



گفت‌وگویی جهانی

۳ شماره در سال به ۱۷ زبان

گفت‌وگویی جامعه‌شناسانه
با راکل وارا

کریستین شیکرت

ژفره پله‌یرز،
یاکوب کارلوس لیما،
هرمیلیو سانتوس،
آندره سالاتا، امیل سوپوتکا،
وریدیانادومینگوس کوردیرو،
گوستاوو کنده مارگاریتس،
پریسیلا سوزین،
ریکار دو کالداس کاوالکانتی،
لوکاس پیرا ون در ماس،
ایزابیل ویه‌را

چهارمین مجمع انجمن
بین‌المللی جامعه‌شناسی
در پورتو آلگره

ماریا پت‌مسیدو، آنا گیلن، امانوئل پاوولینی،
دنیل کلگ، رولاند آتسمولر، سیگیتا دوبلیته،
آروآ ته‌خه‌رو، سیلکه ون دایک، تین هاوینر،
بناتریس کارلا

سیاست اجتماعی در
کشورهای اروپایی

پائولا توبارو، لویو اسکاتولینی،
فلیکس سولمان فاول،
سروجن کاتا،
کل هاوسن، مارک گراهام

تعارضات دیجیتالی شدن

دوناتلا دلاپورتا

چشم‌انداز نظری

ویشواس ستگار
ساری حنفی، استفان دوفوا
فرانک ولتر، آناند کومار

یادواره:
سمیر امین
ایمانوئل والرشتاین

بخش آزاد

< کاروان مهاجرتی، راهبرد جابه‌جایی در آمریکای مرکزی
< بوفالوی نیویورک: رویه‌ای خردمندانه برای اسکان مجدد پناهندگان

سمپوزیوم دوم یکی از مسائل بزرگ عصر ما را مطرح می‌کند: دیجیتالی شدن جامعه و بررسی اثرات آن بر کار و بازارهای مالی و نیز پایداری. همچنین این سمپوزیوم نشان می‌دهد که تحقیق چگونه می‌تواند به حفظ یا ایجاد حقوق کارگران و شرایط کار عادلانه در اقتصاد پلتفرم کمک کند.

دوناتلا دلاپورتا در مقاله‌اش مسائل رایج پیش‌روی مطالعات جنبش‌های اجتماعی را ترسیم می‌کند. به نظر او اعتراضات جاری مسائل جدیدی را در دستور کار قرار داده است که تحلیل آنها نیز راه‌های تازه‌ای می‌طلبد. وی از بازگرداندن سرمایه‌داری و طبقه به مطالعات جنبش‌های اجتماعی در جایگاه مقوله‌های تحلیلی حمایت می‌کند.

سمیر امین (۲۰۱۸-۱۹۳۱) و ایمانوئل والراشتاین (۲۰۱۹-۱۹۳۰) دو عالم اجتماعی و متفکر سیاسی از دنیا رفته‌اند. برداشت استراتژیک امین از قطع پیوند و نقد اروپامداری بر مارکسیست‌ها و عالمان علوم اجتماعی سراسر جهان تأثیر گذاشته است. والراشتاین با انگاره خود درباره تحلیل نظام جهانی، نظریه جامعه‌شناختی را در مسیرهایی پرمحتوا غنا بخشید. وی در مقام رئیس سابق انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی تبادلات پرثمری را میان اعضای قدیم و جدید برقرار کرد که دامنه‌اش تا امروز ادامه یافته است. همکاران و یاران این دو عضو برجسته اجتماع ما از کارها و زندگی ایشان یاد و تجلیل می‌کنند.

دو مقاله ارائه شده در بخش آزاد مربوط به مهاجرت به ایالات متحده است: ورونیکا مونتس به اصطلاح «کاروان مهاجران» را بررسی می‌کند که همواره گزینه‌ای استراتژیک برای مردمی است که می‌خواهند از آمریکای لاتین به آمریکای شمالی مهاجرت کنند. عایشه گل بالتا اوزگن، ما را با مشکلات و مزایای شیوه‌های اسکان مجدد پناهندگان در شهر آمریکایی متوسطی همچون بوفالوی نیویورک آشنا می‌کند. ■

بریگیت اولن‌باخر و کلاوس دوره،

سردبیران نشریه گفت‌وگوی جهانی

در مصاحبه این شماره، راکل وارا تاریخ‌شناس کارگری، به انقلاب میخک پرتغال در آوریل ۱۹۷۴ نگاهی می‌اندازد. او با دفاع از دیدگاه‌ها و سهم کارگران، اهمیت نقل رویدادهای جهان «از پایین» را به بحث می‌گذارد و به تأثیرات ماندگاری می‌پردازد که انقلاب روی تار و پود اجتماعی و اقتصادی پرتغال به جای گذاشته است.

در ژوئیه سال ۲۰۲۰ جامعه‌شناسان و عالمان علوم اجتماعی از سراسر جهان در چهارمین مجمع جامعه‌شناسی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در پورتو آلگرو برزیل شرکت خواهند کرد تا تحقیقات و دریافت‌های خود درباره دگرگونی‌های جامعه را در پرتو چهار تعارض قرن بیست و یکم، یعنی دموکراسی و محیط زیست و نابرابری‌ها و تلاقی به بحث بگذارند. ژفره پله‌ریز، رئیس این مجمع در مقاله‌اش بر اهمیت تحلیل هم‌پیوندی این تحولات اجتماعی تأکید می‌ورزد. یاکوب کارلوس لیما، رئیس انجمن جامعه‌شناسی برزیل شناخت مختصری از تاریخ این انجمن به ما ارائه می‌دهد و اجتماع جامعه‌شناسان را به حمایت و همبستگی در مواجهه با تحولات سیاسی اخیر در این کشور و پیکارهای اجتماعی مربوط به آن فرا می‌خواند. هرملیو سانتوس، آندره سالاتا و امیل سوبوتکا، از کمیته سازماندهی محلی مجمع و همچنین شش محقق جوان برزیلی به ما درباره تاریخ و جامعه برزیل بینش‌هایی ارائه می‌دهند.

به سبب برجیده شدن دولت‌های رفاه اروپایی در سال‌های اخیر، اشکال جدیدی از سیاست‌های اجتماعی تنظیم شده که نه فقط کشورهای مختلف در مناطق خاص بلکه ستون اجتماعی اروپا و اتحادیه اروپا را به پرسش کشیده است. محققان در اولین سمپوزیوم این شماره، تحقیقاتشان را درباره خط سیرها و تعارضات کنونی پیش‌روی برخی از کشورهای اروپایی ارائه می‌دهند.

< گفتگوی جهانی را به ۱۷ زبان در سایت انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بخوانید.

< مقاله‌هایتان را به globaldialogue.isa@gmail.com بفرستید.

isa International
Sociological
Association

**GLOBAL
DIALOGUE**



< شورای سردبیری

سردبیر: بریگیت اولن باخر، کلاوس دوره.

کمک سردبیران: جوآنا گروینر، کریستین شیکرت.

دستیار سردبیر: آپارنا سوندار

سردبیران اجرایی: لولا بوسوتی، آگوست باگا.

مشاور: مایکل بوراووی

مشاور رسانه‌ای: خوان لاکارا

سردبیران مشاور:

ساری حنفی، ژفره پله‌یرز، فیلمین گوتیرز، الویسا مارتین، ساواکو شیراهاسه، ایزابلا بارلینسکا، توا بنسکی، چیه‌جو جی چن، جان فریتز، کویچی هاسه‌گاوا، هیروشی ایشیدا، گریس خانو، آلیسون لوکوتو، سوزان مک‌دنیل، الینا اویناس، لورا اوسو کاساس، باندانا پور کایاستا، رودا ردوک، مونیر سعیدانی، آیسه ساکتانبر، سلی سکالون، نازنین شاه‌کنی.

ویراستاران منطقه‌ای

جهان عرب: (تونس) منیر سعیدانی، فاطمه رضوانی، حبیب حاج سالم؛ (الجزایر) ثریا مولودی جروجی؛ (مراکش) عبدالهادی الهلهولی، سعیده زینه؛ (لبنان) ساری حنفی.

آرژانتین: آلخاندرا اوتامندی، خوان ایگناسیو پیووانی، مارتین دی مارکو، پیلا ری پویگ، مارتین اورتاسن

بنگلادش: حبیب الحق خوندکار، حسن محمود، جوول رانا، آس روکیا اختر، توفیکلا سلطانا، آصف بن علی، خیر النهر، کازی فدیعه اش، حلال الدین، مهیمین چوودھاری، امدی. اونوس علی، مصطفی زورالرحمان، جیلیک ساها، ماریا سردار، تحمید الاسلام.

برزیل: گوستاو تانیگوتی، آنجلو مارتینز جونبور، لوکاس آمارال اولیویرا، آندریزا گالی، دمیتری سربونسینی فرناندز، گوستاوو دیاس.

فرانسه/اسپانیا: لولا بوسوتیل.

هند: راشمی جین، نیدهی بانسال، پراگیا شارما، مانیش یاداو، سندپ میل.

اندونزی: کامانتو سونارتو، هاری نوگره‌و، لوسیا راتیه کوسومادوی، فینا ایتریاتی، ایندرا راتنا ایراواتی پاتیناسرانی، بندیکتوس هاری جولیاوان، محمد شهیب‌الدین، دومینگوس السید لی، آنتونیوس آریو ستو هارجانا، دایانا ترسا پاکاسی، نورالعینی، گگر ریانتو، ادیتیا پارادانا ستیادی.

ایران: نیایش دولتی، عباس شهرابی، سید محمد مطلبی، فائزه خواجه‌زاده.

ژاپن: ساتومی یاماموتو.

قزاقستان: آگیول زابیروا، بیان اسمگامبت، آدیل رودینوف، الماش تلسپایوا، کوانیش تل، آلمانگ موسینا، آکتور ایمانکول.

لهستان: آدام مولر، جاناتان سکویل، الکساندرا بیرناتسکا، یاکوب بارسشوفسکی، آلساندرا واگنر، سارا هرچینسکا، مونیکا هلاک، الکساندرا سن، ورونیکا پیک، آنا واندزل، زوفیا پنتز-گابلر، یوستینا کوشچینسکا، ایوونا بویاجیوا.

رومانی: رالوکا پوپسکو، رایسا-گابریلا زامفیرسکو، ایلین گابور، بیانکا میهیل، الکساندرا موسور، میوآرا پارسچیو، ماریا استویچسکو.

روسیه: النا زدراوو میسلووا، آناتسیسیا دائور، والتینا ایساوا.

تایوان: وان-جو لیف بان-کی لین، تائو-یونگ لو، پو-شانگ هونگ، یوم-مین هوانگ.

ترکیه: گل چورباچیوگلو، ایرمک اورن.



چهارمین مجمع انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در ژوئیه ۲۰۲۰ در پورتو آلگه‌ر برزیل برگزار خواهد شد. رئیس این مجمع، ژفره پله‌یرز، به همراه یاکوب کارلوس لیما، رئیس انجمن جامعه‌شناسی برزیل و اعضای کمیته سازمان‌دهنده محلی و همچنین شش پژوهشگر جوان بصیرت‌هایی درباره جامعه‌شناسی امروز برزیل به ما می‌دهند.



به سبب ازهم‌گسیختگی سیستماتیک دولت‌های رفاه اروپا، سیاست‌های اجتماعی در کشورهای اروپایی از موضوعات اصلی پژوهش جامعه‌شناختی و کنش سیاسی بوده است. در مقالات گنجانده شده در این سمپوزیوم، پژوهشگران کارهایشان را درباره خطوط سیر و چالش‌های پیش روی دولت‌های رفاه اروپایی عرضه می‌کنند.



دیجیتالی شدن جامعه را از اساس تغییر خواهد داد و هم‌اکنون نیز در حال تغییر دادن آن است. این مقالات اثر این تغییر را روی کار و بازارهای مالی و پایداری می‌سنجند و نشان می‌دهند که پژوهش چگونه می‌تواند در حفظ و خلق حقوق کارگران و شرایط کار منصفانه در اقتصاد پلتفرم سهیم شود.



گفتگوی جهانی با کمک سخاوتمندانه
انتشارات SAGE امکان‌پذیر شده است.

< در این شماره

۳۴	سیلکه ون دایک و تین هاونبر، آلمان کار داوطلبانه در آلمان: کار خیر یا اقتصاد در سایه؟
۳۷	بناتریس کارلا، ایتالیا آیا اتحادیه اروپا ستون اجتماعی‌اش را حفظ خواهد کرد؟

< تعارضات دیجیتالی شدن

۳۹	هوش چه کسی هوش مصنوعی است؟ بناتریس کارلا، ایتالیا
۴۰	موزه نوآوری‌های شگرف لویو اسکاتولینی، برزیل
۴۲	بایسته‌های دیجیتالی شدن پایدار فلیکس سولمان فاول، آلمان
۴۴	بنیاد کار منصفانه: اقدام‌پژوهی درباره اقتصاد گیگ سروجن کاتا، کل هاوزن، مارک گراهام، بریتانیا

< چشم‌انداز نظری

۴۷	سرمایه‌داری، طبقه، منازعه دوناتلا دلاپورتا، ایتالیا
----	--

< یادواره

۵۱	تمجید از مارکسیست شهیر آفریقا، سمیر امین ویشواس ستگار، آفریقای جنوبی
۵۳	ایمانوئل والرشتاین: جامعه‌شناس و روشنفکر برجسته ایمانوئل والرشتاین: جامعه‌شناس و روشنفکر برجسته
۵۵	ایمانوئل والرشتاین: انسجام‌بخشی جدید به جامعه‌شناسی فرانک ولتز، اتریش و آناند کومار، هند

< بخش آزاد

۵۶	کاروان مهاجرتی، راهبرد جابه‌جایی در آمریکای مرکزی ورائیکا مونتس، آمریکا
۵۸	بوقالوی نیویورک: رویه‌ای خردمندانه برای اسکان مجدد پناهندگان عایشه‌گل بالتا اوزگن، آمریکا

۲	سرمقاله
۵	< گفت‌وگوی جامعه‌شناسانه میراث انقلاب پرتغال: مصاحبه‌ای با راکل وارلا کریستین شیکرت، آلمان

< چهارمین مجمع انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در پورتو آلگره

۸	چالش‌های هم‌پیوند قرن بیست‌ویکم ژفره پله‌ریز، بلژیک
۱۱	انجمن جامعه‌شناسی برزیل به پیشواز مجمع می‌رود یاکوب کارلوس لیما، برزیل
۱۳	در بطن جامعه‌شناسی برزیل: یک ارزیابی مختصر هرمیلیو سانتوس، برزیل
۱۵	روایت‌هایی از کودکی نهادی شده وریدینا دومینگوس کوردیرو، برزیل
۱۷	مساعادت اجتماعی: بخشی از سیاست‌گذاری در برزیل گوستاوو کنده مارگاریتس، برزیل
۱۸	مبارزه زنان برای مسکن شهری در پورتو آلگره پریسیلا سوزین، برزیل
۲۰	حکمرانی غیررسمی بر خشونت در رسیفی برزیل ریکار دو کالداس کاوالکانتی، برزیل
۲۲	نابرابری‌های حرفه‌ای در برزیل لوکاس پیرا ون در ماس، برزیل
۲۴	خط‌سیرهای طبقه متوسط ریو دو ژانیرو ایزابیل ویه‌را، برزیل

< سیاست اجتماعی در کشورهای اروپایی

۲۶	سیاست‌های ریاضتی: همگانیت آسیب‌پذیر در خدمات درمانی؟ ماریا پت‌مسیدو، یونان و آناگیلن، اسپانیا و امانوئل پاولینی، ایتالیا
۲۸	مزایای بیکاری در عصر جدید کار موقتی دنیل کگل، بریتانیا
۳۰	سوزه‌محور شدن سیاست‌های اجتماعی، قطعی شدن جوامع رولاند آتسمولر، اتریش
۳۲	حمایت از سیاست‌های خانواده در جنوب اروپا سیگیتا دوبلیته و آروا ته‌خرو، اسپانیا

«حضورتان را در چهارمین مجمع انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در برزیل مغتنم می‌شماریم. ما در جنگ برای آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی روی همه شما حساب می‌کنیم. بدون آزادی، جامعه‌شناسی ممکن نمی‌شود.»

یاکوب کارلوس لیما

< میراث انقلاب پرتغال مصاحبه‌ای با راکل وارلا



راکل وارلا تاریخ‌شناس دانشگاه نوای لیسبون در پرتغال است. تمرکز کار او روی تاریخ کارگری و دولت رفاه و تاریخ پرتغال و اروپا در قرن بیستم و همچنین تاریخ جنبش‌های اجتماعی است. او یکی از بنیانگذاران شبکه مطالعات جهانی کارگری و رئیس انجمن بین‌المللی اعتصابات و تضادهای اجتماعی است.

وی در کتابش با عنوان *تاریخ مردمی انقلاب پرتغال* (۲۰۱۸) تاریخ انقلاب میخک ۱۹۷۴ پرتغال را از پایین نقل می‌کند. او برای این کار، نقش جنبش ضد استعماری آفریقا و جنبش‌های کارگران و زنان و هنرمندان پرتغالی را در این روند بررسی می‌کند.

در اینجا **کریستین شیکرت**، مدیر اجرایی گروه تحقیق درباره جوامع پساژد در دانشگاه فردریش شیلر جنای آلمان و کمک‌سردبیر مجله گفت‌وگوی جهانی با او مصاحبه‌ای انجام داده است.

راکل وارلا. صاحب امتیاز عکس: وریسمو دیاس.

آخرین امپراتوری از امپراتوری‌های کهن بود و امپراتوری کهنه‌کاری بود که سیزده سال در جنگ استعماری دهشتناکی که بین سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۴ بیش از یک میلیون مرد جوان را بسیج کرده بود، به طرز ناگواری علیه انقلاب‌های ضد استعماری می‌جنگید. فقط در سال ۱۹۷۴، صد و پنجاه هزار نفر به جنگ اعزام شدند. شکست جنگ استعماری بیش از هرچیز به دلیل جنبش آزادی‌بخش بود، به ویژه در گینه بیسائو که مارکسیست بزرگ فراموش‌شده‌ای به نام آمیلکار کابرال رهبری‌اش می‌کرد.

کریستین شیکرت: ۴۶ سال پیش در آوریل ۱۹۷۴ دیکتاتوری در پرتغال با کودتایی نظامی به پایان رسید. دلیل بلافصل کودتا نارضایتی ارتش از جنگی بود که پرتغال به مستعمرات خود می‌برد. ممکن است درباره وضعیت مستعمرات پرتغال در آفریقا در زمان جنگ برای ما بگویید؟ کدام دلایل سبب شد تا ارتش از رهبری سیاسی نا امید شود؟

راکل وارلا: پرتغال در آن زمان کشور بسیار عقب‌مانده‌ای بود.

که کارکنان زیادی را به خدمت گرفته بود. و این افراد بخشی از انقلاب بودند.

ک.ش: بگذارید نکته دومی را مطرح کنیم که به آن اشاره کردید: شما گفتید که انقلاب پرتغال آخرین انقلابی بود که به مسائل مالکیت پرداخت...

ر. و: ششصد شرکت اشغال شدند و به اشکالی از شرکت‌های خودگردان و تعاونی تبدیل شدند، روال‌های کنترلی کارگران در بسیاری از شرکت‌ها بدعت نهاده شد و بانک‌ها بدون پرداخت هیچ غرامتی به بخش بانکی، ملی شدند و سلب مالکیت گردیدند. بورژوازی پس از چندماه، پس از آن که سلب مالکیت گردید، عملاً کشور را ترک کرد و به برزیل گریخت. به عقیده من، با وجود این که عقیده‌ام تحلیلی غیرمبتنی بر واقعیت است (در تاریخ نمی‌گوییم «اگر» - چون خلاف واقعیت‌ها است)، این امر سبب شد تا واردسازی سیاست‌های نئولیبرال ده سال به تعویق بیفتد. سیاست نئولیبرال بعد از جنگ وارد نشد، زیرا رئیس‌جمهور وقت آمریکا، جerald فورد و دولت وی به راستی می‌ترسیدند که پرتغال بتواند مقدمه مدیریتانه‌ای سرخ بشود. بنابراین چیزی که انقلاب پرتغال آشکار می‌سازد این است که، همان‌طور که مارکس به درستی تشخیص داده بود، بحران اقتصادی لزوماً فاجعه‌ای برای طبقه کارگر نیست اما کارگران ممکن است از آن برای تبدیلیش به بحران سیاسی دولت و علیه طبقات اصلی حاکم بهره ببرند.

ک.ش: صحبت از مردم شد، شما اسم کتابتان را تاریخ مردمی انقلاب پرتغال گذاشتید. چه انگیزه‌ای پشت آن بود؟ چرا می‌خواستید به این نحو قضیه را بازگو کنید؟

ر. و: واضح است که این کتاب از «تاریخ از پایین» و تاریخ اجتماعی مربوط به بریتانیای دهه ۶۰ میلادی تأثیر گرفته است و به نحوی مستقیم‌تر تحت تأثیر هاوارد زین تاریخ‌شناس و متفکر سوسیالیست آمریکایی است. طبق این عقیده ما باید تاریخ مقاومت را بازگو کنیم، تاریخ مردمی که مبارزه می‌کنند، مردمی که نبرد می‌کنند. پس ما باید نه فقط تاریخ نهادها و دولت‌ها بلکه تاریخ از پایین و تاریخ مردم و توده‌های بی‌نامی را که نقش ایفا می‌کنند و مقاومت کارگران را نیز به حساب آوریم. این بخش اساسی تاریخ برای رسیدن به درکی جامع ضروری است. از آنجایی که طبقات کارگر غالباً از آن‌چه انجام می‌دهند برداشتی ندارند، نوشتن تاریخ مردم و تاریخ اقدامات ایشان و نشان دادن این لحظات خاص در تاریخ بسیار مهم است؛ لحظات خاصی که طبقات کارگر در آن به شدت قوی‌اند و جهان را تغییر می‌دهند و خودشان را تغییر می‌دهند. ما دربارهٔ کشوری صحبت می‌کنیم که تا ۱۹۷۴، به مدت ۴۸ سال عقب‌مانده‌ترین کشور در اروپا بوده است و طی ۲۵ سال دوازدهمین کشوری شد که بهترین خدمات ملی سلامت را در جهان دارد. این امر فقط با نیروی وسیع جمعی ممکن است.

نکته بسیار جالب دیگر دربارهٔ انقلاب پرتغال این است که برای اولین بار رویکرد استالینیستی واقعاً از سوی چپ محل تردید قرار

جنبش آزادی‌بخش پیرومند و نبردهای درازمدت نزد برخی از مقامات ارتش، عمدتاً نزد افسران میان‌رده و نه ژنرال‌ها و نه سربازان، می‌جزر کرد که ادامهٔ جنگ ممکن نیست و برای پایان دادن به آن راه‌حلی سیاسی لازم است. بنابراین آنها در ۲۵ آوریل ۱۹۷۴ کودتایی را ترتیب دادند. فرمانده کودتا اوتلو سارایوا دی کاروالو بود. آنها رژیم را در هم شکستند و دیکتاتور مارسلو کاتانو را برکنار کردند، ولی به مردم گفتند که در خانه‌هایشان بمانند. اما مردم گوش نکردند و به خیابان‌ها هجوم آوردند.

چیزی که انقلاب در مستعمرات را به طور خاص جالب می‌کند این است که برای اولین بار چیزی اتفاق افتاد که بین‌الملل سوم گفته بود اتفاق می‌افتد: آشوب از مستعمرات به مرکز و به کلان‌شهر منتشر می‌شود. بعد از ۱۹۷۵ آشوب دوباره تا مستعمرات گسترش یافت. رهایی از دیکتاتوری با رزمی خونین در مستعمرات آغاز شد و سپس به بزمی در خیابان‌های لیسبون تبدیل شد. این ۱۹ ماه رادیکال‌ترین انقلاب اروپا در دورهٔ پس از جنگ بود - آخرین انقلاب پس از جنگ و رادیکال‌ترین آن بعد از ماه مه ۱۹۶۸ و آخرین انقلابی که مالکیت خصوصی را به پرسش گرفت.

ک.ش: بگذارید از این نکته شروع کنیم که ارتش به مردم گفت در خانه‌هایتان بمانید اما آنها چنین نکردند. ممکن است دربارهٔ این موضوع و شرایط مردم در آن زمان بیشتر برای ما بگویید؟ چرا آنها در این انقلاب به ارتش پیوستند؟

ر. و: پرتغال مدت ۴۸ سال دیکتاتوری و یکی از عقب‌مانده‌ترین کشورهای اروپا بود. بین سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۴ جنگی استعماری در سه جبهه، بیش از یک میلیون انسان را راهی جنگ کرد. نسبت پرتغالی‌هایی که جنگ با مستعمرات به کشتن داد بیشتر از سربازان آمریکایی است که در ویتنام کشته شدند. بسیاری از مردم برای فرار از جنگ و فقر مهاجرت کردند - به‌خصوص به سایر کشورهای اروپا. حدود ۱/۵ میلیون نفر از سال ۱۹۶۰ به بعد کشور را ترک کردند. پرتغال یکی از بالاترین نرخ‌های مرگ و میر کودکان را داشت و مردان می‌توانستند مراسلات زنان‌شان را باز کنند.

پرتغال کشوری با ۹/۵ میلیون جمعیت بود و در اول ماه مه ۱۹۷۴، یک هفته پس از ۲۵ آوریل، دو میلیون نفر بیرون آمدند تا اول مه را جشن بگیرند، آنها نه فقط تغییرات دموکراتیکی چون پایان دادن به دیکتاتوری را مطالبه کردند بلکه مطالبات اجتماعی انقلابی همچون حداقل دستمزد و کار نکردن در روزهای شنبه و یکشنبه و پرداخت دستمزد برای شیفت‌های شب و حقوق برابر برای مردان و زنان را نیز ابراز کردند. سه میلیون نفر طی انقلاب پرتغال در کمیته‌های کارگری و کمیته‌های محله و کمیته‌های شهری یا کمیته‌های دانشجویی سازماندهی شدند. بخش صنعتی مهمترین بخشی بود که روند را هدایت می‌کرد، اما این انقلاب انقلابی نبود که فقط در این بخش رخ داده باشد؛ کارگران همهٔ بخش‌ها ملحق شدند، به عنوان مثال کارگران بخش عمومی. آنقدر که دکترها بیمارستان‌ها را اشغال کردند و معلمان مدارس را. انقلاب می‌خک انقلابی دیر هنگام در قرن بیستم بود، بنابراین پرتغال پیش از آن بخش خدماتی قوی‌ای داشت

ویران‌گری بر طبقات کارگر (فقیر و متوسط) داشت. ماندگارترین اثر انقلاب، مقابله با راست افراطی بود که تا امروز همچنان ادامه دارد.

ک. ش: بله این نکته دیگری است که توجهم را جلب می‌کند: بعد از بحران مالی سال ۲۰۰۸ در پرتغال برخلاف کشورهای دیگر اروپایی هیچ حزب دست راستی نیرومندی شکل نگرفت. توضیح می‌دهید که این موضوع چه پیوندی با انقلاب میخک دارد؟

ر. و: این موضوع قطعاً نتیجه انقلاب است. انقلاب صرفاً گذار به دموکراسی نبود بلکه انقلابی بود که سبب پالایش ساز و برگ دولت شد و به رهبری رژیم دست راستی بر ساز و برگ دولتی خاتمه داد. گسستی واضح با این رهبری رخ داد. در پرتغال فرهنگ و عرف (savoir faire) راست افراطی وجود ندارد. البته این امر ممکن است تغییر کند اما تا این لحظه که نسل انقلاب زنده است، من باور ندارم که داشتن راست افراطی قوی ممکن باشد. البته این بدان معنا است که نمی‌دانیم در ده سال آینده چه رخ خواهد داد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Raquel Varela <raquel_cardeira_varela@yahoo.co.uk>

گرفت. جنبش مه ۱۹۶۸ پیش از آن هژمونی استالینیستی را در کارخانه‌های بزرگ فرانسه به پرسش گرفته بود، اما در انقلاب پرتغال این پرسش عمیق‌تر بود. چپ به اصطلاح رادیکال یا چپ حزب کمونیست، هم در بخش‌های صنعتی و هم در بخش‌های خدماتی، قدرت عظیمی در رهبری مبارزات و کمیته‌های کارگری و در اتحادیه‌های بزرگ داشت.

ک. ش: بیاید درباره میراث انقلاب پرتغال صحبت کنیم: آیا به مبارزه طلبیدن/ به پرسش کشیدن روابط مالکیت و سازماندهی دوباره شرکت‌ها همچنان در دورنمای سیاسی امروز، خواه در سطح جنبش‌ها و خواه در سطح احزاب بازتاب دارد؟ و آیا این امر با شیوه مدیریت پرتغال بر عواقب بحران مالی/بحران بدهکاری پس از ۲۰۰۸ به نحوی پیوستگی دارد؟

ر. و: یکی از واپسین تغییرات در مالکیت که تا دوران پس از ترویکا تداوم یافت، در حوزه مسکن از طریق قیمت‌های کنترل شده بود. یکی از مطالبات صندوق بین‌المللی پول و آلمان/ اتحادیه اروپا در هنگام مذاکره درباره برنامه تعدیل اقتصادی پرتغال طی بحران مالی پرتغال (۲۰۱۰-۴) آزادسازی بازار مسکن بود که آثار

< چالش‌های هم‌پیوند

قرن بیست‌ویکم

ژفره پله‌یرز، دانشگاه کاتولیک لوون در بلژیک، رئیس چهارمین مجمع انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و نایب‌رئیس پژوهشی (۲۰۲۲-۲۰۲۱)، رئیس سابق کمیته پژوهشی طبقات اجتماعی و جنبش‌های اجتماعی (RC74)، عضو کمیته‌های جامعه‌شناسی دین (RC22)، جامعه‌شناسی جوانان (RC34) و جنبش‌های اجتماعی، کنش جمعی و تغییر اجتماعی (RC48) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

در ژانویه ۲۰۰۱ بیست‌هزار کنشگر و روشنفکر عمومی از همه قاره‌ها برای برگزاری نخستین «مجمع اجتماعی جهان» در پورتو آلگره جمع شدند. آن‌ها با این امید گرد هم آمده بودند که قرن بیست‌ویکم دموکراتیک‌تر باشد و همبستگی بین‌المللی و پیکارهای جهانی بتوانند به جهانی‌شدن در جهت جهانی منصفانه‌تر و برابرتر شکل دهند.

تقریباً دو دهه بعد، در جولای ۲۰۲۰، پنج‌هزار عالم اجتماعی از همه قاره‌های جهان در چهارمین مجمع انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، در همان شهر، شرکت خواهند کرد تا تحولات اجتماعی را تحلیل کنند و پژوهش‌ها و چشم‌اندازهایشان را درباره چهار چالش اصلی قرن حاضر و این‌که علوم اجتماعی چگونه می‌تواند به مواجهه با این مشکلات کمک کند به اشتراک بگذارند. البته این بار، بستر و حال‌وهوای کلی فرق می‌کند، زیرا خوش‌بینی آغاز هزاره سوم رخت بر بسته و چالش‌های زندگی جمعی بر روی سیاره‌ای محدود مبرم‌تر شده است.

در طول این دو دهه، و به‌ویژه در پنج سال اخیر، چهار چالش بیش از پیش چشمگیر شده است: دموکراسی، بحران زیست‌محیطی، نابرابری‌ها، و مسئله تلاقی موقعیت‌های اجتماعی و ستم‌ها.

در اوایل هزاره سوم، گسترش و تعمیق دموکراسی پیش‌فرض گرفته می‌شد. انقلاب‌های رنگی و بهار عربی سال ۲۰۱۱ به عنوان «موج چهارم دموکراتیزاسیون» تحلیل می‌شدند. با وجود این، هرچند دهه ۲۰۱۰ راه‌گشای گستره بی‌سابقه‌ای از جنبش‌های دموکراسی‌خواهانه در سراسر جهان بود، سرانجام ختم شد به تکتیر رهبران غیرلیبرالی که دموکراسی، محیط زیست، مدارا و برابری اقتصادی و جنسیتی را تهدید می‌کنند. در این میان، امیدها به حکمرانی جهانی دموکراتیک‌تر که قادر به دست‌وپنجه نرم کردن با مسائل جهانی مثل تغییرات اقلیمی، مهاجرت و نابرابری‌های فزاینده باشد از میان رفت. حالا بیش از پیش روشن شده است که برای پرداختن به چالش‌های جهانی، دموکراسی باید چه درون نظام نمایندگی و چه فراتر از آن، بازآوری شود.



قدرت سیاسی چشمگیری دارند. یک دهه گذشته، فرسنگ‌ها دور از ایدئال دموکراتیک مایکل والزر مبنی بر «جدایی سپهرها»، شاهد رسیدن میلیارد‌ها به ریاست‌جمهوری در شماری از کشورها بوده است، در حالی که هم‌آمیزی نخبگان سیاسی و اقتصادی و قدرت مسلط لابی‌ها به یکی از ویژگی‌های کلیدی بسیاری از رژیم‌های سیاسی معاصر بدل شده است.

همراه با جنبش عدالت اقلیمی، جامعه‌شناسان نیز نشان داده‌اند که تغییرات اقلیمی و تخریب طبیعت اساساً مسئله‌ای اجتماعی هستند و بدون تغییری ژرف در جامعه نمی‌توان این روندها را محدود کرد. علل این روندها در نظام سرمایه‌داری جهانی کنونی و عطش فزاینده آن برای منابع طبیعی نهفته است. در حالی که سیاره زمین خانه مشترک ماست، اما مسئولیت‌های بسیار ناهمسانی در فاجعه زیست‌محیطی داریم. اکسفام محاسبه کرده که میانگین رد پای یک درصد ثروتمند جهان ۱۷۵ برابر ده درصد فقیر جهان است. رویکرد تلاقی‌نگرانه و جنبش عدالت زیست‌محیطی نشان داده‌اند که در حالی که زنان، اقلیت‌ها و اقشار کم‌برخوردار نقش کم‌تری در تخریب سیاره زمین دارند، هزینه بیش‌تری برای آن می‌دهند و سهم عمده‌ای از کاهش امید به زندگی و افزایش پناهندگان اقلیمی برای این گروه‌هاست.

غلبه بر تبعیض‌های پایدار و هم‌پیوند اقتصادی، نژادی، استعماری و جنسیتی و خشونت‌ی که این تبعیض‌ها را استمرار می‌بخشد، دیگر چالش جدی زمانه ماست. کنشگران فمینیست سیاه‌پوست، جنبش‌های بومیان و عالمان اجتماعی پرتوی تازه افکنده‌اند بر سرشت هم‌پیوند نژاد، طبقه و جنسیت که منجر به نظام‌های هم‌پوشان و هم‌پیوند تبعیض یا عدم‌برخوردار می‌شود. چشم‌انداز تلاقی‌نگرانه به بازنگری در چالش دموکراسی، نابرابری‌ها و عدالت زیست‌محیطی می‌انجامد. نظام دموکراسی نمایندگی فعلی محدودیت‌های خود در مواجهه با نژادپرستی و ستم پدرسالارانه را ثابت کرده است. نابرابری‌ها، و همچنین رنج‌های ناشی از فجایع زیست‌محیطی و گرمایش جهانی، عمیقاً با تبعیض‌های جنسیتی و نژادی پیوند دارند. آگاهی روزافزون از تلاقی موقعیت‌ها و ستم‌ها هم نتیجه و هم محرک ظهور کنشگران و جنبش‌های فروپستان است. اجتماعات بومیان، اقلیت‌ها، فمینیست‌ها و کشاورزان خرد با ترکیب کردوکارها، پیکارهای اجتماعی و جهان‌بینی‌های بدیل در برابر بی‌عدالتی مقاومت کرده‌اند.

کنشگران مترقی که بر سیاست اجتماعی و رشد اقتصادی تمرکز داشتند تا مدت‌ها جنسیت را مسئله‌ای فرعی می‌دانستند. جنسیت امروز در مرکز مبارزه برای دموکراسی جهانی جای دارد. در سال ۲۰۲۰، زنان برآمده از پیشینه رنگین‌پوست و اقلیت نخستین قربانیان رژیم‌های غیرلیبرال و اقتدارگرا هستند. آن‌ها همچنین پیش‌قراول دفاع از دموکراسی و بازآوری آن در قرن بیست‌ویکم هستند. آن‌ها راه را برای جهانی هموار می‌کنند که در آن روابط بیناسوبژکتیو، عواطف، همبستگی و مراقبت (از خود، از دیگر انسان‌ها و از طبیعت) تجربه و فهمان از زندگی جمعی بر سیاره‌های محدود را از نو شکل می‌دهد.

شکل و شمایل این دهه همچنین متأثر بوده از شکافی فزاینده میان ابرثروتمندان و بقیه جمعیت، و نیز نرخ‌های روبه‌رشد فقر در کشورهای به اصطلاح «توسعه‌یافته»، چه آن‌هایی که یکی از طولانی‌ترین دوره‌های رشد اقتصادی را پشت سر گذاشته‌اند (مشخصاً آمریکا و آلمان) و چه آن‌هایی که برنامه‌های ریاضتی، اقتصاد و دولت رفاهشان را ویران کرده است. در نیمه دوم دهه، دو مسئله بار دیگر به دغدغه اصلی بدل شده است: فاجعه زیست‌محیطی و خشونت جنسیتی و نژادپرستی. در حالی که زنان اهل جنوب جهان پیش‌گام دفاع از دموکراسی و تقبیح ابعاد پدرسالارانه ستم هستند، بسیج‌های فمینیستی مثل اعتصاب‌های هشت مارس و کارزارهای #NiUnaMenos و #MeToo آزار جنسی و زن‌کشی را در تیترا اخبار دنیا و همین‌طور در زندگی روزمره و پردیس‌های دانشگاهی پررنگ کرده‌اند. در این میان، اعتصابات دانش‌آموزان باعث شده تغییرات اقلیمی و آسیب‌های زیست‌محیطی به یکی از دغدغه‌های جهانی عمده بدل شود. آن‌ها نگرشی یکپارچه و همه‌جانبه به اکولوژی را پیش می‌برند که عمیقاً ملهم از جنبش‌های جنوب جهانی و در پی تغییر سیستمی است. گزارش آخرین «کارگروه بین‌دولتی تغییرات اقلیمی» آمار و ارقامی وحشتناک را درباره تغییرات اقلیمی در قرن بیست‌ویکم نشان می‌دهد و در عین حال، انقراض انبوه گونه‌ها آغاز شده و در جریان است.

< چالش‌های هم‌پیوند

آنچه در دو دهه نخست این قرن جنبش‌های اجتماعی و علوم اجتماعی به ما آموخته‌اند این است که این چهار چالش تا چه عمقی در هم تنیده‌اند. پیوندهای فزاینده میان دموکراسی، بحران محیط زیست، نابرابری‌ها و مسئله تلاقی ما را وامی‌دارد که هر یک از این مفاهیم را، با مبنا گرفتن هم‌پیوندی‌شان، بازنگری و از نو مفهوم‌پردازی کنیم.

برای نمونه، در نظر گرفتن بحران زیست‌محیطی، نابرابری‌ها و تلاقی واداران می‌کند که به نحوی متفاوت در دموکراسی بازاندیشی کنیم. از یک سو، دموکراسی در شمار فزاینده‌ای از کشورها با رهبرانی غیرلیبرال در معرض تهدید است که ارزش بنیادی حقوق بشر، گوناگونی و احترام برابر به همه شهروندان را ویران می‌کنند و در عین حال، از تخریب شتابان محیط زیست به دست شرکت‌های فراملی و از تقویت پدرسالاری، نژادپرستی و نابرابری‌ها حمایت می‌کنند. از سوی دیگر، جنبش‌های مترقی نیز دموکراسی نهادی را به چالش می‌کشند زیرا توانان به تغییر سیاسی، فرهنگی و اجتماعی عمیق و عمل در سطوحی اصرار می‌ورزند که نظام دموکراتیک کنونی مبتنی بر دولت-ملت چندان آماده آن نیست: مقیاس جهانی لازم برای مقابله با گرمایش جهانی و تخریب محیط زیست؛ روابط صمیمانه و زندگی روزمره در فرهنگ پدرسالارانه، برای مقابله با سوءاستفاده جنسی و زن‌کشی.

افزایش نابرابری‌ها تهدیدی عمده است هم برای دموکراسی و هم برای محیط زیست. سطح نابرابری‌های جهانی به حدی است که «یک درصد بالا» و شرکت‌های جهانی در مقیاس ملی و جهانی

جهانی و هم‌پیوندی‌هایشان؛ همچنین، دعوتی است به بحث درباره پرسش‌های معرفت‌شناختی‌ای که این چالش‌ها پیش می‌کشند، روابطمان با کنشگرانی که با این چالش‌ها روبرو می‌شوند، و سهم جامعه‌شناسی در مقابله با آن‌ها. رشته ما چگونه باید بر اثر این چالش‌ها و کنشگران‌برخاسته از آن‌ها تحول یابد؟ در نظر گرفتن کنشگران به مثابه تولیدکنندگان دانش چگونه ما را دعوت به پذیرش معرفت‌شناسی‌های جدید می‌کند؟ تحلیل‌های جامعه‌شناختی نوآورانه چگونه به درک و مقابله با چالش‌های مشترکمان در «عصر جهانی» یاری می‌رساند؟ موانع اصلی پیش روی ما در مقابله با این مشکلات چیستند؟ مفاهیم دموکراسی، اکولوژی، نابرابری‌ها و تلاقی چگونه بر مبنای تجربه‌ها، کنشگران و چالش‌های جدید بازنگری شده‌اند؟ این‌ها چگونه به خطوط مقدم نبرد بین کنشگران ارتجاعی و مترقی قرن بیست‌ویکم بدل شده‌اند؟

با گذشت دو دهه از قرن بیست‌ویکم، علوم سخت و علوم اجتماعی ثابت کرده‌اند که ما در تقاطعی از اکثر این چالش‌ها قرار داریم. نحوه مقابله جمعی بشر با این چالش‌ها در دهه آینده، زندگی انسان‌ها در ادامه قرن بیست‌ویکم را شکل خواهد داد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Geoffrey Pleyers <Geoffrey.Pleyers@uclouvain.be>

با وجود این، همراه‌کننده است که همه کنشگران تحت ستم را با احیای اکولوژی یکی بگیریم. در حالی که جنبش‌های فمینیستی و بومیان پیش‌گام نبرد اکولوژیک هستند، مطالعات آرلی هوش‌شیلد در میان قربانیان فجایع زیست‌محیطی در لویزیانا نشان داده است که چگونه این قربانیان می‌توانند پایگاه سیاسی احیای مواضع ارتجاعی و نژادپرستانه‌ای باشند که نظام دموکراتیک و محیط زیستمان را در معرض تهدیدی مستقیم قرار می‌دهند. این امر پیوند عمیق میان نحوه مقابله با چالش‌های زیست‌محیطی و آینده دموکراسی‌ها را به ما خاطرنشان می‌شود.

پیوند دادن این چهار چالش به ما می‌گوید که این‌ها تا چه عمقی در روابط قدرت، در ساختارهای اجتماعی و همچنین در فرهنگ مدرن، سوژگی‌های مدرن، جهان‌بینی‌های مدرن و علوم اجتماعی مدرن ما ریشه دارند. اکنون روشن شده است که هیچ راهی برای مقابله با این چالش‌ها همچون چالش‌هایی جداگانه، مطالباتی گروهی یا حوزه پژوهشی مجزا وجود ندارد. به هیچ وجه نمی‌توان با یکی از آن‌ها، بدون پرداختن به سه مورد دیگر، مقابله کرد. همه این‌ها با هم مختصات آن چیزی را رسم می‌کنند که پژوهشگران آمریکای لاتین «بحران تمدنی» نامیده‌اند.

< مجمع ۲۰۲۰ انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی:

فرصتی برای به اشتراک گذاری تحلیل‌ها

مجمع ۲۰۲۰ انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی فرصتی خواهد بود برای به اشتراک گذاشتن تحلیل‌هایمان درباره این چهار چالش

< انجمن جامعه‌شناسی برزیل به پیشواز مجمع می‌رود

یاکوب کارلوس لیما، دانشگاه فدرال ساؤکارلوس برزیل، رییس انجمن جامعه‌شناسی برزیل و عضو کمیته جامعه‌شناسی کار (RC30) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی



در این دوره، تولید جامعه‌شناختی و دفاع از جامعه‌شناسی به عنوان یک علم در حال فزونی بود؛ هرچند پژوهش در این حوزه همچنان به ساؤ پائولو محدود می‌شد. دیکتاتوری نظامی و دغدغه‌هایش نسبت به استقلال علمی و فناوریانه، به طور ناخواسته به توسعه جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی یاری رساند. ساختاربندی نظام پژوهشی و آموزش عالی موجب توسعه آموزش سطح کارشناسی و آموزش عالی در کشور شد و در پی آن ظهور انجمن‌ها و کنفرانس‌های علوم اجتماعی و نشر دانش علمی ممکن شد. نظام ارزش‌یابی «سازمان فدرال پشتیبانی و ارزش‌یابی آموزش عالی برزیل» در برنامه‌های آموزش عالی، تعیین مدرک دکتری به عنوان پیش‌نیاز تدریس در دانشگاه‌های دولتی و دسترسی به بودجه پژوهشی، ایجاد مؤلفه‌های ملی کیفیت را در پی داشت.

پس از دموکراتیک‌شدن و با افزایش سیاست‌های تشویقی تحکیم‌کننده جامعه‌شناسی به عنوان یک رشته و شاخه پژوهشی، این سیر توسعه تقویت شد. بین‌المللی‌شدن با این سیر توسعه همراه شد و جامعه‌شناسی برزیل در جهان جایگاهی برجسته یافت. تدریس جامعه‌شناسی در مدارس سطح متوسطه از سال ۲۰۰۶ اجباری و به این ترتیب بازار کار جامعه‌شناسان گسترده شد. شایان ذکر است که این بازار کار بیشتر در آموزش سطح متوسطه و بالاتر است. بازار کار در سایر بخش‌ها همچنان تقریباً ناپیدا است، چرا که جامعه‌شناسان اغلب در مؤسسه‌های بخش عمومی، سازمان‌های مردم‌نهاد و شرکت‌های خصوصی به عنوان کارکنان برنامه‌ریزی و امور اجتماعی به کار گرفته می‌شوند و این کارها با وظایف شغلی فارغ‌التحصیلان سایر حوزه‌های علوم انسانی مشترک است.

انجمن جامعه‌شناسی برزیل در سال ۲۰۱۷ هفتاد ساله شد. این انجمن ابتدا در سال ۱۹۳۷ با عنوان انجمن جامعه‌شناسی پائولینا پایه‌گذاری شد و در سال ۱۹۵۰ عملاً به عنوان انجمن جامعه‌شناسی برزیل تشکیل شد و به انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی تازه‌تأسیس آن زمان پیوست.

به دلیل ویژگی‌های سازمانی و سیاسی گروه کوچکی از متخصصان که تقریباً ارتباطشان صرفاً با دانشگاه بود، فعالیت انجمن طی سال‌های ۱۹۳۷ تا ۲۰۱۷ مستمر نبود. انجمن جامعه‌شناسی برزیل پس از سازماندهی مجدد در سال ۱۹۵۰، نخستین کنگره جامعه‌شناسی برزیل را در سال ۱۹۵۴ در شهر ساؤ پائولو برگزار کرد. با وقوع کودتای نظامی ۱۹۶۴، ضربه سنگینی به پیکر جامعه‌شناسی وارد آمد، از آن جمله بازنشستگی اجباری پژوهشگران و اساتید دانشگاهی متعدد. تنها پس از دموکراتیک‌شدن کشور در سال ۱۹۸۵ بود که انجمن جامعه‌شناسی برزیل دوباره سازمان یافت. انجمن جامعه‌شناسی برزیل از آن پس حیات مستمر داشته و کنگره‌های دوسالانه را برگزار کرده است؛ نوزدهمین دوره از این کنگره‌ها در سال ۲۰۱۹ و در شهر فلوریانوپولیس برگزار شد.

سیر پرتحول فعالیت انجمن جامعه‌شناسی برزیل در دهه‌های نخست با تأسیس اولین دوره‌های جامعه‌شناسی و علوم سیاسی یا علوم اجتماعی در سطح کارشناسی همراه بوده است که در سال ۱۹۳۳ و در شهر ساؤ پائولو آغاز گردید. تا سال ۱۹۶۴، نوزده دوره دیگر در نقاط مختلف کشور و دو دوره تحصیلات تکمیلی در ساؤ پائولو پایه گذاشته شد.



غروب آفتاب در پورتو آلگره. عکس از: فلیپ والدوگا/ فلیکر. حق انتشار محفوظ است.

انجمن جامعه‌شناسی برزیل به همراه سایر متخصصان علوم اجتماعی، مانند انجمن انسان‌شناسی برزیل، انجمن علوم سیاسی برزیل و انجمن پیشبرد علوم برزیل در کنار هم قرار گرفته‌اند تا در مقابل این سیاست‌های دولت مقاومت کنند؛ سیاست‌هایی که در لوای تعدیل مالی، ساختار بخش عمومی کشور را از هم می‌پاشند. این سیاست‌ها از دهه ۹۰ میلادی، موجب فجایع اجتماعی و سیاسی در اغلب کشورهایی شد که دنباله‌روی این سیاست‌ها بوده‌اند؛ مانند آرژانتین در سال ۲۰۰۰ یا یونان در سال ۲۰۱۰ و کشورهای دیگر.

برگزاری چهارمین مجمع انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی برزیل در این بستر عرصه دیگری برای مقاومت است؛ نه تنها برای دانش جامعه‌شناسی، بلکه همچنین در راستای نبرد دانش در برابر بربریت. این چنین بربریتی با یک بنیادگرایی دینی کوتاه‌فکر و اقتدارگرایی همراه است که دست در دست نهادهای «جمهوریت» دارد؛ نهادهایی که قرار بود از دموکراسی دفاع کنند ولی ظاهراً اعتقاد چندانی به آن ندارند.

همگان را پذیراییم. ما در این جنگ برای آزادی، مردم‌سالاری و عدالت اجتماعی روی همه شما حساب می‌کنیم. بدون آزادی، جامعه‌شناسی ممکن نمی‌شود. ■

هرچند با وقوع کودتای به اصطلاح پارلمانی سال ۲۰۱۶، این دستاوردها با تهدید روبه‌رو شده‌اند. جامعه‌شناسی به آماج حاکمانی بدل شده است که دسترسی جامعه‌شناسی به بودجه‌های پژوهشی، سودمندی و مدخلیتش (چه در دانشگاه‌ها و چه در مدارس) و سایر موارد را زیر سوال می‌برند. به تازگی جامعه‌شناسی به تبلیغ نوعی «مارکسیسم فرهنگی» پنهان متهم شد که بنیان خانواده برزیلی را تهدید می‌کند.

این حمله‌ها در حال فزونی است و نتایجی نگران‌کننده به بار می‌آورند و جامعه‌شناسی تنها هدف این حمله‌ها نیست. در سال ۲۰۱۷ در جریان یک اصلاحات عجولانه در نظام آموزش سطح متوسطه، جامعه‌شناسی به یک درس اختیاری تنزل یافت؛ فلسفه نیز همین‌طور. دولت راست‌گرای افراطی که در سال ۲۰۱۹ بر سر کار آمد، به این دو رشته تاخت؛ با این استدلال که دانشگاه دولتی باید به رشته‌های «سودمند» یعنی به رشته‌های کاربردی مانند دام‌پزشکی اولویت دهد و آن‌هایی که مایل‌اند در رشته‌های جامعه‌شناسی و فلسفه تحصیل کنند، باید به دانشگاه‌های خصوصی بروند. این حمله‌ها از این هم فراتر رفته و اکنون عام‌تر شده است؛ به نحوی که می‌گویند دانشگاه‌های دولتی که در آن‌ها دروس کارشناسی و برنامه‌های تحصیلات تکمیلی فلسفه و جامعه‌شناسی تدریس می‌شود، هزینه‌ای بی‌فایده و پایگاه مقاومت جریان سیاسی مخالف است.

نامه‌ایتان را به این نشانی بفرستید:

Jacob Carlos Lima <jacobl@uol.com.br>

< در بطن

جامعه‌شناسی برزیل: یک ارزیابی مختصر

هرمیلیو سانتوس، دانشگاه کاتولیک مقدس ریو گراند دو سول برزیل، رئیس کمیته سازماندهی محلی چهارمین مجمع انجمن جامعه‌شناسی و رئیس کمیته زندگی‌نامه و جامعه (RC38) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی؛ آندره سالاتا، دانشگاه کاتولیک مقدس ریو گراند دو سول برزیل و معاون کمیته سازماندهی محلی چهارمین مجمع انجمن جامعه‌شناسی برزیل؛ و امیل سوبوتکا، دانشگاه کاتولیک مقدس ریو گراند دو سول برزیل و هماهنگ‌کننده کمیته سازماندهی محلی چهارمین مجمع انجمن جامعه‌شناسی برزیل



دانشگاه کاتولیک مقدس ریو گراند دو سول، محل برگزاری چهارمین مجمع بین‌المللی جامعه‌شناسی است. عکس از: مارسلو تراسل/فلیکر
حق انتشار محفوظ است.

وضعیت کنونی جامعه‌شناسی برزیل متناقض است: از یک سو، سطح بالای نهادمندی، بهره‌وری و گوناگونی؛ از سوی دیگر، تلاش‌های صریح، به ویژه از سوی مقامات دولتی برای مشروعیت‌زدایی از مشارکت این رشته و مداخلت آن در توسعه جامعه. در این بستر حساس است که برزیل برای نخستین بار میزبان رویداد بزرگ انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی است: چهارمین مجمع انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی که ۱۴ تا ۱۸ جولای ۲۰۲۰ در محل دانشگاه کاتولیک مقدس ریو گراند دو سول در پورتو آلگره برگزار می‌شود. تعهد برزیلی‌ها به انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی جدید نیست و طی دهه‌های اخیر همواره در حال فزونی بوده است و ریاست فرناندو هنریک کاردوسو بر این انجمن مؤید این حقیقت است؛ کاردوسو نخستین و تنها رئیس اهل امریکای لاتین انجمن از زمان تأسیس آن در سال ۱۹۴۸ است. نظر به این سابقه پیچیده، این

مجمع برای مشارکت دادن جامعه‌شناسان محلی، مدخلیت بیشتری نیز پیدا می‌کند.

جامعه‌شناسی برزیل ابتدا با چارچوب‌بندی مسئله هویت ملی با حوزه‌های تخصصی مختلف پا به عرصه ظهور گذاشت. در جامعه‌شناسی برزیل به طور خاص به مسائل قومی و نژادی پرداخته شد و دلیل آن تنوع در ترکیب جمعیت محلی بود: اروپایی‌های سفیدپوست، آفریقایی‌های سیاه‌پوستی که به بردگی در آمده بودند و بومیان. حتی اگر مسائل قومی-نژادی و مدرن‌سازی در مباحث جامعه‌شناسان برزیل همواره مطرح می‌ماند، نفوذ نویسندگان کلاسیک و حمایت فزاینده از تحقیقات تجربی در دهه‌های اخیر به گوناگونی و توسعه جامعه‌شناسی ملی کمک می‌کرد. در زمان رژیم نظامی (۱۹۶۴-۸۵)، همزمان که نسل جدید استادان جامعه‌شناسی به تبعید فرستاده شدند، بر خلاف انتظار، چندین برنامه تحصیلات تکمیلی تأسیس شد و مجلات علمی بنیان نهاده شدند و در سطح عموم انتشار یافتند.

مشکل نابرابری اجتماعی همواره توجه اغلب جامعه‌شناسان برزیلی را به عنوان یک مسئله اساسی به خود معطوف کرده است. مثلاً گیلبرتو فریره، یکی از بنیان‌گذاران علوم اجتماعی برزیل، این پرسش را مطرح کرد که نظم اجتماعی چطور می‌تواند خود را در بستر تخصص‌های جامعه به توازن برساند؛ تخصص‌هایی به شدت آنچه از آغاز پیدایش جامعه برزیل وجه مشخصه آن بوده است. به همین ترتیب، فلورستان فرناندز نیز، که سهم بی‌نظیری داشته است - به همراه جامعه‌شناسانی چون فرناندو هنریک کاردوسو که در آن زمان دانشجویش بود - پژوهش عمیق و مفصلی درباره اشکال به ظاهر کهن نابرابری و قشربندی انجام داد که توانسته بودند از پس فرایندهای مدرن‌سازی نیز به حیات خود ادامه دهند. نظر به این که سطوح بالا و پایای نابرابری را می‌توان ویژگی اصلی جامعه برزیل با قدمت تاریخی بلند دانست، توجه خاص به این موضوعات بی‌شک توجیه داشت.

دوره دموکراتیک‌شدن پس از ۱۹۸۴ با بیرون‌ریزی سریع جنبش‌های اجتماعی همراه بود که جملگی طالب حقوق شهروندی و مشارکت سیاسی بودند. دموکراسی و عدالت اجتماعی پیوند نزدیکی با یکدیگر پیدا کردند. به‌خصوص جامعه‌شناسانی این مضامین را جذب کردند که اغلب به عنوان مشارکت‌کننده-کنش‌گر در حوزه مطالعه‌شان مشارکت داشتند. بنابراین، عجیب نیست که واقعیت برزیل تحلیل جامعه‌شناختی دقیقی ورای روایت‌های خوشایند

نابرابری می‌طلبد که در بخش عمده نیمه دوم قرن بیستم خصیصه قرائت‌های غالب بود. رویدادهایی چون اعتراضات سال ۲۰۱۳، اغلب علیه سیاست‌های اقتصادی دولت و تمام تظاهرات سیاسی در پی آن، نشان از آن دارد که جامعه برزیل فاصله زیادی با آن توازن تخصص‌ها دارد که روزی برای توصیف این جامعه به کار می‌رفت و درک این واقعیت همواره در حال تغییر، جامعه‌شناسان را به چالش می‌کشد.

واقعیت اجتماعی برزیل همچنین نیازمند توجه از منظرهای چندبعدی و تلاقی‌نگرانه (intersectional) است که مستلزم استفاده از ابزارهای تحلیلی بیش از پیش پیچیده‌ای است. برای نمونه، در بازار کار برزیل دستمزد سیاه‌پوستان همچنان تقریباً ۴۰ درصد کمتر از سفیدپوستان است و پژوهش‌های تجربی نشان می‌دهد که جنسیت، منطقه، طبقه و امثال آن نیز بر سطح درآمد تأثیر دارند. با توجه به نحوه تعامل اصول مختلف قشربندی، جامعه برزیل بی‌شک مورد بسیار جالبی برای تحلیل پیچیدگی فزاینده نابرابری در جامعه مدرن است. ضرورت توجه به چنین موارد اجتماعی شاید به توجه اخیر جامعه برزیل به مسائل زیست‌محیطی نیز مربوط باشد.

در جامعه‌شناسی جهانی، مانند آنچه امروز دنبال می‌کنیم، چالش‌های عظیم جامعه برزیل باید در یک پروژه جمعی جهانی، به عنوان یک واقعیت گسترده‌تر بررسی شود. پرسش‌های مشابه مانند آنچه مطرح شد، به تازگی در بسیاری از کشورهای دیگر و در رویدادهای سیاسی اخیر، مانند جنبش اشغال وال‌استریت، نشان می‌دهد که جامعه در حال حاضر توجه بیشتری به مسئله دموکراتیک‌شدن، مشارکت و نابرابری معطوف می‌دارد. شکی نداریم که جامعه‌شناسی برزیل می‌تواند مشارکت عظیمی در این بحث داشته باشد و این که واقعیت ما محدوده بسیار مهیجی برای تحلیل این پرسش‌های تجربی ارائه می‌کند.

گزیده حاضر، شامل شش مقاله از نقاط مختلف کشور، نمونه‌ای از غنای تولید علمی ملی در حوزه جامعه‌شناسی است. اگرچه این مجموعه کاملاً نیست، ولی کیفیت کار موجود و تنوع رویکردهای موضوعی، نظری و روش‌شناختی را نشان می‌دهد. نویسندگان این مقالات در کنار سایر دانشمندان متعهد علوم اجتماعی حین برگزاری مجمع انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در گفتگوها شرکت خواهند داشت؛ این مجمع با همکاری انجمن جامعه‌شناسی برزیل و دانشگاه کاتولیک مقدس ریو گراند دو سول برگزار می‌شود. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Hermilio Santos <hermilio@puccs.br>

André Salata <andre.salata@puccs.br>

Emil Sobottka <esobottka@puccs.br>

< روایت‌هایی از کودکی نهادی‌شده

وریدیانا دومینگوس کوردیرو، دانشگاه ساؤپائولو برزیل و عضو کمیته زندگی‌نامه و جامعه (RC38) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی؛

کانون اصلاح و تربیت کشاورزی، باتاتیس، ایالت
سانو پائولو برزیل. صاحب امتیاز عکس: وریدیانا
دومینگوس کوردیرو.



نظریه‌های جامعه‌شناختی حافظه را صورت‌بندی می‌کند. به منظور بررسی فرایندهای یادآوری که مصنوعات، روابط اجتماعی و افکار درهم تنیده به شیوه‌ای رابطه‌ای سرهم می‌کنند، به مدت چهار سال مشغول جمع‌آوری داده از تعاملات چندزمینه‌ای آن‌ها بودیم. داده‌های جمع‌آوری‌شده شامل طیفی از مصاحبه‌های عمیق و مردم‌نگاری سنتی تا مردم‌نگاری شبکه‌ای می‌شد. با دنبال کردن گذر زمان روی این مجموعه روایت‌ها کار هرمنوتیکی انجام دادیم تا به صورت رویه‌ای نحوه‌ی معنابخشی ایشان به تجربیات گذشته‌شان را تفسیر کنیم.

در نهایت دریافتیم که گذر زمان و تغییر در تعاملاتشان در تفسیر به کار گرفته‌شان برای تعریف خود در زمان حال/گذشته و چگونگی درکشان از گذشته، تعیین کننده است. روایت‌های مورد تصدیق اکثریت تلخی برداشت آن‌ها از وقایع را کم‌تر جلوه می‌داد. این روایت‌ها معمولاً اتفاقات ناخوشایند را پنهان می‌کنند و معانی جدیدی بدان‌ها می‌دهند تا این اتفاق‌ها را در طرحی کلی ادغام کنند که تحت هدایت دستاوردهای زندگی قرار دارد. در روایت‌های ایشان سه عامل منفی، مثبت تعبیر می‌شدند: ترک‌شدن توسط والدین به عنوان یک عمل انسان‌دوستانه، خشونت نهادی به عنوان عملی

برزیل در دوران دیکتاتوری نظامی (۱۹۶۴-۱۹۸۵) علاوه سرب‌نیست‌شدن‌ها، سانسور، شکنجه، بازداشت و تعقیب سیاسی، شاهد رفتارهای قهری برای کنترل کودکان رهاشده و به‌حاشیه‌رانده نیز بود. دولت به این منظور «بنیاد ملی بهزیستی کودکان» (Fundação Nacional do Bem Estar do Menor) را تأسیس کرد که عهده‌دار تمامی سیاست‌ها عمومی مربوط به نونهالی و نوجوانی بود. «بنیاد ملی بهزیستی کودکان» کانون‌های اصلاح و تربیت موجود را یکی کرد و شرایط حبس کودکان و نوجوانان فقیر را تشدید نمود. کودکی در انزوا در یک نهاد تام (total institution) و به دنبال آن بلوغ داغ‌نگ‌خورده‌ای که زندگی این محبوسین سابق را لکه‌دار می‌کرد. برخی از ایشان پس از چندین دهه، به سراغ هم آمدند و با استفاده از رسانه‌های اجتماعی و دوره‌های سالانه شبکه‌ای درست کردند تا تجربیات گذشته‌شان از زندگی روستایی، اجبار نهادی‌شده، عدم اطمینان نسبت به آینده، کار کودک، جامعه‌پذیری مردان و تأدیب را به یاد آورند.

برای فهم پویایی تمرین‌های فرایندی یادیار (mnemonic) که محبوسین سابق مؤسسات تأدیبی برای کنار آمدن با زمان و هویت ایجاد کرده‌اند، از یک چارچوب نظری استفاده کردیم که

یکی از محبوسین سابق از کانون اصلاح و تربیت کودکان بازدید می‌کند. صاحب امتیاز عکس: وریدیانا دومینگوس کوردیرو.



سابق را به آن داشت تا روایت‌های خود را با یک داستان زندگی جامع، مثبت و منسجم هماهنگ سازند. رنج‌های بی‌شمار در این داستان زندگی (مانند جدایی از خانواده، خشونت نهادی، کودکی در انزوا و زندگی داغ‌ننگ‌خورده) به عنوان گام‌هایی در مسیر موفقیت معرفی می‌شوند. مؤسسه تأدیبی ارزش‌های برآمده از نهادهای دیکتاتوری را بر جان آن‌ها نشانده است، به ویژه شخصیت‌سازی از طریق تأدیب، که اغلب به معنای پیروی بی‌چون‌وچرا از قوانین بود. خلق یک روایت مشترک در این اجتماع یادیار، به گذشته‌ای که وجود داشته است و تصدیق آن توسط سایرین حس تعلق ایجاد می‌کند. ■

مشروع و کار اجباری در کودکی درون مؤسسه به عنوان تجربه‌ای تعالی‌بخش تعبیر می‌شد.

بودن در یک اجتماع یادیار شبکه‌ای از تصدیق‌ها را می‌سازد به این مفهوم که برخی تفاسیر بر سایرین فائق می‌آیند. معانی ساخته‌شده از گذشته تا حدی هم‌گرا می‌شود، زیرا تفاسیر ناهم‌خوان با سایرین چنانچه مورد تأیید سایر افراد شبکه نباشد، به تدریج تحلیل می‌روند. اگرچه روایت‌های خودزندگی‌نامه‌ای متکی بر یادآوری شخصی است، تلاش برای درکشان از طریق یک چشم‌انداز مشترک، محبوسین

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Veridiana Domingos Cordeiro <veridiana@uchicago.edu>

< مساعدت اجتماعی؛ بخشی از سیاست‌گذاری در برزیل

گوستاوو کنده مارگاریتس، موسسه فدرال ریو گراند دو سول برزیل

اعضای مجلس موسسان اعلام رسمی قانون فدرال برزیل را در سال ۱۹۸۸ جشن می‌گیرند. صاحب امتیاز عکس: Agência Brasil/آرشیو.



در تدوین قانون مرحله دوم گروه کارشناسان و متخصصان حوزه‌های دانشگاهی و حرفه‌ای مددکاری اجتماعی مشارکت داده شدند. این کارشناسان تا قبل از اعلام قانون اساسی فدرال در این فرایند مشارکت نداشتند. ادغام تدریجی کنش‌گران حوزه دانشگاه و نیز حوزه حرفه‌ای مددکاری با یک تحول نظری تبیین می‌شود که نگاه فعالان این بخش‌ها را به رابطه با دولت تغییر می‌دهد. این ایده که نگاه ساختارگرایانه به مارکسیسم اشاعه داده بود و اقدامات دولت را ابزارهایی در جهت بازتولید جامعه بورژوازی می‌دانست، برای مدت‌های مدید نگاه غالب بود. این درک نظری در اواخر دهه ۸۰ میلادی و با تقویت چشم‌انداز گرامشی‌وار که دولت را به عنوان عرصه‌ای برای تنازع ضد هژمونیک می‌دید، رفته‌رفته کنار گذاشته شد. این تغییر مسیر، نگاه کارشناسان و پژوهشگران حوزه‌های مربوط به سیاست عمومی و مددکاری اجتماعی را تغییر داد؛ یعنی افرادی که در گذشته نگاه محتاطانه‌ای داشتند. در نتیجه این تحول در چارچوب نظری، دانشگاهیان و کارشناسان مددکاری اجتماعی گروه اصلی مدافعان جدایی مساعدت اجتماعی از تأمین اجتماعی به عنوان بخش‌های متفاوت سیاست‌گذاری را تشکیل دادند.

نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که شکل‌گیری مساعدت اجتماعی به عنوان بخشی از سیاست‌گذاری در برزیل فقط به سبب ترکیبی از عوامل، خارج از پویایی سیاست‌های اجتماعی برزیل ممکن بود؛ عواملی مانند پایان دیکتاتوری نظامی و طرح‌ریزی یک نظم دموکراتیک نوین و نیز کنش گروه‌های مربوط به حوزه‌هایی همچون تأمین اجتماعی و مددکاری اجتماعی. ■

مساعدت اجتماعی از زمان ساختاریابی دولت مدرن برزیل به صورت غیرمستمر و با دخالت اندک دولت اجرا شده است. ابتکار عمل‌ها در این حوزه حول ایده‌های بشردوستانه و خیریه بوده است. مضاف بر این، دولت برزیل مساعدت‌های اجتماعی را به عنوان اقداماتی در جهت تأمین اجتماعی انجام می‌داده است و با این کار مرز میان این دو بخش کمرنگ شده است. این مقاله بر اساس پژوهش من در دوره دکتری نگاشته شده است و در آن به تحلیل تغییراتی نهادی پرداخته‌ام که با پیروی از مفاهیم حقوق اجتماعی، تحول و تبدیل مساعدت اجتماعی به بخشی از سیاست‌گذاری را ممکن می‌سازد. این فرایند را می‌توان به دو مرحله متمایز تقسیم کرد: نخست، طرح‌ریزی قانون فدرال (۸۸-۱۹۸۶) و دیگری قانون ارگانیک مساعدت اجتماعی (۹۳-۱۹۹۱). در هر کدام از این نقاط عطف، کنش‌گران جمعی مختلفی بوده‌اند که از تغییر الگوهای تاریخی به کار گرفته‌شده از سوی دولت در این مسائل دفاع کرده‌اند و در نتیجه این کنش‌گری‌ها بخش جدیدی در سیاست‌گذاری شکل گرفته است.

در مرحله اول، مشارکت اصلی در تغییر نهادی از حوزه تأمین اجتماعی و با حضور گروهی از خبرگان حاصل شد؛ این گروه خبرگان از بوروکرات‌های فدرالی تشکیل می‌شد که مایل به طرح‌ریزی مجدد نظام حمایت اجتماعی برزیل بودند. هدف آن‌ها خلق نظام جدیدی بر اساس مفهوم حمایت اجتماعی به عنوان حقی برای تمام شهروندان بود که تحت ضمانت دولت باشد. تصور ایشان این بود که با تضمین برخورداری شهروندان خارج از محدوده تأمین اجتماعی از سایر انواع حمایت‌های اجتماعی، مساعدت اجتماعی می‌تواند نقش مهمی در لایحه جدید داشته باشد.

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Gustavo Conde Margarites <gustavo.margarites@gmail.com>

< مبارزه زنان برای مسکن شهری در پورتو آگره

ورید یانا دومینگوس کوردیرو، دانشگاه سائوپائولو برزیل و عضو کمیته زندگی‌نامه و جامعه (RC38) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی



پریسیلا سوزین به پشت‌پام ساختمانی تصرف‌شده در مرکز شهر پورتو آگره می‌نگرد که بیشتر توسط زنان مدیریت می‌شود، ۲۰۱۹. صاحب امتیاز عکس: پریسیلا سوزین.

< رویکرد تفسیری و زندگی‌نامه‌ای

پژوهش میدانی در سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۸ در پورتو آگره، مرکز ایالت ریو گرانددو سول انجام شد. برای دستیابی به داده‌های زندگی‌نامه‌ای هم‌زمان و درزمان، مشاهدات مشارکتی و مصاحبه‌های زندگی‌نامه‌ای با زنان ساکن دو ساختمان تصرف‌شده مرکز شهر انجام شد. کار تجربی شامل تعهد تقریباً هفتگی به شرکت در دستورکار جنبش اجتماعی بود تا درک مستمر از روال روزانه و سیاسی حاصل شود.

روش‌شناسی به‌کارگرفته‌شده از حیث معرفت‌شناختی متکی بود بر جامعه‌شناسی آلفرد شوٲس و به ویژه مفهوم «نظام مداخلت» (relevance system) او و مجموعه‌ای از مفاهیم صورت‌بندی‌شده (همچنین برگرفته از نظریات برگر و لوکمان) در باب این‌که

کمبود مسکن در شهرهای بزرگ برزیل بخش‌های عمده‌ای از جمعیت فقیر را تحت تأثیر قرار می‌دهد و بیشترین تأثیر را بر زنان سیاه‌پوست دارد. ظهور جنبش‌های اجتماعی اسکان (جنبش‌های تصرف) در نواحی شهری گنجه‌های سیاسی جدیدی را از بعد از دهه ۸۰ میلادی پدید آورده است؛ این جنبش‌ها با تصرف ساختمان‌های بلااستفاده در مراکز شهری تعداد انبوه املاک بدون کارکرد اجتماعی را آشکار می‌ساختند. اکثریت افراد ساکن در این فضاها خاصه زنان‌اند و این نشان‌دهنده تفکیکی چندبعدی است که زنان هم در زندگی هنجاری و هم در زندگی روزمره تجربه می‌کنند. در پژوهشی که انجام دادم به دنبال ایجاد گفت‌وگویی زمان‌مند با این زنان بودم تا بکوشم تفسیرها و تجربه‌های زیسته از مبارزه ایشان برای اسکان را قبل و بعد از حضور در گروه‌های بسیج‌شده سیاسی و رفتن به ساختمان‌های تصرف‌شده درک کنم.



روی دیوار ساختمانی تصرف شده در مرکز شهر پورتو آلگره با گرافیتی نوشته شده است
«مرکز شهر متعلق به مردم است»، ۲۰۱۸. صاحب امتیاز عکس: پریسیلا سوزین

البته همانطور که طی مشاهدات میدانی دریافتیم، پیشبرد ادامه‌دار رفتارهای سیاسی جدید به صورت بنیادی با رویارویی‌های اخیر و تغییراتی در اصول سنتی تنظیم‌گری روابط جنسیت پیوند دارد.

هم‌پوشانی تفسیری ضمنی در حوزه‌های نمادین «سنتی» و «سیاسی‌شده» حین انجام تحلیل‌های زندگی‌نامه‌ای نیز به کرات نمایان بود. مصاحبه‌شوندگان به منظور توجیه قرار گرفتن خود در آستانه نقض قوانین شهری بر کشاکش مکرر میان پیروی از نقش‌های جنسیتی مورد انتظار (مادر بودن و کار خانگی) و جای دادن اداراکات نوظهور سیاسی (مسکن مناسب و دسترسی به شهر به عنوان حق) پرتو انداختند. دریافتیم که هر دو گونه منبع نمود خود (self-presentation) مولد سرمایه اخلاقی است؛ هرچند مورد نخست اغلب با ارزش‌های طبقه‌ای بیرونی و بسیار مشروعیت‌یافته پیوند دارد و گونه دوم با سیاست‌های درونی مبارزه که تعمیم احتمالی مبارزه برای یافتن مسکن را به عنوان «ابزار» و به عنوان «نتیجه» موجب می‌شود. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Priscila Susin <pri.qsusin@gmail.com>

چگونه می‌توان به سرشت نوعی برساخت اجتماعی متعارف واقعیت دسترسی داشت. روش زندگی‌نامه‌ای گابریل روزنتال اسبابی عملی ارائه می‌کند که در بازسازی تجربیات زندگی‌نامه‌ای ۲۳ زن مصاحبه‌شونده در تعامل با چارچوب‌های خاص تاریخی و اجتماعی به کار می‌آید.

< میان حوزه‌های نمادین «سنتی» و «سیاسی‌شده» >

در میان یافته‌های اصلی، تصدیقی تلاقی‌نگرانه از مشکل میان مسکن و جنسیت به دست آمد که چشم‌انداز تجربی زمینه‌مندی در مقام راه‌حل برای برخی محدودیت‌های روش‌شناختی این مطالعات ارائه می‌کند. بازسازی نظام مداخلیت مصاحبه‌شوندگان پی‌بردن به عوامل محدودیت، مقاومت و مدارا را ممکن ساخت که معمولاً از مقولات تحلیلی پیش‌پنداشته حاصل نمی‌شود.

با التفات به فرهنگ سلسله‌مراتبی در زندگی روزمره دریافتیم که ماهیت سازمان جنبش‌های اجتماعی می‌تواند فرصت مشارکت سیاسی برابر زنان در فرآیندهای «مبارزه» را نیز از میان ببرد.

< حکمرانی غیررسمی

بر خشونت در رسیفی برزیل

ریکاردو کالداس کاوالکانتی، دانشگاه فدرال پرنامبوکو، رسیفی برزیل و عضو انجمن جامعه‌شناسی آمریکای لاتین



رسیفی برزیل، ۲۰۱۹. صاحب امتیاز عکس: ریکاردو کالداس کاوالکانتی.

قضایی نیز نهادی است با مشروعیت پایین و اثرگذاری اندک در میانجی‌گری تعارضات.

احتمالاً مرتبط‌ترین یافته این پژوهش این است که الگوی تنظیم و مهار خشونت در اجتماع مبتنی به حکم یا مجوز کنشگران محلی است؛ کنشگرانی که نزد ساکنین از مشروعیت نسبی برخوردارند. در این فرآیند هیچ نظام تجویزی منظمی از نقش‌ها یا کنش‌های اجتماعی ثابت وجود ندارد؛ مانند موارد مربوط به مافیا (گمبتا، ۱۹۹۳)، یا سازمان جنایی Primeiro Comando da Capital (فرماندهی برتر پایتخت) (فلترن، ۲۰۱۰). گنگ‌های محلی نیز هیچ نقشی ندارند، مانند مواردی که بورژوا (۲۰۰۳) و ونکاتش (۲۰۰۹) در پژوهش خود بدان پرداختند.

گرچه این کنش‌ها با کاهش تعداد رخدادهای خشن، تحولات دیرپایی را به بار نمی‌آورند، ولی نشان از کارکرد مسلمی دارند، چنان‌که این اقدامات با مشروعیتی بیشتر از اقدام پلیسی، به حدی از کنترل روی خشونت دست می‌یابند. این اقدامات ممکن است به عنوان سازوکار کمابیش دلیخواهی کاهش تعارض عمل کنند و نه چارچوب دائمی کاهش ستیز. این حقیقت که سردمداران تنظیم و مهار خشونت معمولاً محتاطانه رفتار می‌کنند باعث می‌شود تا کنش ایشان برای اغلب ساکنان به وضوح رؤیت‌پذیر نباشد. بنابراین، چنین ابتکارعمل‌هایی به الگوی عمل تبدیل نمی‌شود که تبعیت از آن حامیان بیشتری جذب کند و این مانعی است برای تبدیل آن‌ها به شیوه مناسب تأمین تقاضاهای موجود در حوزه تنظیم و مهار خشونت. ■

منابع:

- Bourgeois, P. (2003) *In search of respect: Selling crack in El Barrio*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Feltran, G. (2010) "Crime e castigo na cidade: os repertórios da justiça e a questão do homicídio nas periferias de São Paulo." *Caderno CRH* 23(58).
- Gambetta, D. (1993) *The Sicilian Mafia. The Business of Private Protection*. Cambridge: Harvard University Press.
- Venkatesh, S. (2009) *Gang leader for a day*. London: Penguin UK.

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Ricardo Caldas Cavalcanti <ricardocaldas13@gmail.com>

مسئله حکمرانی بر خشونت یا تنظیم و مهار (رسمی یا غیررسمی) آن در قلمروهای محروم (disenfranchised) در آمریکای لاتین سال‌ها موضوع پژوهش‌های جامعه‌شناختی بوده است. این مطالعه را که موضوع رساله دوره ارشد بود، با هدف تحلیل و فهم نحوه تنظیم و مهار خشونت (regulation of violence) در جامعه‌ای در بخش‌های جنوبی رسیفی برزیل بدون میانجی‌گری نهادهای دولتی، انجام شد. تنظیم و مهار غیردولتی خشونت از حیث عملی به معنای شکل‌گیری توافق میان بازیگران محلی است که به آن‌ها اجازه می‌دهد تا به برداشت‌ها یا تصمیماتی (خارج یا خلاف دولت) برسند.

فرضیه اصلی این است که عملکرد سازمان‌های پلیسی و فقدان مشروعیت نظام عدالت کیفری در بافت برزیل تقاضا برای اشکال بدیل حکمرانی خشونت را ایجاد می‌کند. سایر متغیرهای مهمی که پویایی‌شان به طور مستقیم بر تنظیم و مهار خشونت محلی تأثیر می‌گذارد عبارت است از عملکرد بازارهای مواد مخدر که چندپارگی‌شان مانع تحکیم روش‌های انحصاری تنظیمی می‌شود و نیز وجود شبکه‌های بازیگران محلی که می‌توانند بر آمار قتل مؤثر باشند. راهبردهای جمع‌آوری داده در این پژوهش از این قرار است: مردم‌نگاری (پنج ماه در جامعه‌ای کم‌درآمد در رسیفی یافته اصلی این پژوهش در حال اجرا، من را و می‌دارد تا اذعان بدارم که اسلوب عمل پلیس نظامی (Military Police) در اجتماع مد نظر، سازوکار اصلی تبیین نیاز به جستجو برای اشکال بدیل اعمال نظم است. فعالیت پلیس نظامی در اجتماع با پاسخ‌گویی اندکی همراه است. پلیس نظامی با اقدامات غیرقابل پیش‌بینی روال‌ها را تغییر می‌دهد؛ روال‌هایی شامل استفاده نامتناسب از زور و اعمال قسمی از محدودیت‌ها برای ساکنان، به مثابه قاعده. پلیس نظامی از حیث

< نابرابری‌های حرفه‌ای در برزیل

لوکاس پیرراون در ماس، دانشگاه فدرال میناس گرایس برزیل



در برزیل بالا رفتن از نردبان حرفه‌ای و کسب مدارک عالی، دیگر مزیت مسلمی در بازار کار برای شما به ارمغان نمی‌آورد.

دنیای حرفه‌ای برزیل به دلیل توسعه و دموکراتیک‌شدن آموزش عالی در کشور تغییر یافته است. جمعیت صاحب مدرک تحصیلی بین سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۱۰ دوبرابر شده است و این شامل مشارکت بیشتر از سوی افرادی است که به صورت سنتی حضور کمتری در دوره‌های آموزش عالی دارند، به ویژه زنان، افرادی که خود را رنگین‌پوست می‌دانند و افراد کم درآمد.

در کشورهای با درآمد بالا گسترش دسترسی به دانشگاه در دهه ۶۰ میلادی شروع شده است و به بیش از ۵۰ درصد از نرخ خالص تحصیل رسیده است، در حالی که این امر در برزیل از دهه ۸۰ آغاز شد. نسبت ۱۸ تا ۲۴ ساله‌های واجد شرایط تحصیل در آموزش عالی بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ از ۲۸/۴ درصد به ۴۸/۵ درصد رسید.

حرفه‌ای از موقعیت‌ها، تقسیم‌ها و جابه‌جایی‌های عاملانش را ممکن کرد.

حداقل چهار یافته را می‌توان فهرست کرد: (الف) رشد چشم‌گیر در مدارک و فارغ‌التحصیلان در نتیجه افزایش جای خالی در آموزش عالی بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۰؛ (ب) بسط پایگاه اجتماعی استخدام‌شوندگان، به ویژه میان زنان، دانشجویان کم‌درآمد و افرادی که خود را رنگین‌پوست می‌دانستند؛ (ج) کاهش ارزش مدارک تحصیلی میان طبقه متوسط در بستر رقابت فزاینده برای موقعیت‌های شغلی با دستمزد در بازارهای حرفه؛ و (د) افزایش سلسله‌مراتب افقی میان جمعیت دانشجویان کارشناسی که زنان، رنگین‌پوستان، جوانان و حرفه‌های کم‌اعتبارتر را در مراتب پایین‌تر قرار می‌داد.

خط سیرهای شناسایی شده (هرچند شامل تمام خط‌سیرهای ممکن نیست) نشان از اهمیت میراث خانوادگی و مسیرهای آموزش عالی در دسترسی به موقعیت‌های برجسته در فضای حرفه‌ای دارد. دوره فارغ‌التحصیلی و سن حرفه‌ای‌ها نیز در تمایز میان حرفه‌ای و درون حرفه‌ای تأثیر دارد. تفکیک جنسیتی نیز صاحب نقش است، چرا که حضور زنان در خط‌سیرهایی پررنگ‌تر است که کمتر به سرمایه تبدیل شده است. تفاوت‌های میان حرفه‌ای و درون حرفه‌ای نابرابری‌های درون فضای حرفه‌ای را بازتولید و تشدید می‌کنند. چنین تفاوت‌هایی در ادراک طبقاتی پاسخ‌دهندگان نیز ابراز شده است.

به طور خلاصه، گشودگی نسبت به حرفه‌ای‌گرایی در برزیل در سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۰ فضای حرفه‌ای را بازتعریف کرده است؛ این فضای حرفه‌ای هرچه کمتر تبدیل به سرمایه شده و هر چه نابرابرتر شده است. با وجود این، ساختار درونی آن از لحاظ تقسیم‌بندی‌های درون حرفه‌ای و میان حرفه‌ای تغییر نداشته است و گرچه جنبش‌های صعود اجتماعی گسترش یافته‌اند، حرفه‌ای‌گرایی به عنوان سازوکاری برای بازتولید موقعیت‌های بهتر حفظ شده است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Lucas Pereira Wan Der Maas <lucaswander@hotmail.com>

البته نسبت افرادی که به آموزش عالی دسترسی داشتند صرفاً از ۹/۱ درصد به ۱۸/۷ درصد افزایش پیدا کرد. نرخ خالص تحصیل از ۷/۴ درصد به ۱۴ درصد رسید که این عدد در مقایسه با برخی کشورها در آمریکای لاتین همچون شیلی و آرژانتین همچنان نرخ پایینی است؛ نرخ ثبت شده برای این کشورها در سال ۲۰۱۰ بالای ۳۰ درصد است.

به علاوه، ورود کارشناسان فارغ‌التحصیل از دانشگاه به بازار کار پاسخگوی تقاضا نبود. اکنون سناریوی تورّم مدرک را شاهدیم؛ یعنی ترکیبی از الزامات آموزش عالی، جذب ناکافی کارشناسان به بازار کار، افزایش رقابت برای موقعیت‌های شغلی حرفه‌ای و کاهش ارزش اقتصادی مدرک‌ها. تورّم مدرک علاوه بر عدم توازن میان عرضه و تقاضا به تضعیف توانایی جامعه در خلق مزیت از طریق مدرک‌های تحصیلی نیز مربوط می‌شود؛ مدرک‌هایی که در سازوکار توزیع اجتماعی از ارزش‌شان کاسته می‌شود.

پژوهش‌م در دوره دکتری را به قصد فهم نحوه تأثیرگذاری بسط پایگاه اجتماعی گروه‌های حرفه‌ای و ارزش‌زدایی کنونی از مدارک بر فرآیندهای قشربندی اجتماعی بر اساس حرفه‌گرایی انجام دادم؛ به ویژه از لحاظ حفظ و کسب موقعیت‌های شغلی مربوط به طبقه متوسط. تمرکز این پژوهش بر خط‌سیر دو حرفه در حوزه سلامت (پزشکی و پرستاری) بود و در آن نابرابری‌های میان حرفه‌ای و درون حرفه‌ای سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۰ به صورت تجربی تحلیل شد.

داده‌های اصلی از انجام یک پیمایش آنلاین از نمونه‌ای شامل ۲۱۷ پزشک و ۲۲۲ پرستار جمع‌آوری شد و به داده‌های جمعیت‌شناسی، آموزش عالی و بازار کار به دست‌آمده از منابع عمومی اضافه شد. خط سیرها با انجام تحلیل‌های تناظر و خوشه‌ای متعدد و با هدف سازماندهی تجربی فضای حرفه‌ای حول متغیرهایی ساخته شدند که توصیف‌کننده مسیرهای شخصی مختلف از خاستگاه خانوادگی، تا آموزش‌های حرفه‌ای و جایابی شغلی‌اند. این تحلیل، تفسیر فضای

< خط‌سیرهای طبقهٔ متوسط رियो دو ژانیرو

ایزابیل ویه‌را، دانشگاه دولتی رियो دو ژانیرو برزیل

تصویرسازی از آریو.



فکر می‌کنم که طبقه متوسط بیشتر از همه حول تبلیغات است. سفرکردن تشویق می‌شود، ولی همین که سفر کنید، به واقعیت خودتان برمی‌گردید [می‌خندد]» (گیلمار، ۶۴ ساله، فروشنده).

مصاحبه‌شوندگان گزارش می‌دهند که در خانواده‌هایشان والدین انتظار بالایی دارند که فرزندان‌شان تحصیلات بالاتری نسبت به خودشان داشته باشند. این والدین برای فرزندان‌شان واقعا «فداکاری» می‌کنند تا در مؤسسات خصوصی ابتدایی و دبیرستان تحصیل کنند. انتقال ارزش‌ها و رفتارها یکی از عوامل اصلی نپذیرفتن مدارس دولتی است: «[...] موضوع، زندگی با سایر کودکان با چنین تحصیلات متفاوتی است، درست است؟! این مهم‌ترین نگرانی است» (ایلزا، ۴۷ ساله، بیکار، نیروی حراست).

افراد مصاحبه‌شونده نسبت به حفظ موقعیت اجتماعی خود عمیقاً احساس عدم‌امنیت داشتند و مدرسه خصوصی از این لحاظ یک نماد و هم یک ابزار تعلق طبقاتی است: «شاید نیاز باشد فرزند من در مدرسه دولتی تحصیل کند، آن وقت به زودی خودم را در طبقه اجتماعی دیگری می‌بینم. برایم عجیب خواهد بود!» (لارا، ۴۲ ساله، بیکار، نیروی حراست)

از آن‌جا که طبقه متوسط هیچ ثروت انباشته‌ای ندارد، فقط دانش دارند و مهارت‌های کاری. نیاز است که این «سرمایه‌ها» با هر نسل تجدید حیات یابند و این کار مستلزم کوشش و تعهد است. طبقه متوسط به دلیل ناتوانی در به تصویر کشیدن یک افق پیشرفت برای خودش در بستر کنونی بحران، برای تضمین پروژه صعود اجتماعی خود، روی فرزندان‌شان حساب می‌کنند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Izabelle Vieira <representar.mg@hotmail.com>

در سال‌های دهه نخست قرن حاضر برزیل دوران اقتصادی خوشایندی را تجربه کرد و سطح درآمد و مصرف مردم افزایش یافت. در سال ۲۰۱۴ کشور دچار یک بحران جدی سیاسی و اقتصادی شد و این بحران بیشتر در نابودی شغل‌ها و کاهش ارزش پولی نمود یافت.

یک پژوهش کیفی با هدف درک فرایندهای تحرک اجتماعی و اثرات بحران اخیر بر زندگی طبقه متوسط انجام شد که مبتنی بر مشاهده مشارکتی و مصاحبه‌های عمیق شخصی با ۲۵ فرد ساکن یک ساختمان در محله پچینچا در شهر ریو دو ژانیرو بود.

شرکت‌کنندگان خودشان را متعلق به قشر میانی ساختار اجتماعی می‌دانند که از آن‌ها با «طبقه متوسط» یا اصطلاحات مرتبط یاد می‌شود.

پاسخ‌دهندگان فرایندهای صعودی و نزولی خود را تشخیص می‌دهند. همانطور که ایگور (۴۲ ساله، راننده) اشاره می‌کند: «نگاه کنید، من مدرسه راهنمایی رفته‌ام و من، اگر نگوییم آن بالای بالا، ولی تقریباً بالا بوده‌ام، و امروز این پایینم.» ادراک عمومی این است که دوران رونق و هم بوده، چرا که هیچ پایگاه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی محکمی نداشته است.

گروه مورد مطالعه نشان داد که در سال‌های صعود، بعد مصرف موتور محرک فرآیند افتراق اجتماعی بود. امروزه، آنها در مواجهه با بحران اقتصادی نیاز دارند تا الگوهای مصرفی خود را کاهش دهند به نحوی که کالا به یک مرز نمادین نارضایت‌بخش بدل شده است: «کالاهای مصرفی این دید بی‌جا را به آدم می‌دهد که در زندگی پیشرفت کرده است» (آرتور، ۴۶ ساله، نیروی هوایی)؛ «من

< سیاست‌های ریاضتی: همگانیت آسیب‌پذیر در خدمات درمانی؟

ماریا پت‌مسیدو، دانشگاه دموکریت تراس، یونان؛ آناگیلن، دانشگاه اویدو، اسپانیا؛ امانوئل پاولینی، دانشگاه ماچراتا، ایتالیا

سقوط کرد (حدود ۳۰ درصد). این کاهش در پرتغال ۱۲ درصد، در ایتالیا ۸ درصد و در اسپانیا ۳ درصد بود. پس از آن، این رقم در یونان و ایتالیا تقریباً ثابت ماند، اما در اسپانیا و پرتغال روند افزایشی ملایمی را از سر گرفت. با وجود این، در هر چهار کشور، در مقایسه با میانگین پانزده کشور عضو اتحادیه اروپا (EU15) (یعنی پانزده کشور عضو، پیش از گسترش این اتحادیه به شرق) افزایش یافته است. در سال ۲۰۱۷، سرانه مخارج سلامت عمومی در یونان تا یک سوم میانگین کل پانزده کشور عضو اتحادیه اروپا و نصف مخارج پرتغال کاهش یافت. این رقم در اسپانیا و ایتالیا به میانگین پانزده کشور عضو اتحادیه اروپا نزدیک‌تر بود. در مقابل، به‌ویژه از ۲۰۱۳، مخارج خصوصی در هر چهار کشور رو به افزایش بوده و اخیراً بین ۴۰ درصد (در یونان) و ۲۴ درصد (در اسپانیا) از کل مخارج سلامت را دربرگرفته است.

یونان با فاصله بسیار بالاترین نرخ نیازهای برطرف‌نشده مربوط به خدمات درمانی را دارد که تا اندازه زیادی به خاطر هزینه‌های تحمل‌ناپذیر خدمات درمانی است. در این کشور، حتی خانوارهایی با درآمد متوسط، به‌ویژه آن‌هایی که کودک و سالمند دارند، برای دستیابی به خدمات درمانی با موانع مالی مواجه می‌شوند. از این رو، ریسک «فاجعه‌بار» شدن پرداخت‌های خصوصی برای بودجه خانوارها همچنان بالاست. در اسپانیا و ایتالیا، افزایش زمان انتظار برای معالجه تخصصی و مراقبت بیمارستانی در طول دوره بحران، عمده‌ترین مانع مؤثر بر رضایت مردم از سطوح متفاوت خدمات درمانی است. با وجود این، شیوع نیازهای برطرف‌نشده در اسپانیا در پایین‌ترین سطح مانده است. با این حال، در این دو کشور اختلاف‌های منطقه‌ای شایان توجهی از لحاظ توزیع منابع سلامتی وجود دارد. این امر در ایتالیا به طرز چشمگیری مشهود است؛ مناطق جنوبی این کشور، در مقایسه با مناطق شمالی/مرکزی، فاقد منابع کافی است.

هر تغییری در قلمرو خدمات ارائه شده جمعی و شرایط تثبیت حق برخورداری از آن‌ها می‌تواند به طرز چشمگیری شکل و شمایل همگانیت (universalism) و الگوهای بنیادی همبستگی را دگرگون کند. ایتالیا، اسپانیا، پرتغال و یونان از اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰، نظام‌های خدمات درمانی همگانی (universal) داشتند. اما پرتغال و یونان به خاطر همگانیت «ناقص» خود متمایزند؛ گونه‌ای ترکیبی از خدمات مراقبتی حافظ نابرابری‌ها در تأمین خدمات تا همین اواخر ادامه داشته است. این امر یعنی ترکیب یک نظام سلامت ملی با پوشش بیمه سلامت اجتماعی برای گروه‌های اجتماعی خاص و میزان زیادی پرداخت شخصی. بحران مالی بار سنگین‌تری دوش نظام‌های خدمات درمانی هر چهار کشور گذاشت، و سنگین‌تر و طولانی‌تر از همه روی دوش یونان.

آیا بحران و سیاست‌های ریاضتی این چهار نظام، خدمات درمانی را در مسیر منتهی به تحولی شایان توجه در قلمرو و محتوای اصل همگانیت انداخته‌اند؟ پاسخ کوتاه این است که تا این‌جای کار، شواهد به نحوی خالی از ابهام نشان از حرکت در این مسیر ندارند. در دهه گذشته، طیفی از سیاست‌های مشابه در هر چهار کشور اجرا شد، از جمله افزایش تسهیم هزینه‌ها (عمدتاً برای مواد دارویی)، تغییراتی در گستره پوشش خدمات و کاهش منابع مادی و انسانی. اما این که چقدر این اقدامات هزینه مراقبت را به دوش بیماران انداخته و نابرابری در دسترسی به خدمات را افزایش داده است به میزان قابل توجهی میان این چهار کشور فرق دارد. افزون بر این، در یونان و پرتغال که شدیدترین بحران بدهی‌های دولتی را از سر گذراندند (و در معرض برنامه‌های نجات مالی قرار گرفتند)، هم‌افزایی فشارهای خارجی و داخلی تغییرات عمده‌ای را در جهت مقابله با چندپارگی سیستم، بهبود شفافیت و ارتقای هم‌سطح‌سازی تأمین خدمات و البته کوچک‌شدن سبد خدمات عمومی پدید آورد.

< کاهش مخارج عمومی و نیازهای برطرف‌نشده

در یونان (و تا حدی هم در پرتغال) اصلاحاتی در جهت مقید کردن و حد گذاشتن بر فعالیت‌های پزشکان (مثل محدودیت‌هایی در شمار مراجعان برای آزمایش‌های تشخیصی/البراتورای، سقف گذاشتن برای میزان داروهای تجویز شده در ماه و مانند آن) سیستم را

در دوره اوج بحران (۲۰۰۸-۲۰۱۳) سرانه مخارج سلامت عمومی (که به دلایل قیاس‌پذیری بر حسب معیارهای قدرت خرید و با قیمت‌های ثابت سال ۲۰۱۰ سنجیده شده است) در یونان به شدت

«در یونان، حتی خانوارهایی با درآمد متوسط، به ویژه آن‌هایی که کودک و سالمند دارند، برای دستیابی به خدمات درمانی با موانع مالی مواجه می‌شوند.»

دسترسی سریع‌تر به مراقبت‌های تخصصی طالب داشته است و عمدتاً کارکنان برخی شرکت‌های بزرگ را پوشش می‌دهد.

این که این روند در آینده چگونه پیش می‌رود و احتمال پوشش همگانی آسیب‌پذیر آن به شماری از عوامل مثل سیاست‌های بازترسیم ترکیب خصوصی-عمومی، ترجیحات کارکنان، سیاست‌های مالیاتی و مانند اینها بستگی زیادی دارد. اگر بیمه شغلی سلامت فراگیر شود (یعنی اکثریت جمعیت کارکن را پوشش دهد و به‌دقت تحت نظارت قرار بگیرد، همچنان که در کشورهای شمال اروپا انجام می‌شود) می‌تواند تساوی در دسترسی را حفظ کند. همچنین می‌تواند کمی از فشارهای مالی عمومی بکاهد و هم‌زمان پوشش همگانی را حفظ کند. با وجود این، اگر بیمه شغلی فقط بخشی از گروه‌های (ممتاز) جمعیت کارکن را شامل شود، بالقوه می‌تواند همبستگی را به نوعی رابطه شغلی-مقابلانه بدل کند که سرانجام به محو اصل همگانیت می‌انجامد.

در نهایت، در آینده‌ای پیش‌بینی‌پذیر، نظام عمومی در نتیجه مجموعه‌ای از فشارهای مالی جدی همراه با پیشرفت‌های سریع فناوریانه در بخش سلامت و نیاز روزافزون به خدمات پیشگیرانه «سطح بالا» (که همه این چهار کشور در این زمینه ضعیف عمل کرده بودند) و خدمات مراقبت اجتماعی «سطح پایین» (اما عمدتاً بلندمدت) برای جمعیت رو به سالخوردگی، با چالش‌های بیش‌تری روبرو می‌شود. این چالش‌ها ممکن است با تغییر پوشش‌های همبستگی اجتماعی در خدمات درمانی، همچون محرک دیگری برای بازآرایی تعاملات عمومی-خصوصی عمل کنند. ■

شفاف‌تر و به تحدید هزینه‌ها کمک می‌کند. اما در عین حال این اصلاحات روی نفوذپذیری و رهیابی سیستم اثر می‌گذارد. این روند ترکیب شده است با مسیرهای همچنان (کم و بیش) چندپاره میان مراقبت‌های اولیه و مراقبت تخصصی بیمارستانی در این دو کشور. افزون بر این، در همه چهار کشور شیوع نسبتاً بالای پذیرش‌های اجتناب‌پذیر در بیمارستان برای برخی بیماری‌های مزمن (مثل دیابت، فشار خون بالا، آسم و...) بازتاب ناکارآمدی‌های روندهای پیشگیری و مراقبت اولیه است که آثار مخربی برای تساوی دارد.

نقاط نگرانی

برخی از مسائلی که بیش از همه جای نگرانی دارند از این قرارند: نخست، وفاداری سیاست‌های سلامت به منابع آب‌رفته بخش عمومی همچنان برقرار خواهد بود. این امر در افزایش ثابت سرانه مخارج درمانی خصوصی و افزایش نسبتاً آرام (یا رکود) مخارج عمومی بازتاب یافته است. دوم، مشمولیت در پوشش خدمات در اصل فراگیر مانده است، اما در عمل هنوز هم دسترسی برای شماری از گروه‌های آسیب‌پذیر چالش‌برانگیز است (به سبب آمیزه متنوعی از دلایل - مثل هزینه‌های سنگین، زمان انتظار طولانی، فاصله و مانند این‌ها - در هر کشور). سوم، بیمه سلامت خصوصی (بیمه شغلی یا داوطلبانه) در حال گسترش است: از ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۵، در اسپانیا دوبرابر شده و در پرتغال رشدی چشمگیر داشته است. این رقم در ایتالیا نیز رو به افزایش است، در حالی که در یونان بحران روند افزایشی مراحل ابتدایی را متوقف کرده است. اما در یونان نیز پرداخت‌های شخصی همچنان بالاست. تاکنون، بیمه سلامت خصوصی بیش‌تر به سبب

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Maria Petmesidou <marpetm@otenet.gr>

Ana Guillén <aguillen@uniovi.es>

Emmanuele Pavolini <emmanuele.pavolini@unimc.it>

< مزایای بی‌بیکاری در عصر جدید کار موقتی

دنیل کلگ، دانشگاه ادینبروگ بریتانیا



قراردادهای صفر-ساعتی از موضوعات ثابت اعتراضات کارگری در بریتانیا بوده است. عکس از کریستوفر توموند.

عمومی نسبت به سوءاستفاده از امکانات مزایای بیکاری بوده‌اند و در عین حال به طرز متناقض‌نمایی پنداشت عمومی مبنی بر شایع بودن چنین سوءاستفاده‌هایی را تقویت کرده‌اند.

< چندپارگی کار و عدم قطعیت اشتغال

با این حال، این نگرانی دیرینه نسبت به سوءاستفاده از مزایای بیکاری و گفتار مربوط به آن حول مسئولیت‌های کارچویان چالش اصلی پیش‌روی سیاست مزایای بیکاری در قرن بیست‌ویکم را نادیده می‌گیرد. مزایای بیکاری در بازارهای کاری شکل گرفت که در آن‌ها کار وابسته بیش از پیش بازسازماندهی می‌شد تا کارگرانی (مرد) با ساعات کاری بیش‌تر و اشتغالی دائمی‌تر تأمین کند. «موقتی‌سازی»

تأمین درآمد جایگزین برای بزرگسالانی که به لحاظ جسمی توانایی کار دارند همیشه از جمله جنجالی‌ترین مسائل در سیاست اجتماعی بوده است. مزایای بیکاری که هدفش حمایت از فرد در برابر فقدان درآمد ناشی از طرد ناخواسته از کار مزدی است، همیشه از سوی عده‌ای به عنوان نوعی یارانه به انصراف داوطلبانه از کار نقد شده است. چنین انتقاداتی به‌ویژه در دهه‌های اخیر در گفتار رسانه‌ای و بحث‌های سیاسی به گوش می‌رسد. سیاست‌هایی که شرایط بهره‌مندی از مزایا را سخت‌تر کرده‌اند - افزایش ملزوماتی که کارچویان باید ارائه دهند تا ثابت شود که تلاششان را برای بازگشت به کار کرده‌اند، با پشتیبانی تنبیه‌هایی به شکل کاهش یا تعلیق مزایا به دلیل عدم همکاری - شاید برجسته‌ترین جنبه اصلاحات مزایای بیکاری در کشورهای اروپایی در حدود سه دهه اخیر بوده است. چنین اقداماتی در پی پاسخ به افزایش نگرانی‌های

اگر قرار باشد این رویکرد برای ورود دوبارهٔ بیکاران به کار محرک معناداری باشد، مزایای مشروط به استخدام باید نه فقط مکملی برای درآمد کارشان ارائه کند بلکه باید ضمانت کند که اگر شغل جدید سریعاً از دست برود، وضعیت فرد بدتر از شرایطی نمی‌شود که از ابتدا کار را به دست نیاورده باشد. این امر راه را می‌گشاید برای وضعیتی که در آن دوره‌های کار و فقدان کار تا بی‌نهایت می‌توانند جابه‌جا شوند؛ وضعیتی که بالقوه روابط اشتغال کوتاه‌مدت و متناوب را از طریق یارانهٔ ضمنی دائمی از جانب نظام مزایا نهادینه می‌کند. پیشنهادهای مبنی بر درآمد پایهٔ همگانی دقیقاً در این عیب با هم مشترکند. آن‌جا که مزایای مشروط به کار هدف درآمدهای پایین‌تر قرار می‌گیرند تا هزینه‌شان را محدود کنند، معمولاً نرخ‌های مالیاتی مؤثر بسیار زیادی برای کارگران به بار می‌آورد؛ کارگرانی که به دنبال افزایش ساعات کار یا درآمدشان هستند و این امر باعث می‌شود که آنها حتی شدیدتر از اکنون، در مشاغل کم‌مزد در جا بزنند.

«انعطاف و تأمین یا ثبات‌آفرینی؟»

برخی دولت‌های اروپایی در برابر این چالش‌های واقعی سیاست‌گذاری، اخیراً - هم‌زمان با اصلاحات ۲۰۱۹ بیمهٔ بیکاری در فرانسه - قید و بندهای مهمی را بر مزایای مشروط به استخدام اعلام کرده‌اند که باز هم ایمانشان به تغییر شرایط برخورداری از بیکاران به اشتغال ثابت را نشان می‌دهد. آن‌جا که مزایای مشروط به استخدام حفظ شده‌اند، «شرایط برخورداری مشروط به استخدام» نیز اعلام شده تا کنترل‌های رفتاری سخت‌تری بر متقاضیان مزایای مشروط به استخدام، در جهت تشویق پیشرفت در کار اعمال شود - مثل نظام «اعتبار همگانی» جدید در بریتانیا. در هر دو مورد به نظر می‌رسد که مسئولیت واقعیت‌های بازارهای کار ارزان‌قیمت معاصر بر دوش کسانی گذاشته شده که فرصت‌های اقتصادی‌شان مستقیماً در نتیجهٔ همین واقعیت‌ها محدود شده است.

هستهٔ اصلی بحث این است که بسیار دشوار است سازگار کردن نظام‌های انتقال نقدی - که در مرکز دولت‌های رفاه اروپایی مدرن قرار دارد - و منطق خاصشان در جبران ریسک، با بستر بازار کاری که در آن کار برای بسیاری از مردم به طرز پیش‌بینی‌پذیری ناپایمن شده است. «انعطاف و تأمین» (Flexicurity) - جدیدترین ایدئال سیاست‌گذاری مد روز مبنی بر ترکیب انعطاف بازار کار و تأمین اجتماعی - واژه‌آمیزی‌ای تر و تمیز است، اما راهنمایی عملی اندکی به دست می‌دهد برای این که بدانیم چگونه یک نظام نگهداشت درآمدها می‌تواند از شاغلان موقت حمایت کند بدون این که هزینه‌های سرسام‌آور، پیامدهای ناخواسته یا هم‌زمان هر دوی آن‌ها را برتراند. حمایت‌های بیکاری تنها در صورتی همچنان معنادار خواهند بود که بازارهای کار اروپایی دوباره ثباتی حداقلی در زندگی‌های زحمتکشان بیافریند. این امر مستلزم تنظیم بهتر اشتغال است، نه کنترل‌های سخت‌تر بر رفتار کارگران آسیب‌پذیر. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Daniel Clegg <Daniel.Clegg@ed.ac.uk>

(Decasualization) نیروی کار در نتیجهٔ رشد تولید صنعتی در دست انجام بود، اما در عین حال به مثابه یکی از موضوعات سیاست عمومی و چانه‌زنی جمعی دنبال می‌شد. در مقابل، امروز اقتصادهای خدمات‌محور دموکراسی‌های ثروتمند شاهد انفجار انواع گوناگونی از روابط غیر استاندارد اشتغال و خصوصاً بازگشت کار کوتاه‌مدت و نامداوم (مثل کارهای عندالمطالبه (on-call)، گاهی در پوشش خوداشتغالی، هستند. فناوری‌های جدید چندپارگی وظایف کاری را تسهیل کرده و به ظهور «اقتصاد گیگ» کمک کرده‌اند. دولت‌ها در بهترین حالت میلی به مقابله با این روند ندارند و اغلب فعالانه این روند را به عنوان راهی به سمت رشد، رقابت‌پذیری و افزایش اشتغال می‌ستایند. اتحادیه‌های کارگری تضعیف‌شده نشان داده‌اند که توان مقاومت در برابر این جریان را ندارند. ما در حال لغزیدن به عصر جدید کار موقتی هستیم.

بنابراین، بیکاری امروزه برای بسیاری، به‌ویژه آن‌هایی که کم‌مهارتند، نسبت به زمانی که مزایای بیکاری برای جبران سختی‌های بیکاری مقرر شد، نوع بسیار متفاوتی از «ریسک اجتماعی» است. بیکاری که دیگر دورهٔ موقتی نبودن کار بین دوره‌های اشتغال ثابت و بلندمدت نیست، بیش از پیش به یکی از خصیصه‌های تکرارشوندهٔ زندگی زحمتکشان بدل شده که سرشت‌نمای آن دوره‌های کم و بیش کوتاه‌مدت، نامنظم و نا امن در کار است. مرز بین بیکاری و اشتغال به طرز قابل‌توجهی ناروشن شده است. آیا کارگری که برای هفته‌های اول و آخر ماه استخدام شده، اما میان این دو زمان شغلی ندارد، در آن ماه باید شاغل حساب شود یا بیکار؟ آیا وضعیت اقتصادی کارگری که هم‌زمان دو شغل پاره‌وقت دارد اما یکی را از دست می‌دهد، باید با شغلی سنجیده شود که هنوز در آن مشغول به کار است یا شغلی که از دست داده است؟

«مزایای مشروط به استخدام: پول‌گرفتن از کار؟»

روند سیاست‌گذاری که به‌راستی دردشان چالش‌های پیچیده‌ای است که سیاست مزایای بیکاری در بستر بازار کار جدید با آن‌ها روبروست، چرخشی همه‌جانبه به شرایط برخورداری سخت‌تر نیست، بلکه تکوین نامنظم‌تر و ناموزون‌تر مزایای تأمین اجتماعی مشروط به استخدام است. مزایای مشروط به استخدام (in-work benefits) که چند سالی است در چند دولت رفاه اروپایی معرفی و گسترده شده است - خواه به عنوان اعتبارات مستقل جدید، خواه از طریق تعدیل‌هایی در معیارهای بهره‌مندی از بیمهٔ بیکاری یا مزایای کمکی - ناقض این باورند که دلیل اصلی بیرون‌ماندن مردم از کار، فقدان تلاش و انگیزه یا مسئولیت‌پذیری است. مزایای مشروط به استخدام صرفاً به این دلیل وجود دارند که در بازارهای کار معاصر اروپا فرصت‌های استخدام مجدد موجود برای بسیاری از کارجویان، معمولاً آورده‌های کم‌تر و امنیت کم‌تری نسبت به مزایای بیکاری دارند، با وجود آن که مزایای بیکاری خود ارزشی متوسط دارند.

با وجود این، تکمیل درآمدهای شغلی با نظام مزایای اجتماعی رویکردی سیاست‌گذارانه، سرشار از دشواری‌های خاص خود است.

< سوژه محور شدن سیاست‌های اجتماعی، قطبی شدن جوامع

رولاند آتسمولر، دانشگاه یوهانس کپلر، اتریش

منازعه‌آمیز و تناقض‌آمیز مددکاری اجتماعی و تربیت اجتماعی با سیاست‌های فعال بازار کار، آموزش فنی و حرفه‌ای و جز اینها است. فعالیت‌های خدمات‌رسانی رفاهی بیش از پیش به سازمان‌های بخش داوطلبانه واگذار یا حتی به بخش خصوصی منتقل شده‌اند و تحت کنترل سفت و سخت رژیم‌های جدید تأمین مالی (پرداخت متناسب با بازدهی، پرداخت متناسب با عملکرد، قراردادهای کوتاه‌مدت و مانند اینها) قرار گرفته‌اند. این تحولات نه تنها دریافت‌کنندگان خدمات رفاهی را تابع فعالیت‌های به‌خوبی سامان‌یافته و مقاومت‌ناپذیری می‌کنند که نوید بهبود توانایی آن‌ها برای حکمرانی بر خودشان بر اساس تقاضاهای بازار را می‌دهند، بلکه همچنین تنش‌ها و تقاضاهای جدیدی برای کارکنان در خدمات رفاهی ایجاد می‌کنند، چرا که آنان باید بین کمبود منابع مرتبط با سیاست‌های ریاضتی، تقاضاهای حرفه‌ای درباره کیفیت کارشان و انتظارات و مقاومت خدمت‌جویان توازن برقرار کنند.

این امر چالش‌های تازه‌ای برای پژوهش‌های انتقادی پیش می‌کشد، چرا که فردی شدن و سوژه‌محور شدن رژیم‌های رفاهی و سیاست‌های اجتماعی از مسئله تمرکز بر کالایی‌سازی/کالایی‌زدایی فراتر می‌روند. این تحلیل‌ها متمرکز بودند بر راه‌های متفاوتی که به مدد آن‌ها رژیم‌های رفاهی، دست‌کم به طور ناقص، از کارگران در برابر آثار اجتماعاً منفی انباشت و بازارهای کار سرمایه‌دارانه حفاظت می‌کردند (کالایی‌زدایی) و شکل‌های خانوادگی سنتی مبتنی بر نان‌آور مذکر را تثبیت می‌کردند یا زنان را قادر می‌کردند که حقوق اجتماعی‌شان را با اتکا به خودشان به دست آورند و در اشتغالی درآمدزا سهم داشته باشند. این تحلیل‌ها، که به خوبی از ابهام‌های سیاست‌های اجتماعی در جوامع سرمایه‌داری بازاری آگاه بودند، همچنین توانستند نشان بدهند که دولت‌های رفاهی موسوم به کینزی چگونه از ۱۹۴۵ تا ۲۰۰۸، از مدل‌های نوظهور مصرف و رشد اقتصادی در شمال جهانی حمایت کردند. از این منظر، اصلاحات رفاهی نولیبرال را می‌توان استراتژی‌هایی برای بازکالایی کردن نیروی کار از طریق انعطاف‌پذیر کردن و آزادسازی بازارهای کار و رژیم‌های رفاهی و بازاری کردن حمایت اجتماعی تصویر کرد.

تطور رژیم‌های رفاهی نه تنها، بلکه به‌ویژه، در اروپا تحت سیطره تغییر جهتی از فعالیت‌های رفاهی به اصطلاح منفعلانه وابسته به مدل‌های رشد دستمزدمحور (فوردیسم) به دولت‌های موسوم به ریاضتی و سیطره سیاست‌گذاری‌های اجتماعی معطوف به طرف عرضه بوده‌اند. از دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، پروژه‌های اصلاحات نولیبرالی، با گوناگونی‌هایی در سطح ملی، این روند را پیاده کردند؛ روندی که پس از ۲۰۰۸ شدت یافت. این اصلاحات خواستار افزایش مسئولیت‌پذیری شخصی افراد و خانواده‌هایشان در زمینه حمایت اجتماعی در برابر ریسک‌های بازارهای سرمایه‌داری‌اند. خصوصی‌سازی حمایت اجتماعی (مثل مقرری بازنشستگی و سلامت) در بسیاری از کشورها سرنمون این تحول است و به افزایش نالایمی و نابرابری می‌انجامد.

با وجود این، مسئول خویش کردن افراد پیوند وثیقی دارد با فعالیت‌های معطوف به سازگار کردن دائمی سوپرکتیویته‌ها (ایستارهای راجع به کار، مهارت‌ها و صلاحیت‌ها) با پوشش‌های متغیر بازار و بحران اجتماعی. سیاست‌های اجتماعی فردی‌شده و سوژه‌محور شده (subjectified) عمدتاً رو به سوی این دارند که از طریق بسیج همه بزرگسالان به لحاظ بدنی توانمند، گزینه‌های مبادله بین نیروی کار و سرمایه را ایمن، چندوجهی و منعطف کنند. این امر شامل فعالیت‌هایی مثل گسترش مراقبت از کودکان و همین‌طور بهبود (دائمی) قابلیت اشتغال افراد در اقتصاد رسمی می‌شود. تغییر جهت به سیاست‌های اجتماعی معطوف به سرمایه انسانی، با توجه به مفصل‌بندی این سیاست‌ها با سیاست‌های ریاضتی، به هزینه تقاضاهای وسیع‌تر برای حمایت اجتماعی و مراقبت با هدف تضمین انسجام اجتماعی و ادغام گروه‌های اجتماعی آسیب‌پذیر صورت می‌گیرد. این روند به افزایش سطوح فقر و طرد اجتماعی در بسیاری از کشورها انجامیده است، چرا که گروه‌هایی مثل سالمندان، معلولان و افراد دارای بیماری‌های مزمن روز به روز بیش‌تر به عنوان عوامل نامولد هزینه‌زا تلقی می‌شدند.

این تغییرات به افزایش اهمیت خدمات به اصطلاح رفاهی منجر شده‌اند که وظیفه اصلی‌شان آماده‌سازی مردم از مجرای ادغام

«تغییر جهت به سیاست‌های اجتماعی معطوف به سرمایه انسانی، با توجه به مفصل‌بندی این سیاست‌ها با سیاست‌های ریاضتی، به بهای تقاضاهای وسیع‌تر برای حمایت و مراقبت اجتماعی صورت می‌گیرد.»

با وجود این که تغییر جهت به سمت اقدامات ریاضتی و سیاست‌های اجتماعی معطوف به طرف عرضه نشان می‌دهد که سیاست‌های اجتماعی تا چه پایه تابع پویای اقتصاد شده‌اند، بیش از سه دهه اقدامات نولیبرالی برای کوچک کردن رژیم‌های رفاهی و کاهش هزینه‌های اجتماعی، در واقعیت، در بیش‌تر کشورها کاهش سطح عمومی هزینه‌ها را به دنبال نداشته است. با این حال، این امر هیچ چیزی در این باره نمی‌گوید که آیا بهره‌مندی‌های فردی از انتقال‌ها و خدمات اجتماعی کفایت می‌کنند یا نه. در مقابل، بازسازی‌مانده‌ها و بازپیکربندی‌های پیرامونه‌ای در رژیم‌های سیاست اجتماعی در حال وقوع است که هدفشان تغییر حقوق و تکالیف و همچنین ایستارها و فعالیت‌های مربوط به مشاغل درآمدزا، بچه‌داری، آموزش فنی و حرفه‌ای، سبک زندگی‌های مولد و سالم، هنجارهای فرهنگی و مانند اینهاست که از افراد و خانواده‌هایشان انتظار می‌رود. دست‌کم از منظری اروپایی، فردی شدن و سوژه‌محور شدن ترسیم‌شده فعالیت‌های سیاست اجتماعی درون و همچنین بین رژیم‌های رفاهی‌ای که از دل عدم‌موازنه‌های اقتصادی بین‌المللی و بحران انباشت مالی شده و همچنین استراتژی‌های ریاضت‌محور برای مقابله با بحران‌های متعاقب بدهی دولتی برخاسته بودند، قطب‌بندی‌های چندپاره‌کننده‌ای پدید آورد - هرچند، قطعاً با تنوعاتی در سطح ملی.

بنابراین، این سیاست‌ها به جای تغییر ساختارهای اقتصادی برای مقابله با آثار مخرب و بحران‌زده انباشت و بازاری‌سازی، بر مطیع و سازگار کردن افراد بر اساس تقاضاهای رقابت جهانی‌شده و بازارهای روز به روز منعطف‌تر و مخاطره‌آمیزتر تمرکز دارند. این تحولات شکلی از مدیریت بحران سوژه‌محور شده را می‌سازند که از افراد می‌خواهد تمایل و توانایی لازم برای سازگار کردن و بهبود مهارت‌ها و صلاحیت‌هایشان و همین‌طور ویژگی‌های سوژگی دیگری داشته باشند که برای بازارهای منعطف و جهانی‌شده لازم پنداشته می‌شوند. به این ترتیب، ضرورت مقابله با آثار مخرب بحران اقتصاد مالی شده و تغییرات ساختاری بر دوش افراد گذاشته شده است و امکان‌های آنان را برای بسط ظرفیت‌هایشان کاهش می‌دهد. افزون بر این، این تحولات به عنوان گونه‌ای سیاست اجتماعی پساپولانیایی وظیفه حک کردن اقتصاد در اجتماع و مقابله با آثار آن بر جامعه را به افراد منتقل می‌کنند. این یعنی انهدام انسجام و ادغام اجتماعی، و از این رو تهدیدی نه فقط برای جوامع ملی بلکه برای کل اتحادیه اروپا. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Roland Atzmüller <roland.atzmueller@jku.at>

< حمایت از سیاست‌های خانواده در جنوب اروپا

سیگیتا دوبلیته، عضو کمیته پژوهشی فقر، رفاه اجتماعی و سیاست اجتماعی؛ آروآ ته‌خه‌رو، دانشگاه ابیدو اسپانیا

تأثیر ارزش‌های فرهنگی بر حمایت عمومی از
سیاست‌های بهتر برای خانواده‌ها در میان دولت‌های رفاه
اروپای جنوبی تفاوت‌هایی دارد.



اروپا اغلب تحت سیطره ارزش‌های فرهنگی محافظه‌کارانه‌اند و خانواده‌ها نقشی مرکزی در تأمین خدمات مراقبتی دارند. این کشورها به میزان قابل توجهی کمتر خرج مزایای خانواده می‌کنند تا کشورهای اروپای قاره‌ای یا اروپای شمالی و به نظر می‌رسد اولویت کمتری به سیاست‌های خانواده می‌دهند تا به دیگر حوزه‌های حمایت اجتماعی. هزینه‌های عمومی برای مزایای خانوادگی در همه این کشورها، وقتی به عنوان درصدی از کل هزینه‌های مزایای اجتماعی محاسبه شود، پایین‌تر از میانگین اتحادیه اروپاست؛ سهم این هزینه‌ها در یونان، پرتغال و اسپانیا در میان پنج کشور پایینی در رتبه‌بندی ۲۰۱۶ اروپا بوده است. با این حال، پیمایش اجتماعی اروپا در همان سال نشان می‌دهد که دولت‌های رفاه مدیترانه‌ای که در این پیمایش بررسی شده‌اند - ایتالیا، پرتغال و اسپانیا - از جمله کشورهایی‌اند که بیش از همه حامی گسترش سیاست‌های آشتی کار و خانواده‌اند، ولو آن‌که این سیاست‌ها به معنای مالیات بیش‌تر بر همه افراد باشد، یعنی حتی وقتی به افراد تذکر داده می‌شود که خدمات عمومی اضافی به معنای تأمین مالی اضافی است.

یکی از چالش‌هایی که هم افراد و هم دولت‌های رفاه امروزه با آن مواجهند لزوم منحنی متوازن‌تری برای کار-زندگی است. در حالی که دولت‌های رفاه می‌کوشند مشارکت زنان در کار را به عنوان استراتژی حمایت در برابر فقر تشویق کنند، خانوارها با مشکلاتی در ترکیب مسئولیت‌های مراقبتی و اشتغال مواجهند. تأمین خدمات مراقبت از کودکان را می‌توان به بازار واگذار کرد - هرچند بار مالی‌ای بر دوش والدین می‌گذارد - یا به خدمات مراقبت از کودکانی سپرد که دولت تأمین کرده یا منابع مالی‌اش دولتی است - که ممکن است منصفانه‌تر و هم‌راستا با منطق سرمایه‌گذاری اجتماعی تلقی شود.

< ارزش‌های فرهنگی و تأمین خدمات مراقبتی

با وجود این، دولت‌های رفاه در اروپا در میزان سیاست‌های آشتی کار و خانواده با یکدیگر تفاوت دارند. به طور خاص، جوامع جنوب

است به سبب بار مالیاتی نسبتاً بالا در ایتالیا باشد. تأثیرگذاری واضح ارزش‌های فرهنگی نیز دیده شده است، هرچند جهت آن کاملاً آن طور نیست که انتظار می‌رفت: هم افرادی که به سنت و سازگارپذیری اولویت بالاتری می‌دهند و هم افرادی که ارزش‌هایی چون عدالت اجتماعی، برابری یا رفاه برای همگان را ارج می‌نهند، حمایت کم‌تری از گسترش سیاست‌های آشتی کار و خانواده به عمل می‌آورند.

این تأثیر نامنتظره فرهنگ‌ها که به طور پیشینی با منطق دولت رفاه هم‌راستاست شاید به بار مالیاتی سنگین‌تر در ایتالیا بستگی داشته باشد؛ جایی که گسترش بیش‌تر سیاست‌های حمایتی می‌تواند برای درآمد خانوار تهدیدآمیز تلقی شود، و در نتیجه خلاف ارزش‌های مذکور عمل کند. به بیانی دیگر، ممکن است خانواده هنوز کاراترین نهاد مراقبتی در ایتالیا قلمداد شود و شاید پذیرش عدالت اجتماعی یا برابری به حمایت از سیاست‌های حفاظت از درآمد خانوار بینجامد، و نه حمایت از خدمات مراقبت از کودکان. در واقع، مطالعه ارزش‌های اروپا در سال ۲۰۱۷ از این سلطه ارزش‌های خانوادگی سنتی در ایتالیا حکایت دارد: ۵۲ درصد موافق یا بسیار موافقت که در صورت کار کردن مادران کودکان آسیب می‌بینند؛ این را مقایسه کنید با رقم ۲۶ درصد در اسپانیا.

همین‌طور که این رقم آخر نشان می‌دهد، به نظر می‌رسد که اسپانیا با وضوح بیش‌تری نسبت به ایتالیا از فرهنگ خانوادگی و جنسیتی فاصله گرفته است: افرادی که ارزش‌های عدالت اجتماعی، برابری و رفاه را پذیرفته‌اند تمایل بیش‌تری دارند که مالیات بیش‌تری در ازای خدمات بهتر برای خانواده بپردازند، اما سنت و سازگارپذیری تأثیر چندانی بر حمایت از سیاست‌های رفاهی ندارد. به علاوه، حمایت بیش‌تر از والدینی با فرزندان کم‌سن و سهم کم‌تر کودکان زیر سه سال در خدمات مراقبتی رسمی از نیازهای مراقبتی برآورده‌نشده‌ای در خانواده‌های دارای فرزندان تحت تکفل نشان دارد، در حالی که افرادی که به لحاظ اقتصادی در مضیقه‌اند یا آن‌هایی که در شهرهای بزرگ زندگی می‌کنند معمولاً سطوح همبستگی پایین‌تری از خود نشان می‌دهند.

در پایان باید گفت، در حالی که نتیجه‌های پرتغال حکایت از این دارد که خانواده‌ها احتمالاً در حال قدرتمندتر شدنند و مطالباتشان برای خدمات بهتر ممکن است به موفقیت برسد، این امر لزوماً در اسپانیا، و به ویژه ایتالیا صدق نمی‌کند. با وجود این، ممکن است دیگر نهادهای اجتماعی مثل کارفرمایان اقدام به ایفای نقش اساسی‌تر در تأمین خدمات مراقبت از کودکان یا ارائه قواعد کاری منعطف‌تر کنند؛ امری که هنوز محدود است، اما اهمیتش در جنوب اروپا رو به افزایش است. با این حال، نابرابری‌ها در دسترسی به این مزایا اصول سرمایه‌گذاری اجتماعی را تهدید می‌کند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Sigita Doblytė <doblytesigita@uniiovi.es>

Aroa Tejero <tejeroaroa@uniiovi.es>

مطالعات تجربی گوناگون ثابت کرده‌اند که ایستارهای عمومی نسبت به سیاست‌های اجتماعی اغلب حاصل نیازها یا منافع گروه‌های اجتماعی است. برای نمونه، خانواده‌هایی با کودکان کم‌سن یا گروه‌های سنی در معرض والد شدن احتمالاً از خدمات بهتر برای خانواده‌ها حمایت بیش‌تری می‌کنند. با وجود این، برخی مطالعات نیز بر اهمیت ارزش‌های فرهنگی به عنوان عوامل محرک ایستارهای راجع به دولت رفاه و سیاست‌هایش دست می‌گذارند. دکتر بیرجیت فو-افینگر، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه هامبورگ، در مقاله‌ای با عنوان «سیاست‌های دولت رفاه و تکوین ترتیبات مراقبتی» (۲۰۰۵) استدلال می‌کند که ایده‌های فرهنگی دربارهٔ مراقبت و مسئولیت‌های دولت، خانواده و بازار در گفتارهای عمومی حک شده‌اند و ترتیبات و سیاست‌های مراقبتی در یک کشور را شکل می‌دهند.

< اختلاف‌های میان کشورهای جنوب اروپا

بنابراین، پژوهش ما دقیقاً می‌کوشد همین پرسش‌ها را دربارهٔ تأثیر نیازها و ارزش‌های فرهنگی در شکل‌دادن به تمایل عمومی به پرداخت مالیات بیش‌تر برای خدمات بهتر برای خانواده‌ها در جوامع جنوب اروپا را طرح کند، یعنی در جایی که خدمات مراقبتی را سنتا خانواده تأمین می‌کرده اما در عین حال افزایش مشارکت زنان در بازار کار شاید مشارکت دیگر بازیگران را الزامی کند. ما با استفاده از داده‌های پیمایش اجتماعی اروپا بر این نکته دست می‌گذاریم که در جنوب اروپا نیازهای مراقبتی برآورده‌نشده‌ای وجود دارد که شاهد آن سطوح بالای حمایت از خدمات مناسب‌تر برای خانواده‌هاست. با وجود این، یافته‌های الگوهای مختلفی را از چگونگی تأثیر منفعت شخصی و ارزش‌های فرهنگی بر این ایستارها در میان کشورهای متفاوت نشان می‌دهد. هرچند دولت‌های رفاه جنوب اروپا اغلب برحسب نقش ارزش‌های خانوادگی و جنسیتی سنتی شبیه قلمداد می‌شوند، یافته‌های مطالعه ما شاهدهی است بر این که تفاوت‌های مهمی میان آن‌ها وجود دارد. ما بر این باوریم که در برخی کشورها، نسبت به برخی دیگر، فضای بیش‌تری برای افزایش خدمات برای خانواده‌ها وجود دارد.

در پرتغال، میزان مشارکت زنان به طور عام و مادران به طور خاص در بازار کار - که به نحوی استثنایی بالا و عادی شده است - به سطوح بالا و پایدار همبستگی در حمایت از خدمات رفاهی در میان زنان و مردانی از طبقات اجتماعی و پیشینه‌های تحصیلی مختلف انجامیده است. این امر همراه شده با غیاب آثار شایان‌توجه ارزش‌های فرهنگی متفاوت و حتی همبستگی بالاتری میان نسل‌های قدیمی‌تر. به نظر می‌رسد همه این‌ها نشان از این دارد که فضا برای سیاست‌های دولتی دست‌و‌دلبازانه‌تر برای خانواده‌ها در این کشور وجود دارد.

با وجود این، در ایتالیا، حمایت از خدمات بهتر برای خانواده‌ها در میان گروه‌های اجتماعی مختلف فرق می‌کند. طبقات اجتماعی فرودست‌تر و به لحاظ اقتصادی کم‌تر برخوردار، به میزان شایان‌توجهی، کم‌تر از سیاست‌های خانواده دفاع می‌کنند که ممکن

< کار داوطلبانه در آلمان:

کار خیر یا اقتصاد در سایه؟

سیلکه ون دایک و تین هاوینر، دانشگاه فردریش شیلر جنای آلمان



خدمات اجتماعی ضروری مکرراً به داوطلبان واگذار می‌شود. صاحب امتیاز عکس: ماتیاس زومر / pexels.com

ما در این زمینه به انجام طرح تحقیقاتی تجربی در شرق و غرب آلمان مشغولیم تا بررسی کنیم که دولت چگونه از کار داوطلبانه برای ارائه خدمات و مراقبت بهره می‌برد و آن را استعمار می‌کند. همچنین کنجکاویم بدانیم که هم خود افراد درگیر و هم ذینفعان یاری‌رسانی آنها چگونه این منظومه را تجربه و تفسیر می‌کنند و آن را شکل می‌دهند. با وجود این که مطالعات متعدد و غالباً تأییدآمیزی در حوزه‌های گوناگون مشارکت و خیریه‌ها موجود است، هنوز اقتصاد سیاسی کار داوطلبانه‌ای (volunteering) بسط داده نشده است که اثرات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی این رویه را به طور نظام‌مند توضیح دهد و بر آنها تأمل انتقادی داشته باشد. ما از اصطلاح «اقتصاد در سایه» برای توصیف این شرایط استفاده می‌کنیم، زیرا با حوزه‌ای از کار غیررسمی سروکار داریم که معیاری رفاهی را ارائه

اکنون ما بحران مراقبت و بازتولید اجتماعی را تجربه می‌کنیم که علت آنها برچیده شدن دولت‌های رفاه و نیازهای جدید ناشی از تغییرات جمعیت‌شناختی و تغییراتی در جنسیت و روابط خانواده است. در زمانه‌ای که زنان هرچه کمتری به عنوان منبع سیاست اجتماعی به طور تمام‌وقت در اختیارند، توان مراقبتی کار بدون مزد - به علاوه و به ویژه بیرون از خانواده - روز به روز اهمیت بیشتری می‌یابد و حمایت دولتی فزاینده‌ای دریافت می‌کند. به طور روزافزونی از شهروندان خواسته می‌شود که خود را به خیر عمومی متعهد کنند. مشارکت مدنی و کار داوطلبانه، منابع (باز)تولیدکننده جدیدی تلقی می‌شوند و از داوطلبان به عنوان قهرمانان زندگی روزمره قدرشناسی می‌شود.

در مراقبت از سالمندان و کار با افراد ناتوان یا مراقبت تمام وقت در مدرسه. این کمک‌هزینه‌های معیشتی اغلب از حداقل دستمزد بسیار پایین‌ترند، در حالی که همزمان استانداردهای کار و چانه‌زنی جمعی نیز تضعیف می‌شوند. این مشارکت که به شدت ستوده می‌شود بدین‌سان در بی‌ثبات‌سازی (precarization) و غیررسمی‌سازی کار، دست کم در برخی از حوزه‌های خدمات اجتماعی منافع عمومی سهیم است.

مشارکت مدنی و کار داوطلبانه، به‌ویژه در شرق آلمان، ارتباط نزدیکی با بازار کار دارند، به این معنی که غالباً افراد بیکاری انجامشان می‌دهند که امید بازگشت به بازار کار را دارند. ما در مصاحبه با داوطلبان و متخصصان به اظهاراتی بر می‌خوریم که مشارکت را در قالب جایگزین نمادینی برای کار مزدی قرار می‌دادند. یکی دیگر از نتایج تجربی مهم تحقیق ما کار مراکز کارایی است که گاهی بیکاران طولانی مدت را به مشارکت مدنی می‌فرستند. علاوه بر این، تفاوت جالب دیگری نیز میان دولت‌های فدرال جدید (شرق آلمان) و قدیم (غرب آلمان) وجود دارد: در غرب آلمان به کسب درآمد از طریق مشارکت بسیار نقادانه نگاه می‌شود، به این علت که - بنا بر دیدگاه رایج - به ماهیت و اصالت کار داوطلبانه خدشه وارد می‌کند. حال آن‌که وضعیت در شرق آلمان متفاوت است: پاداش مالی به ازای مشارکت، طبق مفهوم دستمزد منصفانه برای کار روزانه، بی‌مشکل و مشروع تلقی می‌شود. اینجا پیامد خصلت قوی کارگری جمهوری دموکراتیک آلمان آشکار می‌شود که در آن کار داوطلبانه تحت هدایت دولت به اندازه کمک و همبستگی غیررسمی محلی وجود دارد، اما مفهوم و رویه مشارکت مدنی نوعی به چشم نمی‌خورد.

تمرکز تحقیق ما روی حوزه‌های بسیار گوناگون مشارکت و کار داوطلبانه است: کمک به پناهندگان و یاری‌رسانی محله‌ای، مراقبت از سالمندان، مشارکت در مدارس، آتش‌نشانی داوطلبانه، مشارکت در خانه‌های چندنسلی و خدمات حمل و نقل محلی، صرفاً مهمترین زمینه‌هایی‌اند که می‌توان از آنها نام برد. در همه حوزه‌ها هم تحولات مشکل‌دار وجود دارد و هم تحولات کاملاً بی‌مشکل. در زمینه تحولات مشکل‌دار، عصر تازه‌ای از بازتولید اجتماعی را شاهدیم که می‌توانیم آن را «سرمایه‌داری اجتماع‌محور» بنامیم؛ عصری که در آن از جوامع اجتماعی خارج از خانواده به منزله منبع جدیدی برای غلبه بر بحران بازتولید استفاده می‌شود. به‌ر تقدیر، دیدگاه انتقادی ما در مورد استفاده دولت از کار داوطلبانه به معنای آن نیست که دولت باید بدون استثنا جملگی وظایف (اجتماعی) را بر عهده بگیرد. در بحث انتقال خدمات و زیرساخت عمومی به حوزه کار داوطلبانه، نقد ما بیشتر معطوف به حوزه‌هایی است که در آن فرصت‌های بنیادین زندگی به جای آن‌که متکی بر حقوق اجتماعی تضمین شده باشد، وابسته به حمایت داوطلبانه است. ■

می‌دهد و - افزون بر استخدام رسمی برخوردار از کمک‌هزینه‌های بیمه اجتماعی - در خلق ارزش (از طریق ساعات کاری بدون مزد) سهیم است. بنابراین به بیانی واضح‌تر می‌خواهیم بدانیم که ترویج و تقاضا و استفاده از کار داوطلبانه توسط دولت تا چه اندازه به وسیله‌ای برای پیشبرد فرایندهای جایگزینی (substitution) و غیررسمی‌سازی و حرفه‌زدایی (de-professionalization) از استخدام رسمی تبدیل می‌شود.

در اینجا جایگزینی گاهی به این معنی است که فعالیت‌هایی که قبلاً مشاغل رسمی بودند، به سمت شرایط کار داوطلبانه معطوف شده‌اند. ما نمونه‌هایی از جایگزینی را در مطالعه خود داریم، به عنوان مثال وقتی در شرایط مراقبت تمام وقت روزانه در مدارس، «همراهان جوان» داوطلب کمبود معلم را جبران می‌کنند یا وقتی مدرسان داوطلب خانواده جایگزین حمایت دولتی از خانواده می‌شوند. همچنین نمونه‌هایی از نیازهای نوظهوری را یافتیم که با گسترش استخدام رسمی برآورده نمی‌شود، بلکه با خلق زمینه‌ها و اشکال جدید مشارکت برآورده می‌شوند - به عنوان مثال در زمینه مراقبت از سالمندان. مطالعه ما علاوه بر این گونه اشکال جایگزینی مستقیم استخدام رسمی یا ممانعت از گسترش استخدام رسمی، سایر اثرات جایگزینی را نیز عیان می‌سازد، به عنوان مثال از بین رفتن مراقبت از خانواده و فقدان کارگران ماهر (مثلاً در پرستاری و پیشه‌وری یا مشاوره حقوقی) نیز با داوطلبان جبران می‌گردد.

همزمان که معمولاً کار داوطلبانه و مشارکت مدنی در سراسر کشور بسیار ستایش می‌شود، ما در خلال این تحولات نوعی حرفه‌زدایی را شاهدیم. غیرحرفه‌ای‌های کم‌آموزش‌دیده در حوزه‌های آموزش و مدرسانی به خانواده و مراقبت از سالمندان و کلاس‌های آلمانی برای پناهجویان و مشاوره حقوقی عملاً وظایف حرفه‌ای را بر عهده می‌گیرند. این خدمات غیرحرفه‌ای در درجه اول معطوف به کسانی است که منابعی ندارند تا خلاءها در تأمین دولتی یا نیازهای جدید را از طریق خرید شخصی خدمات حرفه‌ای جبران کنند. بنابراین استفاده دولت رفاه از استثمار کار داوطلبانه روی همه شهروندان به نحو یکسان اثر نمی‌گذارد؛ بلکه ممکن است شاهد ظهور «خدمات ضعیف برای افراد فقیری» باشیم که استطاعت [خرید] کمک حرفه‌ای را ندارند.

با این همه، فقط کیفیت خدمات ارائه شده نیست که ممکن است مسئله‌دار شود، بلکه شرایط برای داوطلبان نیز ممکن است چنین شود؛ آنها در برخی از حوزه‌ها به شبه کارمندانی بدون حقوق اجتماعی متناسب تبدیل شده‌اند. به اصطلاح «قراردادهای داوطلبانه» و کمک‌هزینه‌های معیشتی که قدری بیشتر از بازپرداخت هزینه‌ها است، روز به روز نقش مهم‌تری ایفا می‌کنند؛ به‌ویژه در حوزه‌هایی که از داوطلبان انتظار می‌رود اتکاپذیر و مجرب باشند - از جمله

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Silke van Dyk <silke.vandyk@uni-jena.de>

Tine Haubner <tine.haubner@uni-jena.de>

آیا اتحادیه اروپا ستون اجتماعی‌اش را حفظ خواهد کرد؟

بناتریس کارلا، مدرسه نورمال سوپریور، فلورانس ایتالیا



طرح ستون حقوق اجتماعی اروپا که در نوامبر ۲۰۱۷ امضا شد نمایانگر طرح اجتماعی برگزیده کمیسیون اروپاست. صاحب امتیاز عکس: وبسایت کمیسیون اروپا.

فرایند طولانی و پرمنازعه صورت‌بندی

درون این روایت نوشته و تمایل به گسست از الگوهای سیاست‌گذاری پیشین بود که (در موقعی که آثار اقدامات ریاضتی کاملاً خودش را آشکار کرده بود) طرح «ستون» در سخنرانی سالانه یونکر در سپتامبر ۲۰۱۵ ارائه شد. به دنبال اعلامیه یک فاز دوساله و بلندمدت صورت‌بندی آغاز شد: در مارس ۲۰۱۶، کمیسیون طرحی مقدماتی از سند منتشر کرد و سپس فرایند مشورتی عمومی مشخصاً طولانی و وسیعی راه انداخت که تا پایان آن سال طول کشید. در حالی که خصوصیت‌های مشورت‌ها نشان می‌دهد که تلاشی برای پیشبرد مداخله وسیع و از پایین به بالای سهم‌بران مختلف در صورت‌بندی متن انجام شده است، دسترس‌پذیری عمومی گزارش وضعیت و گزارش‌های جلسات بررسی و مباحثاتی که کمیسیون سازمان داده بود به ما اجازه می‌دهد که نحوه بازتاب یافتن ترجیحات مختلف در سند نهایی را واکاوی کنیم. این کلید فهم تحولات ممکن آینده این طرح است.

در هفدهم نوامبر ۲۰۱۷، رؤسای پارلمان اروپا، کمیسیون اروپا و شورای اروپا مشترکاً اعلامیه‌ای سیاسی را امضا کردند که اصول اجتماعی‌ای را که اتحادیه اروپا پذیرفته و ترویج می‌کند، تحت عنوان «ستون حقوق اجتماعی اروپا» (European Pillar of Social Rights) که اختصاراً به آن «ستون» می‌گویند) تقدیس می‌کرد. این سند نشانگر طرح اجتماعی اصلی کمیسیون اروپا تحت رهبری ژان-کلود یونکر بود که «اروپای اجتماعی» را دوباره در دل بحث راجع به آینده یکپارچگی اروپا جای داد. یونکر از زمان انتصابش به این سمت در سال ۲۰۱۴، مسئله ابعاد اجتماعی اروپا را در گفتار متفاوتی نسبت به گذشته قرار داده است: در حالی که جنبه مولد دولت‌های رفاه و سیاست‌های اجتماعی هنوز اهمیت داشت، کمیسیون جدید لزوم بازاندیشی در سیاست‌های آینده را برحسب دلالت‌های اجتماعی‌شان، نه فقط در رابطه با اقتصاد و بازارهای کار بلکه همچنین بر اساس اهداف برابری اجتماعی، انصاف و جذب اجتماعی با آغوش باز به رسمیت شناخت.

نتایج انتخابات پارلمان اروپا و انتصاب مجموعه جدیدی از کمیسیونرها در سال ۲۰۱۹ تصویری به دست می‌دهد که تنها تا حدی از این جهت نویدبخش است. در سطح اتحادیه اروپا به نظر می‌رسد که هم بوروکرات‌ها و هم گروه‌های سیاسی اهمیت پرداختن به مسائل اجتماعی از منظر فراملی را درک کرده‌اند. همه احزاب اروپایی در مانیفست‌های انتخاباتی خود برای پارلمان اروپا حوزه اجتماعی را به همان اندازه سال ۲۰۱۴ یا حتی از آن زمان مهم‌تر تلقی کرده‌اند؛ به ویژه حزب سوسیالیست‌های اروپا، سبزها و اتحاد آزاد اروپا (دو مورد اول مستقیم به «ستون» نیز اشاره کرده‌اند). افزون بر این، رییس تازه‌منسوب کمیسیون، اورسولا فون در لاین، در سخنرانی آغازین و خطوط راهنمای سیاسی خود ارجاع مستقیمی به ستون حقوق اجتماعی اروپا داده و به اتخاذ یک «برنامه عمل» برای اجرای آن اشاره کرده است. با وجود این، نقش برخی دولت عضو در پیگیری طرح «ستون»، مثل فرایند صورت‌بندی و تصویب آن، حیاتی خواهد بود و در نتیجه ملاحظه این تحولات در سطح ملی نیز مهم است.

< نقش دولت‌های ملی: نمونه ایتالیا

«ستون حقوق اجتماعی اروپا» در فرایند منتهی به انتخابات پارلمان اروپا در ایتالیا به کلی از مانیفست‌ها و بحث‌های عمومی غایب بود و احزاب حامی تقویت بعد اجتماعی اروپا (مثل اروپا پلاس/ ائتلاف لیبرال‌ها و دموکرات‌ها برای اروپا، اروپا ورده/سبزها، و لاسینسترا/چپ متحد اروپا/چپ سبز اروپای شمالی) ضربه‌های انتخاباتی سختی خوردند. این‌ها همچنین احزابی بودند که برنامه‌هایشان را در پیوند نزدیکی با احزاب خانواده اروپایی خود تنظیم کردند و در کارزار انتخاباتی‌شان به مسائلی پرداختند که هم در سطح ملی و هم در سطح فراملی مناسب داشتند. هرچند نه فقط در ایتالیا بلکه در سراسر کشورهای عضو آخرین انتخابات پارلمان اروپا به سختی «اروپایی» شد و تحت تأثیر دستورکارهای سیاسی داخلی قرار داشت، نمونه ایتالیا شاید از لحاظ نتایج نهایی انتخابات نمایانگرترین مورد نباشد. در واقع، هم ائتلاف لیبرال‌ها و دموکرات‌ها برای اروپا و هم سبزها/اتحاد آزاد اروپا با موضعشان در دفاع از یکپارچگی اتحادیه اروپا، در مجموع توانستند کرسی‌های جدیدی در استراسبورگ به دست آورند و به طور بالقوه آرای را که به سمت احزاب ناسیونالیستی و اروپاگرایز (Eurosceptic) ریخته شد جبران کنند. با وجود این، در حوزه سیاست‌گذاری‌ای چون حوزه اجتماعی، که دولت‌های عضو هنوز در آن نقشی مسلط دارند، چندپارگی سیاسی شدید برخاسته از پارلمان اروپا آینده بعد اجتماعی اتحادیه اروپا را از این هم نامطمئن‌تر می‌کند. هم‌زمان، این امر می‌تواند فرصتی بیافریند برای بازیگران فراملی، به ویژه کمیسیون جدید، که با تکیه بر بنیادی که پیشینیان گذاشته‌اند - طرح ستون - یکپارچگی بیش‌تری را در حوزه‌های اجتماعی محقق کنند. ■

این‌که از تحلیل پیامدهای مشورت‌های عمومی چه حاصل می‌شود متغیری مهم است در تقاضاهایی که مشارکت‌کنندگان مختلف در فرایند صورت‌بندی پیش می‌کشند. ما اغلب و نه همیشه، می‌توانیم شکاف بین دو گروه اصلی از بازیگران را شناسایی کنیم: از یک سو، سازمان‌های جامعه مدنی، کنفدراسیون‌های اتحادیه‌های کارگری و پارلمان اروپا که بر لزوم ضمانت «کف حمایت اجتماعی» برای تضمین حقوق شهروندان و کارگران در شرایط شوک‌های اقتصادی و برقراری موازنه‌ای بهتر بین انعطاف‌پذیری و امنیت درون بازارهای کار تأکید می‌کنند و در کنار آن خواستار تنوعی از ابزارهای سیاست‌گذاری برای اجرای طرح «ستون» هستند، از جمله قانونگذاری‌های جدید اتحادیه اروپا و صندوقی فراملی؛ از سوی دیگر، اتاق‌های کارفرمایی و بازرگانی، به همراه دولت‌های عضو، نگران تأکید فی‌نفسه بر جذب اجتماعی و حمایت اجتماعی (بدون هیچ پیوند مستقیمی با عملکرد با بازار کار) بودند و قویا با اتخاذ قوانین جدید و سازکارهای تأمین مالی جدید در حوزه اجتماعی مخالفت می‌کردند. این گروه از بازیگران سیاست‌گذاری حامی ادغام بیش‌تر بودند، آن هم منحصر از طریق ابزارهای «نرم» هماهنگی سیاست‌گذاری و با توجه به اصل تفویض اختیارات به زیرمجموعه‌ها (subsidiarity).

< اقدامی توازن‌بخش با ارزشی نمادین

با نگرستن به نسخه نهایی سند، می‌توان دید که کمیسیون توانسته دیدگاه‌های مختلف را این‌چنین متوازن کند: در سطح گفتاری، نهادهای اتحادیه اروپا نه تنها با ترک مواضع ریاضت‌محور بلکه همچنین با ترک مفهوم «سرمایه‌گذاری اجتماعی» (آن‌طور که در بسته سرمایه‌گذاری اجتماعی سال ۲۰۱۳ مشهود بود) و چرخش به قلمروی حفاظت از حقوق و ملاحظه جذب اجتماعی و برابری به عنوان اهدافی فی‌نفسه، و بنابراین با پیروی از خطوطی که سازمان‌های جامعه مدنی و اتحادیه‌های کارگری پیشنهاد کرده بودند، روایتی تغییر یافته حول ابعاد اجتماعی را از خود نشان داد. با وجود این، در رابطه با ابزارهای پیشنهاد شده برای عملی کردن طرح «ستون»، کمیسیون با تکیه صرف بر همکاری غیرالزام‌آور و اقدامات نظارتی، موضع بخش بازرگانی و برخی دولت‌های عضو را پذیرفت. در حالی که محصول نهایی از سوی جهان پرتنوعی از بازیگران عرصه سیاست‌گذاری عمدتاً مثبت ارزیابی می‌شد، نتیجه طرح ستون حقوق اجتماعی اروپا سندی سیاسی و اعلامیه‌وار بود که شماری از اصول و آرمان‌هایی را فهرست می‌کرد که سه نهاد اصلی اتحادیه اروپا به رسمیت شناخته بودند. تنها ابتکار سیاست‌گذارانه مجموعه جدیدی از شاخص‌های اجتماعی (امتیاز شمار اجتماعی) بود که قرار بود سرسری در معماری کلی هماهنگی اقتصاد کلان گنجانده شود. ارزش افزوده طرح «ستون» تا این‌جای کار به سرشت نمادینش برمی‌گردد، در حالی که تحقق بالقوگی درونی‌اش برای برانگیختن تغییراتی در ابعاد اجتماعی اتحادیه اروپا به اراده سیاسی بازیگرانی بستگی دارد که در اجرای آن دخیل می‌شوند.

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Beatrice Carella <beatrice.carella@sns.it>

< هوش چه کسی هوش مصنوعی است؟

پائولا توبارو، مرکز ملی تحقیقات علمی، دانشگاه پاریس-ساکلائی فرانسه



هوش مصنوعی فقط با افراد واقعی تبدیل به «هوش» می‌شود. صاحب امتیاز عکس: pexels.com / هیتش چوداری

آن که این‌ها بتوانند درخواست کاربران را تشخیص دهند، دستیاران صوتی باید در معرض نمونه‌های متعدد گفتار انسان، مانند سوال افراد درباره آب و هوا، قرار بگیرند. بنابراین ماشین بدین‌سان «یاد می‌گیرد» همه آن گفتارها علی‌رغم تفاوت‌هایی در طنین و آهنگ و لهجه‌های منطقه‌ای یا وجود سر و صداها پس‌زمینه، یکی‌اند و پس از آن می‌تواند درخواست‌های مشابه کاربران جدید را تشخیص دهد. بنابراین برای تولید این نمونه‌ها به کارگران خردکار (Micro-workers) نیاز است تا صدایشان را هنگام سوال درباره آب و هوا ضبط کنند. تولیدکنندگان هوش مصنوعی نیز برای آزمایش دستیاران «هوشمند» خود و برای بازبینی این که طبق برنامه عمل می‌کنند، به کارگران خردکار اتکا دارند.

موفقیت‌های خارق‌العاده هوش مصنوعی کنونی متکی بر «کار خرد» (micro-work) جمعیت کثیری از زنان و مردان حقیقی است. آنها اشیاء را در عکس‌ها برچسب‌گذاری می‌کنند، از روی رسیدهای تجاری رونویسی می‌کنند، تکه‌های متن را ترجمه می‌کنند و صدایشان را هنگام خواندن جملات کوتاه با صدای بلند، ضبط می‌کنند. این وظایف به سبب ساده و تکراری بودن، عموماً به صلاحیت‌های پایینی نیاز دارند و در ازای‌شان مزد ناچیزی پرداخت می‌شود. کارگرانی که رسماً استخدام نشده‌اند اما خرده‌مقاطع کارانی‌اند که به ازای کارهای کوچک به آنها مزد پرداخت می‌شود، این کارها را از راه دور از طریق تلفن‌های هوشمند یا لپ‌تاپ‌های خود و به واسطه وبسایت‌های اختصاص یافته به این کار انجام می‌دهند.

آمازون بود که در اوایل دهه ۲۰۰۰ کار خرد را با «ترک مکانیکی» (Mechanical Turk) خود رایج کرد. ترک مکانیکی ابتدا سرویس داخلی آمازون بود که کارکنان از طریق آن در پاکسازی لیست

این ارتش کارگران در سایه چگونه هوش مصنوعی را پشتیبانی می‌کنند؟ نمونه دستیاران صوتی مانند الکسا یا سیری را در نظر بگیرید که فناوری هوش مصنوعی پشتیبانی‌شان می‌کند. پیش از

زندگی می‌کنند که نصف میانه (median) درآمد کشور محاسبه شده است، در حالی که کمتر از ۱۰ درصد کل جمعیت در چنین موقعیتی قرار دارند. با این پس‌زمینه، خرده وظایف آنلاین تلاشی برای تحمل وضع است: پاسخ‌دهندگان پیمایش ما اکثراً می‌گفتند که یکی از دلایلی که کار خرد انجام می‌دهند احتیاج به پول است. با وجود این، متوسط درآمد ماهانه از کار خرد در فرانسه (با در نظر گرفتن همه پلتفرم‌ها) بسیار نامتقارن توزیع شده است. تعداد زیادی از کارگران خردکار «مقطعی» که گاه به گاه از پلتفرم استفاده می‌کنند میانگین را تا تقریباً ۲۱ یورو در ماه پایین می‌آورند، در حالی که برخی از افراد «بسیار فعال» با کار خرد تمام‌وقت (یا تقریباً تمام‌وقت) موفق به دریافت حدود ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ یورو در ماه می‌شوند.

اگر کار خرد قابلیت دارد که دست‌کم قدری افرادی را حمایت کند که جایگزین‌های کمتری در بازارهای کار استاندارد دارند یا آرایش کاری منطع‌تری نیاز دارند (مثلاً همان‌طور که قبلاً ذکر شد وظایف مراقبتی برعهده دارند)، این نوع کار مخاطرات خاص خودش را نیز دارد. کار خرد هیچ شکلی از حمایت اجتماعی و مراقبت‌های بهداشتی و بازنشستگی را تأمین نمی‌کند. در حال حاضر هیچ راهی برای اهرم قرار دادن تجربه کار خرد به منزله بخشی از مسیر شغلی وجود ندارد: به عنوان مثال، اعتبار کسب شده در یک وبسایت به وبسایت دیگر منتقل نمی‌شود. کار خرد از لحاظ روان‌شناختی ممکن است فرسوده‌کننده باشد. وقتی کارگران خردکار مشتری‌ها و/یا اهداف وظایف اجرا شده خود را نمی‌شناسند، چنان‌که اغلب همین‌طور است، فعالیتشان معنای خود را از دست می‌دهد. به عنوان نمونه یکی از پاسخ‌دهندگان، که نسبت به نقش خود در هوش مصنوعی نا آگاه بود، با تعجب پرسید که «آخر چرا از من خواسته شده است که دور گوجه‌فرنگی‌های این عکس‌ها خط بکشم؟» علاوه بر این، وقتی مشتری وظایف را رد می‌کند (و به همین دلیل مزدی هم به ازایش نمی‌دهد) کارگران خرد هیچ ابزاری ندارند تا درخواست تجدیدنظر بدهند یا دست‌کم بدانند چرا چنین تصمیمی گرفته شده است. به علاوه آنها جدا از یکدیگر کار می‌کنند. کار خرد را در خانه انجام می‌دهند و چیزی مانند دفتر یا جایی برای قهوه خوردن ندارند؛ وبسایت‌های کار خرد فضاهای دیجیتالی هم در دسترس نمی‌گذارد، تا دست‌کم به طور آنلاین گرد یکدیگر بیایند. ابتکار عمل فعالان یا اتحادیه‌های کارگری برای خلق چنین زیرساخت‌هایی بسیار ضروری است.

از آنجا که خرده وظایف در خدمت توسعه صنایع پیشرفته هوش مصنوعی است و به سبب آن که این وظایف را اغلب افرادی در شرایط آسیب‌پذیر انجام می‌دهند، مهم است که به طور جدی در مورد راه‌حل‌های ممکن بیندیشیم. وبسایت‌ها و اپلیکیشن‌های کار خرد می‌توانند با بهبود شفافیت و با ارائه خدمات شبکه‌سازی و پشتیبانی نقششان را ایفا کنند. سیاست‌گذاران و اتحادیه‌ها باید کارهای به مراتب بیشتری انجام بدهند تا اشکال جدید حمایت را برای کارگران غیرمعمول تدبیر کنند. ■

محصولات مشارکت می‌کردند، آمازون آن را برای مشتریان بیرونی باز کرد که می‌توانستند «وظایف هوش انسانی» (Human Intelligence Tasks- HITs) را برای اجرا به کارگران خردکار بیرون بفرستند. آمازون با زیرکی دستگاه خود را «هوش مصنوعی مصنوعی» نامید تا تأکید کند که وقتی انسان‌ها می‌توانند وظایف را کارآمدتر از رایانه‌ها انجام دهند، بهترین کار برون‌سپاری وظایف به آنها است. امروزه وبسایت‌ها و اپلیکیشن‌های بسیار بیشتری از نمونه و گونه‌های پیشنهادی آمازون پیروی می‌کنند: به عنوان مثال، اپن استراليا، کلیک‌وورکر آلمان، لیون‌بریج و مایکرو وورکرز آمریکا، فقط نام تعدادی از آنها است.

کارگران خردکاری که سبب تحقق این کار می‌شوند کجایند؟ از آنجایی که برخی وظایف ممکن است آنلاین انجام شوند و نیازی به حضور فیزیکی در مکان معینی ندارند (به عنوان مثال تشخیص گوجه در عکس‌هایی از سالادها)، برخی از کارگران در کشورهایی زندگی می‌کنند که هزینه کار پایین است. به این معنا جغرافیای کار خرد الگوهای شناخته‌شده برون‌سپاری را جان تازه‌ای می‌بخشد. با این‌همه، سایر وظایف به دانش و مهارت محلی نیاز دارد و ممکن نیست که آن سوی مرزها انجام بشود. به عنوان مثال، ضبط جملات برای دستیار صوتی، کارگرانی را می‌طلبد که با لهجه‌ها و گویش زبان کشوری صحبت کنند که دستیار در آن فروخته می‌شود. در واقع اغلب کارگران ترک مکانیکی در ایالات متحده استقرار دارند. ما سال گذشته به همراه تیمی از همکاران در فرانسه، یکی دیگر از کشورهای بسیار صنعتی، مطالعه‌ای را ترتیب دادیم و کارگران خردکار زیادی را یافتیم.

آنهايي که در کشوری مانند فرانسه کار خرد انجام می‌دهند چه کسانی‌اند؟ پیمایش ما نشان می‌دهد فقط دانش‌آموزان و نسل هزاره سوم نیستند. بیش از ۶۰ درصد کارگران خردکار فرانسه بین ۲۵ تا ۴۴ سال سن دارند و علاوه بر وظایف آنلاین، یک شغل اصلی دارند. آنها (به عنوان مثال) در بخش‌های سلامت و آموزش و خدمات عمومی کار می‌کنند و از کار خرد به عنوان منبع درآمد اضافی استفاده می‌کنند. طنز ماجرا اینجا است که وظایفی که صلاحیت کمتری می‌طلبد بر عهده کارگرانی است که نسبت به کل جمعیت تحصیلات بالاتری دارند: بالای ۴۰ درصد از افراد در فرانسه دست‌کم یک مدرک لیسانس دانشگاهی دارند. تقریباً بیش از نیمی از کل کارگران خردکار فرانسوی زن و دارای خانواده‌اند. احتمال اشتغال زنان به کار پاره‌وقت نسبت به مردان بیشتر است، در مورد درآمد بیشتر وابسته به شوهرانشان‌اند و وقت بیشتری را به کارهای خانگی اختصاص می‌دهند، آنها از همه وقت استراحت میان کار و فعالیت‌های درون خانه خود برای انجام خرده وظایف آنلاین استفاده می‌کنند. از عایدات اضافی حاصل از کار خرد استقبال می‌کنند، اما هزینه‌اش بار اضافی‌ای است که علاوه بر کار رسمی و کار مراقبتی بر دوششان می‌افتد و فرصت کمی برای فراغت برایشان می‌گذارد.

کار خرد مسئله تزلزل اقتصادی گسترده و البته پنهان را آشکار می‌کند. بیش از ۲۰ درصد کارگران خردکار فرانسوی زیر خط فقر

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Paola Tubaro <paola.tubaro@lri.fr>

< موزۀ نوآوری‌های شگرف

لویو اسکاتولینی، دانشگاه ایالتی ریودوژانیرو برزیل



ارزهای رمزگذاری شده امید زیادی برای ایجاد نظام مالی دموکراتیک‌تر ایجاد کردند.
صاحب امتیاز عکس: Worldspectrum/pexels.com

پرداختن به این موضوع ابعاد مختلفی دارد؛ من قصد دارم روی مسئله‌ای کاملاً انضمامی و مبرم تأکید کنم که ریشه‌های اجتماعی غالباً مغفول در این نوع مناقشات را آشکار می‌سازد. در ساحت ایده‌ها، بیت‌کوین، اولین ارز رمزگذاری شده‌ای (cryptocurrency) که در سطح گسترده‌ای منتشر شد، قرار بود اقدامی شورشی علیه سوءاستفاده‌های فراتر از تصویری باشد که نظام مالی - با اجازه و حمایت دولت‌های سراسر جهان - مرتکب می‌شد و در بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ به اوج خود رسید. در حقیقت، گزارش تایمز که در سوم ژانویه ۲۰۰۹ از تصمیم دولت بریتانیا برای اعطای دومین بسته نجات مالی به بانک‌ها خبر داد، به نشانه اعتراض درک‌دمنبع بیت‌کوین به عنوان سند ردّ زمانی آغاز به کار این ارز رمزگذاری شده ثبت شده بود. جدای از این، در واقع ساختار این تکنولوژی به نحوی طراحی شده بود تا قدرت ناشی از کنترل نظام مالی را از دست «میانجی‌ها» بستاند و میان عموم مردم عادی توزیع کند.

آنهایی که قدری شک دارند که هنوز سرمایه‌داری بتواند از نظر دستاوردهای تمدنی چیزی ارائه دهد، معمولاً وعده‌های حول تکنولوژی‌هایی مانند تکنولوژی‌های عصر به اصطلاح دیجیتال یا اطلاعات را با بدگمانی می‌نگرند. هوش مصنوعی و یادگیری ماشینی و داده‌های بزرگ و اینترنت اشیاء و بلاک‌چین و ارز رمزگذاری شده و حتی تلفن‌های هوشمند، ضمائم جدید بدن و روحمان، نه نشانه‌ای از اعصار جدید پیش‌رو، بلکه سازوکارهای پایانی آینده تلقی می‌شوند. یافتن شواهد برای تأیید این فرضیه یا حتی اثبات این که به وقوع خواهد پیوست، به این پرسش بزرگ‌تر و قدیمی‌تر پاسخ نمی‌دهد: چرا ما مرتباً راه‌حل‌ها و ساختارهای جدیدی را شاهدیم که از ایدئال‌هایی که به آنها حیات بخشیده‌اند فاصله می‌گیرند و ضرورتاً از بازسازی گذشته تحت لوایی تازه سر درمی‌آورند؟

شرکتی بزرگی که ماشین آلات و انرژی و منابع - یا به عبارت دیگر، «سرمایه» - برای پردازش بهتر «اثبات کار (proof of work)» لازم را دارند. دست آخر خوب است اشاره ای کنیم به اعلامیه های اخیر فیس بوک مبنی بر این که قصد دارد با شراکت برخی از بزرگترین شرکت های جهان، از جمله نهادهای مالی، ارز مجازی خودش را ایجاد کند - و هوشمندانه آن را لیبرا (Libra) نام گذاشته است - با این هدف که کاری را انجام دهد که بیت کوین و سایر ارزهای مجازی در آن شکست خوردند، یعنی عمومیت بخشیدن به آن. این بدان معنا است که در شرف آنیم که شاهد بزرگترین پلتفرم رسانه اجتماعی در جهان باشیم که با شرکت های بزرگ هم پیمان شده تا برای نخستین بار یک بانک مرکزی واقعا جهانی ایجاد کند که متعلق به بخش خصوصی است و به همه چیز کاربرانش واقف است؛ رسانه ای که بیش از ده سال است اطلاعات میلیاردها نفر را به نحو نادرستی تصرف کرده است.

در اینجا می توانیم به اهمیت تحلیل انتقادی، در جایگاه ابزاری برای جهت دهی مناسب به عمل خود در جهان، گواهی دهیم. همان طور که پیش تر نیز اشاره شد، از تشخیص عملی این نکته که مشکلات نظام مالی کنونی تا حد زیادی با وابستگی به اعتماد به مؤسسات متمرکز در جایگاه «میانجی» رابطه دارد، راه حلی عملی برای اصلاح آن و اجرای نوعی «شبکه مبتنی بر اعتماد» نامتمرکز و گشوده برمی آید. با این همه، اگر مسائل نظام مالی ما نه ناشی از شکل آن بلکه ناشی از محتوایش باشد چه؟ منظورم این است که چطور می توانیم سعی کنیم تا با اتکا به برجسته ترین چهره میانجی گر اجتماعی عصر خود، یعنی پول، «جامعه بدون میانجی» خلق کنیم؟ آیا چیزی که در وهله اول توسعه و رشد مؤسسات متمرکز اعتبارسنجی را ضرورت بخشید، پول نبود؟ آیا این منطق ذاتی انباشت بی پایان پول نیست که موجب تجمع یافتگی و تمرکز یافتگی می شود؟

مدعای من این نیست که بیت کوین یا هزاران ارز رمزگذاری شده دیگر بی ارزشند، بلکه مدعایم این است که اگر شکل سرمایه دارانه سازمان اجتماعی بدیهی انگاشته شود، اگر به پیامدهای جامعه پذیری از طریق پول واقع بینانه نگریسته نشود، این تکنولوژی های جدید محکومند که همواره گذشته، یعنی شرایط اجتماعی ضروری ای را بازسازی کنند که سرمایه بدون آن نمی تواند خود را بازتولید کند. شاید با وضوح بخشیدن به جنبش متناقض ارزش افزایی ارزش - پولی که باید پول بیشتری شود - بتوان مشکلات را بهتر تشخیص داد و شاید از آنجا راه حل ها و ساختارها و تکنولوژی های بهتری برای آینده ای متفاوت پدید آید: نوعی فرایند مادی جدید تولید زندگی. ■

نامه هایتان را به این نشانی بفرستید:

Lévio Scattolini <leviosj@gmail.com>

مشکل شناسایی شده در نظام مالی سنتی این است که هم برای اعتبار معاملات و هم برای صدور ارز، اساسا وابسته به اعتماد به نهادهای متمرکز است. به بیان دیگر، دقیقا نهادهای مالی همچون بانک های خصوصی و مرکزی اند که تضمین می کنند فرد الف مقدار معینی پول در تصرف دارد که پس از انتقال این مقدار به دارایی فرد ب، دیگر نمی تواند از آن استفاده کند. ما به این نهادهای مالی تفویض اختیار می کنیم تا این وظایف مربوطه را انجام دهند و امیدواریم که آنها تمام تلاش خود را بکنند. اگرچه امروزه این موضوع به سبب این که سری و دور از زندگی روزمره مانده است نزد اکثر افراد مشکل تلقی نمی شود، عاملی اساسی برای حکومت بر پولیس (polis) است، به ویژه در آن صورت بندی اجتماعی که هر چیزی برای مبادله و نهایتا برای پول تولید می شود.

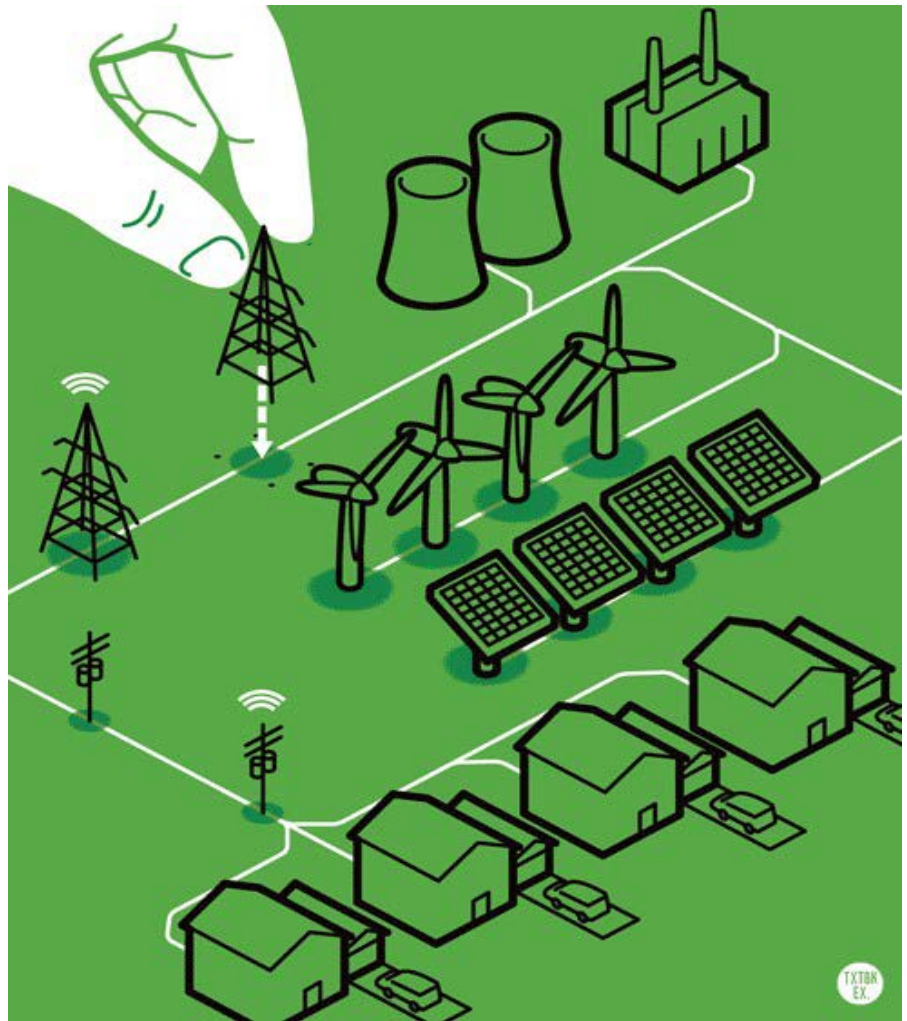
به این معنا، امکان خلق شبکه نامتمرکز از دفترهای حساب، گشوده به روی هر کسی که بخواهد در آن مشارکت کند و معاملات در آن از طریق مکانیسم هماهنگی اجماعی میان همه گره های مشارکت کننده ثبت شود و اعتبار بیابد، فکر بسیار مناسب و جالبی به نظر می رسد. بالاخص اگر در نظر بگیریم که این شبکه متحمل خطا است (اگر یک یا تعدادی از گره های آن کار نکند بتواند درست عمل کند)، نوعی صدور ارز تغییرناپذیر داخلی (محدود به ۲۱ میلیون سکه) دارد که به افراد امکان می دهد از هر جا از طریق دسترسی به اینترنت کمابیش فوراً دادوستد کنند و بیش از یازده سال است که زیربار تلاش های گسترده برای حمله، بدون خسارات ساختاری عمده کار کرده است. واقعیت این است که معماری هماهنگی سیستم های توزیع شده حامی بیت کوین به قدری عالی انجام شد که به تکنولوژی مستقل خودکفایی تبدیل شد که طیفی از پیاده سازی های دیگر را تحت نام بلاک چین در بر گرفت.

بیت کوین در سال ۲۰۱۹ به ارزش بازاری ۲۲۵ میلیارد دلار رسید و طی یک سال بیش از ۱۲۰ میلیون معامله در شبکه دیجیتال بومی خود ثبت کرد. پس باید نتیجه گرفت که بیت کوین در نظام مالی تحول ایجاد کرده و به مردم عادی قدرت داده است؟ اینطور هم نیست. نهادهای مالی و شرکت ها و بازیگران بازارهای بزرگ پس از شروعی آشفته و از روی بی میلی، از سال ۲۰۰۴ به این سو رویکردشان را به سمت ارز رمزگذاری شده تغییر دادند و شروع به سرمایه گذاری انبوه و تحقیق روی این تکنولوژی کردند. واقعیت این ایده آل را تمام و کمال محل تردید قرار داد که کاربران عادی با کامپیوترهای شخصیشان اکثریت شبکه را تشکیل دهند و روی آن کنترل داشته باشند. امروزه کنترل «استخراج» بیت کوین را «مزارع» عظیمی در دست دارند، که اصطلاحی است برای مجتمع های

< بایسته‌های دیجیتالی شدن پایدار

فلیکس سولمان فاوول، آلمان

منابع انرژی تجدیدپذیر برای توزیع هوشمند مستلزم دیجیتالی شدن هستند. صاحب امتیاز عکس: جیمز پرووست. حق انتشار محفوظ است.



موسیقی گوش می‌دهیم و چه زمانی و هر چند وقت یک بار و کجا؟ به علاوه: جنسیتان چیست؟ فرزند داریم؟ کجا زندگی می‌کنیم؟ درآمد خانوارمان چقدر است؟

این اطلاعات همان چیزی است که سبب موفقیت چشمگیر اکثر پلتفرم‌ها می‌شود: آنها ترجیحات و نگرش‌های ما را می‌دانند و می‌توانند رفتارمان را پیش‌بینی کنند. خدماتشان به این علت جذاب است که خودشان را با فردیت ما تطبیق می‌دهند. همچنین پلتفرم‌ها این اطلاعات جمع‌آوری شده را به آژانس‌های تبلیغاتی می‌فروشند و آنها اکنون می‌توانند امکان‌های مصرف را برای هر شخص به صورت هدفمند در معرض فروش بگذارند. بخش بزرگی از معنای امروز دیجیتالی شدن این است: ارتباط قوی میان سرمایه‌داری و تکنولوژی.

چیزهای زیادی معنای دیجیتالی شدن را بر ما آشکار می‌سازد. یک فروشگاه محصولات صوتی تصویری را در نظر بگیرید. قبلاً چیزی در رادیو به گوشمان می‌خورد که از آن خوشمان می‌آمد، یا دوستی اطلاعاتی دربارهٔ موسیقی‌ای به ما می‌داد و آنگاه به فروشگاه صوتی و تصویری می‌رفتیم و یک رسانگر موسیقی می‌خریدیم. چیزی مادی که تبدیل به دارایی ما می‌شد. این کنش سابقاً عادی این روزها به ندرت مشاهده می‌شود. سرویس‌های پخش زنده بر پایهٔ الگوی تجاری پلتفرم، دسترسی به میلیون‌ها آهنگ را فراهم کرده و جایگزین فروشگاه‌های صوتی و تصویری قدیم شده‌اند. صنعت موسیقی به طرز چشمگیری تغییر کرده است. یکی از دلایل عمدهٔ این تغییر، داده به عنوان ابزار اصلی تولید است. الگوی کسب‌وکار پلتفرم در اکثر موارد از طریق جمع‌آوری اطلاعات زیادی دربارهٔ کاربران‌شان عمل می‌کند. به عنوان مثال، این که به کدام ژانر

فقط مقادیر ناچیزی از این انرژی تولید می‌شود. ذخیره و توزیع باید بسیار سریع انجام شود تا بیشترین میزان از این انرژی فزّار به دست بیاید. علاوه بر این، استفاده از انرژی تجدیدپذیر صرفاً با پشتیبانی تکنولوژی خودآموز رایانه‌ای دست‌یافتنی است.

مثال دیگر، حمل و نقل پایدار است. دور شدن از حمل و نقل مبتنی بر سوخت فسیلی و ترافیک در مراکز شهرها و آلودگی ریزگردی مستلزم کاهش گسترده خودروهای سواری است. با وجود این، اغلب شکاف عمیق اطلاعاتی و مشکلاتی در زمینه مقایسه شیوه‌های بدیل حمل و نقل وجود دارد. ارائه دهندگان گوناگونند و الگوهای قیمت‌گذاری متفاوت است و زمان‌های سفر و چیزهایی از این دست تنوع دارند. دشوار بتوان مروری بداهه گرد آورد. اما اکنون که گوشی‌های هوشمند همه‌جا موجودند، راه‌حل ساده‌ای برای این مشکل وجود دارد. بسیاری از پروژه‌های تحقیقاتی در آلمان با ارتقاء نرم‌افزارهای ارائه‌دهندگان محلی حمل و نقل عمومی و افزودن همه اطلاعات مربوط به سایر عرضه‌کنندگان منطقه به این نرم‌افزار این مسائل را حل می‌کنند. امروزه می‌توان ارائه‌دهندگان اشتراک خودرو و شرکت‌های اجاره دوچرخه و اتوبوس‌ها و قطارها و مانند این‌ها را با یکدیگر مقایسه کرد. می‌توان دید سفرمان چقدر طول می‌کشد، کدام شیوه حمل و نقل ارزان‌ترین است و چگونه می‌توان شیوه‌های مختلف حمل و نقل را با هم ترکیب کرد و همچنین می‌توان از طریق این برنامه‌ها رزرو و پرداخت کنیم. دیجیتال شدن می‌تواند سفر پایدار را بسیار آسان‌تر کند.

< دیجیتال شدن ما را به کجا خواهد برد؟

مطالعات بی‌شماری نشان می‌دهد که پایداری در جامعه مهم تلقی می‌شود. با وجود این، پایدار عمل کردن به کلی چیز دیگری است. مردم معمولاً از رها کردن خودروهایشان یا دست کشیدن از سفر با هواپیما اجتناب می‌کنند. اینجا ضرورت سیاست نهفته است. گام‌های ساده بسیاری مانند کاهش مالیات بر تعمیر دستگاه‌های دیجیتال وجود دارد یا قانون‌گذاری مبنی بر این که همه دستگاه‌های الکترونیکی باید تعمیرپذیر باشند. اما بزرگترین گام پرداخت منصفانه به ازای مواد اولیه است. برای خسارت‌های زیست‌محیطی و اجتماعی که استخراج ایجاد می‌کند باید غرامت مالی وجود داشته باشد. عواقب وخیمی از دل استخراج بیرون خواهد آمد، اما در عین حال با مالیات بیشتر بر منابع راه به سوی اقتصاد پسا رشد نیز هموار خواهد شد.

به هر تقدیر، دیجیتال شدنی که از شانس‌هایش برای خلق روشی پایدارتر برای تولید و زندگی استفاده کند و از خطرات ناشی از مصرف بیشتر انرژی و تخریب طبیعت اجتناب بورزد، حاصل تلاشی مشترک است. قانون‌گذاری هوشمند بخشی از آن است. افراد باید از طریق مشارکت سیاسی و رأی دادن و تعدیل سبک زندگی خود، از این امر حمایت کنند. پایداری در بسندگی ریشه دارد، از سوی دیگر دیجیتال شدن آستانه مصرف را پایین می‌آورد. ما باید چشم به این واقعیت بدوزیم. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Felix Stuhlmann-Faul <kontakt@stuehlmann-faul.com>

این امر بی‌درنگ به این واقعیت پیوند می‌خورد که دیجیتال شدن اغلب نمی‌تواند با پایداری سازگار باشد. گزارش مشهور سال ۱۹۸۷ بروندلند به سازمان ملل متحد چنین بود: «توسعه پایدار توسعه‌ای است که نیازهای حال حاضر را برآورده می‌کند بدون آن که توانایی نسل‌های آینده را برای تأمین نیازهای خودشان به خطر اندازد». بنابراین ما، فرزندان ما و فرزندان فرزندان ما باید شانس زیستن «زندگی خوب» را داشته باشیم. معنی‌اش چیست؟ بی‌گمان این پرسشی فرهنگی است. در کشورهای غربی که متأثر از آرمان‌های انسان‌گرایی و روشنگری‌اند، یقیناً «زندگی خوب» عبارت است از ارزش‌هایی همچون حقوق اساسی دموکراتیک و حق تعیین سرنوشت و تنوع و حریم خصوصی و محیط‌زیستی سالم و «آزادی» - به هر معنی. با این حال، دیجیتال شدن که تا حد زیادی منافع اقتصادی هدایتش می‌کند، روی اکثر این نکات تأثیر می‌گذارد. به عنوان مثال، پلتفرم‌ها که موفقیتشان مبتنی بر لزوم دانستن همه چیز درباره ما است، نمی‌توانند حریم خصوصی را تضمین کنند. به علاوه، محیط‌زیست سالم هیچ‌گاه هدف منافع اقتصادی نبوده و این امر در عصر دیجیتال نیز تغییری نکرده است.

دیجیتال شدن مستلزم ساخت دستگاه‌ها و زیرساخت‌ها و استخراج و انتقال مواد اولیه است. صرف استفاده از دستگاه‌های دیجیتال حدود ۱۰ درصد تقاضای جهانی برق مصرف انرژی دارد. اگر این روند به همین سرعت ادامه یابد، تا سال ۲۰۲۵ این رقم به ۲۰ درصد خواهد رسید. در نتیجه، تولید و استفاده از تکنولوژی‌های اطلاعات و ارتباطات عامل انتشار ۳/۷ درصد از کربن‌دی‌اکسید ایجاد شده توسط انسان است و این میزان تا سال ۲۰۲۵ به ۸ درصد خواهد رسید. استخراج مواد اولیه در کشورهای مبداء مشکلات کلانی را در رابطه با پایداری ایجاد می‌کند. جمهوری دموکراتیک کنگو نمونه‌ی وخیمی در این زمینه است. کنگو یکی از مهمترین کشورهای عرضه‌کننده تنگستن و تانتالوم و قلع و کبالت و طلا است. این مواد معدنی در ساخت و تولید سخت‌افزار دیجیتال جایگزین‌ناپذیرند. استخراج طبعاً سبب مشکلات زیست‌محیطی معمولی چون فرسایش و سمی شدن آب‌های زیرزمینی و انقراض گونه‌ها می‌گردد. با این همه، مشکلات در سطح اجتماعی از این هم بزرگتر است: جنگ داخلی خونینی این کشور را آشفته کرده است. گروه‌های شورشی مختلفی که در ۳۰ سال گذشته که درگیر این جنگ بوده‌اند، مسئول تلفات میلیون‌ها غیرنظامی‌اند. این معادن - که مواد معدنی جایگزین‌ناپذیری را برای سخت‌افزار دیجیتال در دل خود دارند - در دست این نیروهای شورشی است که پول سلاح‌های خود را از طریق فروش این مواد معدنی تأمین می‌کنند. به همین دلیل به آنها «مواد معدنی ستیز» می‌گویند. عواقب تلخ همه اینها: گرسنگی و خشونت جنسی و بیماری و بردگی مدرن و کودک‌سربازان است.

با وجود این، خبرهای خوبی هم هست: برخی از حوزه‌های پایداری فقط با استفاده از ابزارهای دیجیتال شدن دست‌یافتنی است. نخستین مثال، معطوف شدن به سمت استفاده از انرژی تجدیدپذیر است. برای استفاده بهینه از منابع انرژی تجدیدپذیر، راهی جز دیجیتال شدن وجود ندارد، زیرا تولید این انرژی غیرمتمرکز است و پیش‌بینی آن دشوار است و در زمان‌های مختلف روز اتفاق می‌افتد و گاهی

< بنیاد کار منصفانه: اقدام‌پژوهی دربارهٔ اقتصاد گیگ

سروجانا کاتا، کل هاوسن و مارک گراهام، مؤسسه اینترنتی آکسفورد، دانشگاه آکسفورد بریتانیا



به اشتراک‌گذاری تجاری همتای خودرو طی دههٔ گذشته به وسیلهٔ نقلیهٔ محبوبی تبدیل شده است. صاحب امتیاز عکس: نوئل تاک/فلیکر. CC BY-NC 2.0.

اولا، یک شرکت نوعی در اقتصاد گیگ، به منظور استخدام «شرکای راننده» که با ماشین‌هایشان برای شرکت رانندگی می‌کنند، روایت‌هایی از آزادی و انعطاف را به کار می‌گیرد. اولاً در وبسایتش، هم‌راستا با شعارهای بنیادین اقتصاد گیگ، «ساعات کاری منعطف» و «آزادی در کار» و قابلیت «کسب احترام» را برای رانندگان مشتاق خود تضمین می‌کند. شرکت علاوه بر این که به افراد اجازه می‌دهد خودروهای خودشان را زیر لوای اولاً برانند، به افرادی که صاحب خودرو نیستند با روزی ۱۰ تا ۱۶ دلار خودرو اجاره می‌دهد. رانندگان مشتاق می‌توانند پس از پرداخت پیش‌قسط (حدود ۵۶ دلار) غیرقابل استرداد و ودیعه (بین ۲۹۳ تا ۴۳۲ دلار) «بدون ریسک پشت خودرو بشینند».

شرکای رانندهٔ مشتاق در روایت اولاً اشخاص فعال و زرنگ و خود توانمندسازی‌اند که از قید و بندهای کار سنتی گریزانند و میان کارهای جالب از این سو به آن سو می‌جهند. کار گیگ ظاهراً

اولاً کپس (Ola Cabs)، شرکت اشتراک‌گذاری خودرو در هند، یکی از شرکت‌های رو به فزونی در سراسر دنیا است که الگوی کسب و کارشان بر استفاده از پلتفرم دیجیتال برای مطابقت عرضه و تقاضای نیروی کار متکی است. به بیان دقیق‌تر، اپلیکیشن اولاً به مسافرانی که به حمل و نقل نیاز دارند امکان اتصال به راننده‌ای در آن نزدیکی را می‌دهد. پلتفرم‌های دیجیتالی کاری مانند اولاً متضمن چیزی هستند که به آن «اقتصاد گیگ» می‌گویند، در اقتصاد گیگ شرکت‌ها - از طریق پلتفرمی دیجیتال (که اغلب الگوریتمی به‌دقت محافظت‌شده پشتیبانی‌اش می‌کند) - برای انجام «کارهای گیگ» کوتاه مدت با متقاضیان کار قراردادهایی مقطعی و مرحله به مرحله می‌بندند. الگوی استخدام تخصیص‌یافته و مدیریت‌شده توسط الگوریتم سبب هجوم گسترده به مجموعهٔ وسیعی از فعالیت‌های اقتصادی، از به اشتراک‌گذاری سواری و ارسال و تحویل بسته تا کار خانگی و آزادکاری متداول شده است.

چون هزینه بیماری و تعطیلات و حقوق بازنشستگی واجد شرایط نیستند. پلتفرمها هزینه‌هایی مانند اجاره وسیله نقلیه یا هزینه تعمیر و نگهداری و بیمه و سوخت را به کارگران برون‌سپاری می‌کنند. محاسبه و پرداخت مالیات بر عهده کارگران است. روند کاهشی پرداختها (که ناشی از این است که پلتفرمها به سرعت در حال افزایش نیروی کارشان‌اند) و رابط دیجیتالی بازی‌گونه‌ای که به کسانی که طولانی‌تر کار کنند پاداش می‌دهد، انعطاف‌پذیری متصور برای انتخاب ساعات کار را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. علاوه بر این، اپلیکیشن‌ها هیچ‌گونه تعهدی در قبال تضمین حداقل کار ندارند، در عوض عرضه بیش از حد نیروی کار دارند که به دوره‌های کار موجود کمتر و زمان‌های انتظار طولانی‌تر بین تقاضاها منجر می‌شود. همین عرضه بیش از حد نیروی کار به معنی این است که مشتریان برای خدماتی که می‌خواهند به ندرت انتظار طولانی می‌کشند. جملگی این عوامل در کنار یکدیگر کارگران را به سمت شیفت‌های کاری طولانی‌تر سوق می‌دهد، در نتیجه مخاطرات بیشتری را تقبل می‌کنند و خودشان و دیگران را بالقوه به خطر می‌اندازند، چنان‌که در مورد راننده خواب‌آلود اولاً اتفاق افتاد.

نه اولاً یکتا است و نه بستر هند - مسائل یکسان مربوط به پایین بودن دستمزد و کار بیش از حد و در معرض خطر قرار گرفتن در اقتصاد گیگ مرتباً در سراسر جهان پدیدار می‌گردد. می‌توان به طرق مختلف، از جمله با تنظیم مقررات مربوط به وضعیت استخدامی کارگران و تعهدات پلتفرمها، به این شرایط رسیدگی کرد و در حال حاضر نیز به آن رسیدگی می‌شود. پشتیبان این کار اقدامات جمعی پایین به بالا و سازمان کارگری و تلاش‌های طرف سوم (third-party) برای ارتقاء آگاهی عمومی و تشویق رویه‌های منصفانه‌تر است.

در راستای مورد اخیر [یعنی تشویق رویه‌های منصفانه] بود که بنیاد کار منصفانه، پروژه اقدام‌پژوهانه مستقر در دانشگاه آکسفورد در سال ۲۰۱۸، به منظور همکاری میان عالمان علوم اجتماعی و حقوقدانان کارگری در جهت رسیدگی به رویه‌های غیرمنصفانه

دورنماهای جذابی از خودمدیریتی و سرمایه‌گذاری بر دارایی‌های موجود و وقت بیشتر برای خانواده یا سایر سرگرمی‌های عرضه می‌کند. افسون کار گیگ وابسته به آن است که به کارگران کنترل بیشتری روی بسیاری از جنبه‌های کار و زندگی شخصی‌شان بدهد. با این‌همه، واقعیت اغلب از وعده و وعیدها فاصله دارد. اشکال پنهان‌تر و فراگیرتر کنترل که توسط الگوریتم میسر شده، جایگزین مدیریت آشکار رئیس از جنس انسان شده است.

روزنامه اکانامیک تایمز در دسامبر ۲۰۱۹ گزارش داد که اولاً در پی شکایت مسافری در بمبئی که راننده‌اش پشت فرمان خوابش رفته و نزدیک بوده که باعث تصادف‌شان شود، شریک راننده را تعلیق کرده است. راننده گفت که بیش از بیست ساعت پشت فرمان بوده است. اگر سطحی بنگریم، اقدام اولاً برای تعلیق او اقدامی معقول برای تضمین امنیت مسافر و راننده است. با این‌حال، بطن داستان نشان‌دهنده طیفی از مسائل ساختاری اساسی است که مشخصه بخش به اشتراک‌گذاری خودرو و به طور وسیع‌تر اقتصاد گیگ است - یعنی دستمزد پایین و شرایط کار نا امن و غیبت رویه قانونی. این گزارش از نماینده‌ای از سازمان کارگری نقل می‌کند: «اگر آنها مدت طولانی، مثل ۱۵-۱۴ ساعت رانندگی نکنند، نمی‌توانند مبلغ اجاره روزانه اولاً و اوپر و مانند این‌ها را بپردازند».

پلتفرم‌های اقتصاد گیگ اغلب ادعا می‌کنند که صرفاً شرکت‌های تکنولوژی، آنهایی را که می‌خواهند نیروی کارشان را بفروشند به آن‌هایی وصل می‌کنند که قصد خرید آن را دارند. پلتفرمها با این منطق در سراسر حوزه قضایی، کارگران گیگ را به عنوان «پیمانکاران مستقل» و «خوداشتغال» یا معادل آن طبقه‌بندی می‌کنند نه به عنوان استخدام‌شدگان. این طبقه‌بندی تصویر غلطی از روابط کنترل موجود نشان می‌دهد؛ به موجب روابط موجود پلتفرمها شرایط کار و پرداخت دستمزد را تحمیل می‌کنند و روش‌های بسیار کارای حکمرانی شبکه را اعمال می‌کنند. نتیجه این تردستی قراردادی این است که شمار فزاینده‌ای از کارگران گیگ زیر پوشش قوانین کار قرار نمی‌گیرند و بنابراین برای دریافت حمایت‌ها و مزایایی

اصول کار منصفانه. صاحب امتیاز: بنیاد کار منصفانه.

اصل اول: دستمزد منصفانه	اصل دوم: شرایط منصفانه	اصل سوم: قراردادهای منصفانه	اصل چهارم: مدیریت منصفانه	اصل پنجم: نمایندگی منصفانه
کارگران صرف‌نظر از رده‌بندی استخدامی خود، باید با در نظر گرفتن هزینه‌های مربوط به کار، درآمد مناسبی در قلمروی کشورشان به دست بیاورند.	پلتفرمها باید برای محافظت از کارگران در برابر مخاطرات اساسی ناشی از فرآیند کار سیاست‌هایی را در نظر بگیرند و باید برای حفظ و ارتقاء سلامت و امنیت کارگران دست به اقدامات پیشگیرانه‌ای بزنند.	شرایط و قیود باید شفاف و مختصر بوده و به شکل فهم‌پذیری در اختیار کارگران قرار گیرد. طرف قرارداد یا کارگر باید تابع قانون محلی بوده و در قرار داد مشخص شده باشد. اگر کارگران به واقع خوداشتغال باشند، شرایط خدمات عاری از بندهایی است که بی‌جهت برای مسئولیت طرف پلتفرم استناد قائل می‌شود.	باید فرآیند مستندی وجود داشته باشد که از طریق آن کارگران امکان شنیده‌شدن داشته باشند و بتوانند خواستار تجدیدنظر در تصمیمات اثرگذار بر ایشان شده و از دلایل این تصمیمات مطلع شوند. باید مجرای ارتباطی مشخصی با کارگران باشد که امکان درخواست تجدیدنظر در تصمیمات مدیریتی یا لغو آنها را داشته باشد. استفاده از الگوریتم‌ها شفاف است و به ثمرات منصفانه‌ای برای کارگران منتج می‌شود. باید سیاست تشخیص‌پذیر و مستندی باشد که تساوی در نحوه مدیریت بر کارگران را در پلتفرم تضمین کند (به عنوان مثال در استخدام و انضباط بخشی و اخراج کارگران).	پلتفرمها باید فرآیندی مستند فراهم کنند که نظر کارگران از طریق آن ابراز شود. کارگران، صرف‌نظر از رده‌بندی استخدامی خود، باید حق سازماندهی در نهادهای جمعی را داشته باشند و پلتفرمها باید آماده همکاری و مذاکره با آنها باشند.

جدول گروهی کار منصفانه در آفریقای جنوبی و هند در سال ۲۰۱۹. صاحب امتیاز: بنیاد کار منصفانه.



بکنند که ساختارهای داخلی پاداشی ندارند که به کار بیش از حد جایزه بدهد (شرایط) احتمالاً به جای پذیرفتن تقاضای دیگری در انتهای یک روز کاری سخت، ترجیح می‌دهند از سیستم خارج شوند. در مواردی که تعهدات دستمزدی به وضوح ابلاغ شود، احتمالاً کارگران پیش از ثبت نام گزینه‌هایشان را سبک سنگین می‌کنند (قراردادها). در پلتفرم‌هایی با رویه‌های قانونی پاسخگو (مدیریت)، کارگران می‌توانند درخواست اقدام انضباطی داشته باشند و یک انسان به دعوی‌شان توجه کند. همچنین کارگرانی که بتوانند بدنه جمعی مستقلی داشته باشند که پلتفرم‌ها به رسمیتشان بشناسند (نماینده‌گی)، احتمالاً می‌توانند معامله منصفانه‌تری را وفق مراد خود مطالبه کنند. به جای همه اینها اولاً و اکثر پلتفرم‌های دیگر، توانسته‌اند نه فقط هزینه‌ها و مخاطرات بلکه مسئولیت شرایط کار را ایمن را به کارگران برون‌سپاری کنند.

ما اساساً می‌خواهیم با اصولمان بر این نکته صحه بگذاریم که کار متزلزل و نا ایمن، طبیعی و ضروری یا شرط پذیرفتنی اقتصاد مدرن پلتفرم‌محور نیست. راه‌های میان‌بر هوشمند در بخش‌های فزاینده‌ای در حال تضعیف حقوق کارگری‌اند؛ حقوقی که به سختی برایش تلاش شده و به دشواری به دست آمده است. با وجود آن که این حس عمیقاً جایگیر شده که هیچ بدیلی در کار نیست و پلتفرم‌ها شاید مصون به نظر برسند، آنها نسبت به درک عمومی به شدت حساس‌اند. کاربران پلتفرم‌ها (هم کارگران و هم مشتریان) بسیار بیشتر از تصور ما برای تجسم و تحقق آینده کاری منصفانه‌تر قدرت دارند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Srujana Katta <srujana.katta@oii.ox.ac.uk>

Kelle Howson <kelle.howson@oii.ox.ac.uk>

Mark Graham <mark.graham@oii.ox.ac.uk>

در اقتصاد گیگ تأسیس شد. با توجه به شواهد گردآوری شده از ۳۰۰ کارگر گیگ در کشورهایی در آفریقا و آسیا و اروپا، پنج اصل کار پلتفرمی منصفانه را تدوین کرده‌ایم: دستمزد منصفانه و شرایط منصفانه و قراردادهای منصفانه و مدیریت منصفانه و نمایندگی منصفانه.

ما در چرخه‌ای سالانه، تحقیقاتی (شامل مصاحبه با کارگران و مدیریت پلتفرم‌ها) انجام می‌دهیم تا پلتفرم‌های اقتصاد گیگ را با این اصول ارزیابی کنیم. سپس به هر یک از یک تا ده امتیاز می‌دهیم و امتیازاتشان را هم در کارت‌های امتیاز مجزا و هم در جدول گروهی «انصاف» برای مقایسه به نمایش می‌گذاریم. برای این کار برای هر یک از پنج اصل بر اساس شرایط محلی، آستانه تعیین کردیم (به عنوان مثال، «دستمزد منصفانه» در جاهای مختلف متفاوت معنی می‌شود). پلتفرم‌هایی که امتیاز خوبی بگیرند می‌توانند از نشان استاندارد استفاده کنند تا نشان دهند کارفرمای منصف‌تری‌اند.

هدف ما از خلال این کار، تهیه چارچوبی برای کارگران و بنگاه‌ها و مصرف‌کنندگان و قانون‌گذاران بود تا اقتصاد مبتنی بر پلتفرمی را تخیل کنیم که به وعده‌هایش مبنی بر گسترش فرصت‌های شغلی و معیشت پایدار و توانمندسازی کارگران عمل می‌کند.

اولاً پس از شکایت مسافر فوراً اقدام انضباطی و تأدیبی را علیه راننده خسته‌اش به کار بست، از جمله این که او را ملزم به شرکت در جلسات مشاوره کرد. اما شاید نباید همه کاسه کوزه‌ها را سر راننده شکست. نمی‌شود به کسی توصیه کرد کمتر خسته باشد یا کمتر به منبع درآمدی بی‌ثبات (precarious) متکی باشد. اگر در عوض اولاً و پلتفرم‌های مانند آن اصول کار منصفانه را فعالانه در شیوه‌های مدیریت بر کارگران جای می‌دادند، ممکن بود در اقتصاد گیگ شاهد نتایج ایمن‌تر و منصفانه‌تری برای کارگران باشیم. رانندگانی که دستمزد خالص منصفانه بگیرند (دستمزد) و برای پلتفرم‌هایی کار

< سرمایه‌داری، طبقه و منازعه

دوناتلا دل‌پورتا، مدرسه نورمال سوپریور، فلورانس ایتالیا



اعتراضات هنگ‌کنگ در سال ۲۰۱۹. صاحب امتیاز
عکس: استودیو اینسندو/فلپکر. حق انتشار محفوظ
است.

۲۰۱۰، بسیج عمومی علیه خشونت زن‌ستیزانه یا گرمایش جهانی چارچوب‌ها و قواعدی را از جنبش‌های پیشین تحویل می‌گرفت و آن مسائل را درون نقدی بر مناسبات اجتماعی و سیاسی موجود جای می‌داد. شبکه‌های سیال گروه‌هایی را به یکدیگر متصل می‌کرد که اغلب برای نخستین بار شهروندانی را بسیج می‌کردند. در حالی که «جمعه‌ها برای آینده»، «شورش انقراض» و «حتی یک نفر هم زیاد است» «مسائل مربوط به خشونت علیه طبیعت و زنان را به استثمار سرمایه‌داری پیوند می‌زدند، بسیج‌های توده‌ای پاییز داغ ۲۰۱۹ ریشه در شکاف‌های ملی داشتند، اما همچنین بیانگر خشمی علیه توسعه جهانی سرمایه‌داری بودند که نابرابری‌های اجتماعی را افزایش داده و حقوق مدنی و

مشخصه پنجاهمین سالگرد «پاییز داغ» سال ۱۹۶۹، که جامعه‌شناسانی چون کالین کراوچ و الساندرو پیتسونو را بر آن داشت تا از «رستاخیز پیکار طبقاتی» حرف بزنند، ظهور موج جهانی اعتراضات وسیع - از جمله راهپیمایی‌های چندمیلیونی و نافرمانی‌های مدنی - بوده است که هم‌زمان در مکان‌هایی بسیار دور از هم چون لبنان، شیلی، کاتالان و هنگ‌کنگ روی داده‌اند. در «پاییز داغ» ۲۰۱۹، مبارزه علیه نابرابری‌های شدید و نخبگان فاسد هم‌نوا با اعتراضات ضد ریاضتی آغاز دهه و همین‌طور «جنبش عدالت جهانی» در آغاز هزاره بود.

هم‌زمان با ظهور دوره‌به‌دوره اعتراضات علیه سیاست‌های ریاضتی تا پایان دهه

آزادی سیاسی را محدود کرده بود. سرکوب بارها و بارها بی‌رحمانه نافرمانی مدنی در خیابان‌ها و دادگاه‌ها در یک فرایند مارپیچی سیاسی شدن که با لحظات رادیکال شدن نیز همراه بود، آتش اعتراضات را شعله‌ور می‌کرد.

در حالی که نولیبرالیسم و بحران آن نارضایتی‌های زیادی به بار آورده که اغلب در شکل‌های اعتراضی مخرب تجلی یافته‌اند، در مطالعات جنبش‌های اجتماعی سرمایه‌داری به عنوان یک مفهوم و یک موضوع پژوهش جایگاهی حاشیه‌ای داشته است. این نکته در مورد تحلیل طبقات و تضاد طبقاتی نیز صدق می‌کند. با وجود این، از کساد بزرگ سال ۲۰۰۸ به بعد، توجه فزاینده‌ای به پایه‌های ساختاری تضادهای اجتماعی و تجلیات آن در سیاست نهادی، همچنین (و به‌ویژه) در سیاست منازعه‌آمیز صورت گرفته است. کاشف به عمل آمد که فرضیات تثبیت‌شده درباره نقش فرصت‌های سیاسی، بسیج منابع و فرایندهای چارچوب‌بخش را باید با در نظر گرفتن شرایط اجتماعی-اقتصادی اعتراضات به‌روز کرد. چنان‌که در ادامه بحث خواهیم کرد، برای بازگرداندن سرمایه‌داری به تحلیل اعتراضات باید میان ادبیات جنبش‌های اجتماعی و آورده‌های انتقادی اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری نولیبرال پل بزنیم.

< تحولات سرمایه‌داری و جنبش‌های اجتماعی جدید

پژوهش‌ها درباره جنبش‌های کارگری به تحول بلندمدت سرمایه‌داری که منجر به زوال کارگران صنعتی و آگاهی طبقاتی و همچنین ظرفیت تشکیلاتی‌شان شده اشاره کرده‌اند. در همین راستا، پژوهش‌های تجربی در مطالعات جنبش‌های اجتماعی نیز به انتشار شکاف‌ها به بیرون از کارخانه‌ها، جعل هویت‌های جمعی جدید و مقاومت در برابر مناسبات سلسله‌مراتبی جامعه و بازار پرداخته‌اند. به‌خصوص از دهه ۱۹۷۰ به بعد، برخی از پژوهشگران جنبش‌های اجتماعی با ارزیابی شکاف طبقاتی به عنوان شکافی رام‌شده، در واقع بر سرشت پساصنعتی و پسامادی‌گرایانه جنبش‌هایی جدیدی دست

گذاشتند که بر آن‌ها تمرکز کرده بودند.

آثار پژوهشگران جنبش‌های اجتماعی مثل آلبرتو ملوچی و آلن تورن در نظریه‌پردازی در باب جنبش‌های اجتماعی جدید برخی از ویژگی‌های جنبش‌های اجتماعی در یک جامعه برنامه‌ریزی (یا پساصنعتی) را برجسته کردند. از آنجایی که کنترل اطلاعات منبع اصلی قدرت اجتماعی را تشکیل می‌دهد، انتظار می‌رفت که تضادها از محیط کار به قلمروهایی مثل پژوهش و توسعه، شرح و بسط اطلاعات، علم و فناوری و رسانه‌های جمعی نقل مکان کنند. کنشگران محوری در تضاد اجتماعی جدید دیگر نه با تولید صنعتی که با کاربست و کنترل منابع شناختی و نمادین مرتبط می‌شدند. انتظار می‌رفت که در جوامع معاصر، سرمایه‌گذاری در خلق مراکز مستقل و فردی کنش با نیاز به ادغام شدیدتر از طریق افزایش کنترل بر همین محرک‌های کنش انسانی وارد تنش شود. در حالی که هم تورن و هم ملوچی، با اهمیت دادن به تکوین آنچه می‌توان آگاهی طبقاتی نامید، نگرشی سنجیده به تضادهای اجتماعی اصلی و حاملان‌شان اتخاذ کردند، پژوهش‌های تجربی درباره پایه اجتماعی «جنبش‌های اجتماعی جدید» بر مواضع طبقاتی معترضان متمرکز شدند. این مطالعات، با گرایش به تعمیم بر مبنای چند جنبش و چند کشور محدود، به برخی مواضع طبقه‌متوسطی - مثل کارکنان یقه‌سفید در خدمات عمومی - به عنوان موضعی اشاره کردند که مثلاً نسبت به کارگران یقه‌آبی، احتمال بیشتری دارد تا در شکل‌های منازعه‌آمیز سیاست مشارکت کنند.

< رستاخیز تضادهای طبقاتی

در حالی که این نظریه‌پردازی‌ها و تحلیل‌های تجربی در روشن کردن برخی ویژگی‌های سیاست منازعه‌آمیز در بخش‌های خاصی از جهان و در برهه خاصی از گسترش دولت رفاه مفید بودند، پیش‌بینی‌ها در باب پایان تضادهای کارگری و درباره اعتراض به عنوان میدانی مشخصا طبقه‌متوسطی نادقیق از کار درآمدند.

نخست، نه تنها مشخص شد که شکل غربی سرمایه‌داری مدلی نیست که دیگر

اقتصادها و جوامع به سوی آن حرکت می‌کنند، بلکه حتی در سرمایه‌داری غربی نیز شکل‌هایی تکوین یافتند که به مراتب استثمارگری‌تر از آن چیزی بودند که نظریه‌پردازان جامعه برنامه‌ریزی پیش‌بینی کرده بودند. زوال کارگران صنعتی به زوال استثمار کار نینجامید، بلکه همراه با مخاطره‌آمیز شدن شرایط کارگران، پروتئرسازی طبقه متوسط نیز شناسایی شد که مصادف بوده با کاهش استقلال و کاهش مزد در بسیاری از حرفه‌ها و همچنین در کار یقه‌سفید در بخش خدمات. همان‌طور که دیوید هاروی با اشاره به تحلیل کارل مارکس می‌گوید، سودآفرینی از طریق سوداگری مالی همچون بدیلی برای سودآفرینی از طریق تولید رشد کرد تا مسائل انباشت مازاد حل شود. در کنار دیگر شکل‌های انباشت معطوف به بازتولید گسترده که بخشی از آن به عنوان ارزش اضافی دوباره در تولید سرمایه‌گذاری می‌شود، انباشت به مدد سلب مالکیت نیز رشد کرده است که یادآور انباشت اولیه سرمایه از طریق گسترش روابط ویژه با صورت‌بندی‌های اجتماعی غیرسرمایه‌داری است.

رستاخیز تضادهای پیرامون شرایط کار مسائلی به‌هم‌پیوسته را هدف قرار دادند، از طریق آنچه مایکل بوراووی جنبش‌های اجتماعی علیه بازکالایی‌سازی (recommodification) الغای حمایت‌های اجتماعی‌ای که تا آن موقع به دست آمده بودند) نامیده است؛ جنبش‌های اجتماعی علیه کالایی‌سازی قلمروهای فعالیتی جدید؛ و جنبش‌های اجتماعی علیه پیش‌کالایی‌سازی (ex-commodification)، یعنی طرد کالاها و پیشین از بازار، مثل اخراج کارگران سابق از بازار کار. از آنجایی که منطق انباشت بر شکل‌های بسیج جمعی اثر می‌گذارد، می‌توان انتظار داشت که با توجه به ویژگی‌های خاص سرمایه‌داری مالی‌ای که چندپارگی طبقاتی را افزایش می‌دهد، اعتراضات نیز از منطق متفاوتی پیروی کنند.

تضادهای طبقاتی در نولیبرالیسم متأخر هنگام بررسی شرایط رستاخیز تضاد طبقاتی در لحظه بحران سرمایه‌داری <<



اعتراضات شبلی در سال ۲۰۱۹. صاحب امتیاز عکس: دیگوریا/فلیکر. حق انتشار محفوظ است.

< عاملیت جنبش‌های اجتماعی

در حالی که این تأملات مبتنی بر اقتصاد سیاسی انتقادی بینش‌های مفیدی برای تحلیل پایه‌های طبقاتی تضادهای اجتماعی به دست می‌دهند، ظرفیت گروه‌های اجتماعی گوناگون برای ساخت سازمان‌های مستقل و همچنین تسخیر مواضع قدرت نهادی پرسش‌هایی گشوده‌اند که مطالعات جنبش‌های اجتماعی می‌توانند به بررسی‌شان کمک کنند. به بیانی دیگر، مطالعات جنبش‌های اجتماعی می‌تواند روشن کند که جنبش‌های ضدسیستمی و یا ضدجنبش‌ها چگونه از طریق عاملیت و در بستر رابطه‌ای وسیع خلق می‌شوند. این مطالعات با چنین کاری می‌توانند با ملاحظه نقش منابع لازم برای بسیج و همین‌طور نقش بُعد خودآیین سیاسی، به دورکردن تحلیل طبقات از رویکرد ساختارگرایانه کمک کنند.

نخست، در حالی که پژوهشگران جنبش‌های اجتماعی جدید از لحظه‌ای

می‌دهند که هرچند کارگران صنعتی شاید در غرب کاهش یافته باشند، این امر در مورد مناطق جنوب جهانی صدق نمی‌کند. نکته دوم این که پیتر هال، دیوید ساسکیس و دیگران گونه‌های متفاوتی از سرمایه‌داری با اقتصادهای بازار آزاد را که در آن‌ها بازار عنصر اصلی تعامل و مناسبات است، در برابر اقتصادهای بازاری هماهنگ‌شده، متمایز کرده‌اند. پژوهش‌های اخیر به نسخه‌های متفاوت گونه‌های سرمایه‌داری در دومین دگرگونی بزرگ و بحران آن در دوره کساد بزرگ پرداخته‌اند. نارضایتی بسته به ویژگی‌های خاص و زمان‌بندی و شدت بحران مالی و واکنش‌های سیاسی به آن، شکل‌های متفاوتی به خود می‌گیرد. در مناطق مرکز و در پیرامون، آنچه بورلی سیلور گونه پولانیایی پیکارهای طبقاتی در دفاع از حقوق کهن نامیده است، در آمیزه‌های مختلفی، با جنبش‌های اجتماعی رو به پیش مارکس‌گونه‌ای تعامل می‌کنند که نظام‌های موجود تولید را به چالش می‌کشند.

نولیبرال، در کنار بحث درباره جریان وسیع پی‌آیندی و جانشینی صورت‌بندی‌های جامعه، فرایندهای چرخه‌ای میان‌مدت در تطور سرمایه‌داری را نیز باید لحاظ کرد. کارل پولانی در اثر مهم خود، دگرگونی بزرگ، در تکوین سرمایه‌داری جنبشی مضاعف بین حمایت اجتماعی و بازار آزاد را شناسایی کرد. سرمایه‌داری نولیبرال، به عنوان دومین دگرگونی بزرگ، مبتنی بر ایدئولوژی سلطه بی‌حد بازار بر جامعه، در برابر سلطه جامعه بر بازار است.

با وجود این، گرایش‌های مشترک در جنبش‌ها و ضدجنبش‌های پولانی در گونه‌های متفاوتی از سرمایه‌داری حک شده‌اند که در دوره‌های تاریخی یکسانی هم‌زیستی دارند. پیش از همه، همان‌طور که رویکرد نظام جهانی اشاره کرده است، سرمایه‌داری در مناطق مرکز و نیمه‌پیرامون و پیرامون شکل‌های گوناگونی به خود می‌گیرد. مطالعات جنبش کارگری تمایل به تعمیم گرایش‌های خاص ژئوپلیتیک به سطح جهانی را نقد می‌کنند و نشان

متفاوت در تکوین سرمایه‌داری حرف می‌زدند، به‌درستی توجهات را به عوامل ساختاری تضاد جلب کردند، در عین حال، بر اهمیت فرایندهای هویت‌یابی دست گذاشتند. از این جهت، آن‌ها علیه تفسیر ساختارگرایانه از مارکسیسم استدلال کردند که رویکردهای نومارکسیستی و پسامارکسیستی به غلبه بر آن کمک کردند، هرچند بدون سرمایه‌گذاری چندانی روی پژوهش دربارهٔ تکوین خاص منابع تشکیلاتی و آرمانی که تغییر جهت از ساختارها به کنش را توضیح می‌دهد.

در این زمینه، برخی از عناصری که رویکردهای جنبش‌های اجتماعی جدید به آن‌ها اشاره کرده‌اند همچنان برای فهم تضادهای معاصر مناسب دارند. برای نمونه، اهمیت کنترل دانش در برابر افول مالکیت مادی وسایل تولید یا نفی برداشتی سلسله‌مراتبی از امر عمومی در دولت‌های رفاه به نفع برداشتی از امور مشترک، همچنان در بسیج سیاسی امروز مهمند. اتفاقی نیست که تحلیل‌های مارکسیستی اخیر از جنبش‌های اجتماعی در دوران نولیبرال، مثل تحلیل کالین بارکر، به طور گسترده به ملوچی و تورن ارجاع می‌دهند، به‌ویژه وقتی بر اهمیت دانش برای گفتارهای مقاومت مبتنی بر بازشناسی نیازهای رادیکال و غلبه بر عقل سلیم مسلط تأکید می‌کنند. همچنین پژوهش دربارهٔ موج‌های بلند سیاست منازعه‌آمیز، نقش انباشت منابع نمادین و مادی مقاومت در برابر سرمایه‌داری و ادغام ترفندهای خاص اعتراض و تثبیت مجاری نهادی و همچنین

اتحادها و شبکه‌ها را پررنگ می‌کند.

همان‌طور که مطالعات اخیر نشان می‌دهند، تحولات بزنگاهی اقتصادی و همچنین تحولات سیاسی بحران، شکل‌ها و شدت آن، آثار مرتبطی بر شکل‌ها و شدت منازعه داشته‌اند. تحلیل‌های تطبیقی جنبش‌های اجتماعی در پیرامون اروپا فرضیه‌های مقبول در جامعه‌شناسی کار و مطالعات جنبش‌های اجتماعی را به چالش می‌کشند؛ فرضیاتی مبنی بر این که جنبش‌های مترقی در دوره‌های وفور اقتصادی رخ می‌دهند - یعنی وقتی کارگران به لحاظ ساختاری قدرتمندند و رشد اقتصادی دلالت دارد بر حاشیه سود بیش‌تر برای سرمایه‌گذاری در مرزها و مالیات‌های افزایش‌یافته در جهت تأمین هزینه‌های رفاهی. چنین تحلیل‌هایی نشان داده‌اند که این جنبش‌ها در مناطقی رخ می‌دهند که بحران در آن‌جا قوی‌تر بوده است - به‌طور خاص در کشورهایی مثل ایسلند، یونان و اسپانیا - و سطوح بالاتری از فعالیت را با ترفندهای جدیدی برای کنش و شکل‌ها و دعاوی سازمانی را پدید آوردند و حتی قادر بودند به موفقیت سیاسی برسند. با وجود این، تأمل دربارهٔ چالش‌های متفاوت کنشگران منازعه‌جو در زمانه‌های وفور در مقابل زمانه‌های بحران همچنان اهمیت و مناسبیت دارد. همان‌طور که برخی پژوهش‌ها دربارهٔ کنشگری کارگری اشاره کرده‌اند، در واقع می‌توان از راه ساخت منابع همبستگی در جریان اعتراض‌ها بر بحران غلبه کرد. اعتصاب‌های طولانی یا تسخیر کارخانه‌ها، همچون اردو زدن در میادین یا اعتصاب بیکاران که مشخصه اعتراضات

ضد ریاضتی بود، به منزله واکنشی به بحران تحلیل می‌شوند که بعدها می‌تواند ایده‌ها و کردوکارهای مبتکرانه‌ای بیافریند. در «بحران‌های ارگانیک» گرامشی، به معنای بحران‌های هژمونی طبقه حاکم در شرایط سیاسی و اجتماعی خاص، مبارزه‌جویی محلی می‌تواند به جنبش اجتماعی وسیع‌تری بپیوندد.

◀ اشارات پایانی

در پایان، نگرش ساختارگرایانه به طبقات معمولاً نادیده می‌گیرند که فرصت‌های سیاسی چگونه تأثیرات اجتماعی-اقتصادی را وساطت می‌کنند و همچنین غافل از فرایندهای بسیج منابع که مطالعات جنبش‌های اجتماعی عمدتاً بر آن تمرکز کرده‌اند. پیوند زدن مطالعات جنبش‌های اجتماعی با اقتصاد سیاسی (انتقادی) برای درک تنوع و شدت و زمان‌بندی جنبش‌های اجتماعی‌ای حیاتی است که در مناطق متمایز جهان با زمان‌مندی‌های متفاوتی در برابر بحران سرمایه‌داری نولیبرال بسیج شده‌اند. برای انجام این کار، نظریه جنبش‌های اجتماعی باید بیش‌تر با تحلیل‌های انتقادی تحولات سرمایه‌داری درگیر شود که فرایندهای کنونی انباشت و استثمار را بررسی می‌کنند. هم‌زمان، تحلیل تحولات ساختاری سرمایه‌داری می‌تواند از نظریه جنبش‌های اجتماعی نفع ببرد: این نظریه توجهات را به بسیج نارضایتی‌ها جلب می‌کند. ■

۱. Ni Una Menos یک جنبش فمینیستی توده‌ای در آرژانتین. (م)

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Donatella della Porta <donatella.dellaporta@sns.it>

تمجید از مارکسیست شهیر آفریقا، سمیر امین

ویشواس ستگار، دانشگاه ویتواتر سراند آفریقای جنوبی و عضو کمیته‌های پژوهشی اقتصاد و جامعه (RC02) و جنبش‌های کارگری (RC44) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

سمیر امین در برلین، ۲۰۱۶. فلیکر. حق انتشار محفوظ است.



یکی از مؤسسان «شورای توسعه پژوهش علوم اجتماعی آفریقا» در سال ۱۹۷۳ بود و به عنوان دبیر اجرایی مؤسس در این شورا فعالیت داشت. این نهاد حداقل بر سه نسل از دانشمندان علوم اجتماعی تأثیر شگرفی داشته است و نقش آن در پیشبرد جامعه علوم اجتماعی آفریقا حیاتی بوده است.

امین در مقام یک مارکسیست هرگز دربند راست‌کشی نبود. رویکرد وی به مارکس، آموختن از او بود؛ مارکس نقطه شروع بود ولی روش مارکسیستی مستلزم ارائه «پاسخ‌های مارکسیستی به چالش‌های کنونی» بود و لازمه آن نوآوری مفهومی در نظریه سرمایه مارکس و ماتریالیسم تاریخی بود. از این حیث، رویکرد امین نسبت به سرمایه‌داری با تعریفی انتزاعی همراه نبود که برای رابطه سرمایه-کار مزیتی قائل می‌شود. برای امین چنین مواجهه‌ای به اقتصادگرایی و نگاه «مرحله‌باورانه» به تکامل کشورهای پیرامونی منتهی می‌شود، به این معنی که «کشورهای پیرامونی عقب‌افتاده» باید خود را به مراکز پیشرفته برسانند. در عوض، او باور داشت که مهم است که به سرمایه‌داری همچون نظامی جهانی، به منزله واحد اصلی تحلیل و در بالاترین سطح انتزاع نگاه شود. این امر مستلزم برداشت‌های تاریخی از سرمایه‌داری، تحلیل انضمامی امپریالیسم معاصر و تحلیل‌های هم‌آیندی بود و باعث شد تا امین در باب مفهوم ارزش مارکس دست به نوآوری بزند و و فراتر این که، آن را درون سرمایه‌داری جهانی ببیند. او برداشتی از رانت امپریالیستی، توسعه نابرابر و قطبی‌گرایی جهانی را به عنوان ویژگی‌های ذاتی نظام

سمیر امین در روز ۱۲ اگوست ۲۰۱۸ از دنیا رفت. تاریخ روشنفکری آفریقا در قرن بیستم بدون تصدیق تأثیرات او کامل نخواهد بود. سیر فکری او مقارن با لحظات مهمی در شکل‌گیری آفریقای مدرن بود: (الف) ظهور ناسیونالیسم عربی؛ (ب) چرخش به چپ آفریقای پسا استعماری از جمله ظهور سوسیالیسم علمی و سوسیالیسم آفریقایی؛ (ج) سلطه نو استعماری به واسطه وابستگی؛ (د) شکست پان‌آفریقاگرایی در بستر تعدیل ساختاری و «جنگ سرد»؛ (ه) تکوین آفریقای جهانی‌شده. امین در این هنگامه‌ها زندگی کرد، آن‌ها را مطالعه نمود و در آن‌ها مشارکت فکری داشت.

امین بر اساس برنامه پژوهشی‌اش در ادامه رساله دکتری خود (۱۹۵۷) درباره عقب‌ماندگی و سازوکارهای آن، به عنوان یک مارکسیست مستقل می‌نوشت. این کار او بعدتر با عنوان انباشت در مقیاس جهانی: نقدی بر نظریه عقب‌ماندگی (۱۹۷۴) منتشر شد. امین روشنفکری عصیان‌گر بود و هیچ‌گاه خود را به مرزبندی‌های رشته‌ها محدود نمی‌دید. وی در نظریه مارکسیستی، تحلیلی نظام‌های جهانی، نظریه توسعه، تحلیل‌های هم‌آیندی (conjunctural analyses) از جغرافیای سیاسی جهان و طرح‌های راهبردی، مشارکت‌های پیشگامانه‌ای داشت و به صورت مستمر از منظر سوسیالیسم به موضوع می‌پراخت. جامعه‌شناسی نیز از مشارکت‌های امین منتفع شده است؛ مشارکت‌هایی که در عین حال در اقتصاد، روابط بین‌الملل، نظریه پسا استعماری، مطالعات توسعه و سایر انواع رشته‌ها نیز متمرثر بوده است. در بستر آفریقا، امین

سرمایه‌داری جهانی پروراند. مرحله جهانی انحصار سرمایه‌داری با پنج انحصار تسلیحات کشتار جمعی، فناوری، جریان‌های مالی، منابع زیرزمینی و ارتباطات در نظریه امپریالیسم او محوری است. از این منظر، «رسیدن» کشورهای حاشیه‌ای [به مرکز] وهم بود.

زمانی که دانشگاه‌ها هم در شمال جهانی و هم در جنوب جهانی، با چالش‌های استعمارزدایی دست و پنجه نرم می‌کنند، سهم سمیر امین در ارائه مارکسیسم غیراروپامحور حیاتی و پیشگامانه است. او همچنین مینا و پلی برای گفتگوی افرادی ارائه می‌کند که در شورشان برای استعمارزدایی مشتاقند تمام مارکسیسم را به منزله افکار اروپامحور نفی کنند. امین اروپامحوری مارکس، تاریخ‌شناسی سرمایه‌داری و تجدد غربی را به چالش کشید. او این کار را با نوآوری در مفهوم «شیوه تولید خراج‌گذارانه» (tributary mode of production) انجام داد و این مقوله را در یک توالی تاریخی قرار داد که نشان می‌داد اروپا چگونه ناحیه پیرامونی تمدن پیشا سرمایه‌داری بود. اروپا دیرتر به تمدن رسیده بود و به سبب این گذار چندگونه از فئودالیسم به سرمایه‌داری که تمرکز مازاد را مختل می‌کرد، توانست در مسیری که اکنون قرار دارد توسعه یابد. سبب توسعه اروپا استثنایی بودن و نبوغ سفیدپوستان نبود. چندین پیشامد تاریخی از قرن شانزدهم در بازسازی نظام جهانی نقش داشتند. امین همچنین با دفاع از محوریت اتحاد میان کارگر و دهقان، اروپامحورگرایی و همراهی‌اش با اقتصادگرایی را به چالش کشید. سیاست و تحلیل طبقاتی مارکسیستی نباید عاملیت سیاسی را به طبقه کارگر صنعتی تقلیل دهد. به علاوه، آینده‌نگری و پیش‌بینی امین از امپراطوری هرج و مرج (۱۹۹۲) اهمیت استعمارزدایی را بیش از پیش نشان می‌دهد؛ در امپراطوری هرج و مرج هیچ چیز جلودار بازتولید و توسعه بازارهای سرمایه‌داری بلوک تحت هدایت ایالات متحده در ژاپن و اروپا نیست.

برداشت راهبردی سمیر امین از قطع پیوند (delinking) که ربطی به سیاست‌های خودکفایی نداشت، مبنایی برای پروژه‌های ملی-مردمی کشورها و منطقه‌ها ارائه می‌دهد تا پروژه‌ای حاکمیتی فراهم کند که با الزامات استعمارزدایی شکل گرفته است. بنابراین، مسئله اصلی برای امین کنترل رابطه میان کشورهای پیرامونی و سرمایه‌داری جهانی بود. امین از تعدیل بر اساس شرایط مراکز و انحصارهای جهانی حمایت نمی‌کرد. پس از نظر او مثلاً آزادسازی کنترل تبادلات، بانکداری خصوصی و کشاورزی جهانی‌شده، همگی علیه توسعه ملی بودند.

قطع پیوند اساساً به پروژه ملی مربوط می‌شود که از سه گرایش شکل گرفته است: دولت‌گرایانه، سرمایه‌دارانه و سوسیالیستی. امین این گرایش‌ها را با اتحاد طبقاتی (و در مورد کشور پیرامونی با اتحاد میان کارگر و دهقان) مولد این پروژه، به تصویر کشید. هر کدام از این تمایلات با یکدیگر تضارب و تعارض و منازعه دارند و یک‌دیگر را نفی می‌کنند تا در نهایت مسیر پروژه ملی-مردمی شکل بگیرد. امین از چشم‌انداز تکاملی‌اش به قطع پیوند، صریحاً چندین شرط لازم برای قطع پیوند را بیرون کشید.

نخست، پروژه‌ای ملی لازم است که به نیازهای مردم اولویت دهد.

این پروژه نباید با رابطه با سرمایه‌داری جهانی کنار بیاید. یک مثال مهم در این مورد حاکمیت غذایی است. امین از چشم‌انداز اصلاحات ارضی از نظر سیاسی و فکری دفاع می‌کند که در آن کنترل نظام غذایی با دهقانان، کشاورزان خرد و مصرف‌کنندگان است. «جنبش جهانی دهقانان» (La Via Campesina) بزرگترین جنبش دهقانی جهان با بیش از ۲۰۰ میلیون عضو، در پاسخ به خلع ید مربوط به انحصار جهانی نظام غذایی، از سال ۱۹۹۶ جلودار پیشبرد حاکمیت غذایی بوده است. امین از حاکمیت غذایی به عنوان بخش حیاتی رویکرد راهبردی قطع پیوند استقبال کرد. چنین جایگاهی در نحوه تفکر ما نسبت به کربن‌زدایی در یک جهان در حال گرم شدن حیاتی است.

دوم، قطع پیوند باید بُعدی منطقه‌ای یا زیرمنطقه‌ای داشته باشد. به نظر امین هم‌زمان که کشور محل محوری قطع پیوند است، این امر باید در بستری اتفاق بیفتد که بلوک‌های بزرگ اقتصادی و سیاسی روابط خود را ایجاد کرده باشند، مثلاً در جنوب آفریقا یا غیر آفریقا، یا حتی در مقیاس کل آفریقا. این هماهنگ‌سازی منطقه‌ای، به معنی ایجاد قدرت درونی لازم برای کنترل روابط با سرمایه‌داری جهانی است. این بدان معنی است که قطع پیوند همچنین نوع دیگری از جهانی‌سازی است که از پایین شکل می‌گیرد و نه از سوی طبقه‌های حاکم و انحصارهای جهانی و نیروهای سه‌گانه تحت رهبری ایالات متحده.

سوم، قطع پیوند همچنین به معنای تمرکززدایی قدرت در نظام جهانی نیز بود. یکی از مفاهیم قطع پیوند که در تحقق آن نقش کلیدی دارد، تصور جهانی چندکانونی است. درچنین مفهومی قدرت به واسطه بین‌الملل‌گرایی بازتوزیع شده است. در زمان امین، بین سال‌های ۱۹۵۵ و ۱۹۷۵، نقش جنبش عدم تعهد در تحقق این جهان چندکانونی تعیین‌کننده بود. البته امین در سال‌های پایانی زندگی‌اش، بعد از شکست و از هم پاشیدن هم‌بستگی «جهان سوم»، به دنبال جلب حمایت برای ایجاد «بین‌الملل خلق و کارگر پنجم» بود. امین شروع به نقد کاستی‌های «مجمع اجتماعی جهانی» کرد و به دنبال مستمسک جدیدی برای هم‌بستگی بین‌المللی بود که مبتنی بر ارزیابی نقادانه از بین‌المللی‌گرایی تاریخی باشد. نظر به ظهور تهدید راست سیاسی در جهان و وخیم‌تر شدن بحران سیستمی سرمایه‌داری جهانی، از جمله بحران اقلیمی، پیشنهاد او در حال حاضر میان گروه‌های مختلف به طور جدی به بحث گذاشته می‌شود.

افرادی در میان ما که در بستر آفریقا سمیر امین را می‌شناختند و با اندیشه‌های او به گفت‌وگوی جهانی فکر می‌کردند، با از دست دادن او عمیقاً متأثر شده‌اند. عیسی شیوجی، اندیشمند شاخص علوم اجتماعی در آفریقا این حقیقت را چنین بیان می‌کند: «یک باثوباب به خاک افتاد».^۱

۱. باثوباب نوعی درخت تنومند و بلند قامت در سرزمین‌های آفریقایی است (م).

< ایمانوئل والرشتاین: جامعه‌شناس و روشنفکر برجسته

ساری حنفی، دانشگاه آمریکایی بیروت لبنان و رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی (۲۰۲۲-۲۰۱۸) و استفان دوفوا، دانشگاه نانتر پاریس و مؤسسه دانشگاهی فرانسه و عضو کمیته پژوهشی تاریخ و جامعه‌شناسی (RC08) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

ایمانوئل والرشتاین در دانشگاه اروپایی
سن پترزبورگ، ۲۰۰۸. عکس از الکسی
کوپر اینوف / Creative Commons



که تحلیل نظام‌های جهانی را برای تغییر نظریه غالب مدرنیزاسیون ارائه می‌دهد - که امروز به همان اندازه مجاب‌کننده است که در دهه ۷۰ میلادی بود، یعنی آن زمان که نوشتن را آغاز کرده بود. وی با بحث درباره این که عرصه اقتصادی و سیاسی و اجتماعی - فرهنگی عرصه خودمختار کنش اجتماعی نیستند و با فراخواندن همه تحلیل‌ها به تاریخی و سیستمی بودن همزمان، جامعه‌شناسی را

طی چند ماه گذشته رویدادهای زیادی اجتماع جامعه‌شناسانه‌مان را دچار مصیبت کرده است. سه جامعه‌شناس بلندآوازه از دنیا رفته‌اند: ایمانوئل والرشتاین و آنیبال کیخان و اریک اولین‌رایت. اما انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی به ویژه مدیون والرشتاین است که بین سال‌های ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۸ ریاستش را برعهده داشته است. او نویسنده شاهکار چهارجلدی مشهور نظام جهانی مدرن است، کتابی

<<

«فرهنگ جامعه‌شناسی» سنتی، اروپامحوری بود و او مفصلاً از کار جامعه‌شناس مصری و فرانسوی، انور عبدالمالک نقل قول آورد.^۲

والرشتاین در اوایل سال ۱۹۷۱، با توجه به این که تقسیمات رشته‌ای وضع شده در اواخر سده نوزدهم «دیگر به کار اهداف اکتشافی نمی‌آمد»^۳، خواستار اتحاد دوباره علوم اجتماعی با علوم انسانی و تاریخ شد. وی برای بازآفرینی این رشته‌ها کوشید؛ چنان که در کتاب پایان جهان آن گونه که آن را می‌شناسیم: علوم اجتماعی قرن بیست و یکم آورده است، با قبول این که «عقلانیت مستلزم انتخاب سیاستی اخلاقی است و این که نقش طبقه روشنفکر پرتو انداختن بر انتخاب‌هایی تاریخی است که مشترکاً داریم»، او معتقد است که عالمان علوم اجتماعی بدون این «عقلانیت ذاتی» از جامعه منفک خواهند شد. وی در واپسین اظهار نظر خود در اول ژوئیه ۲۰۱۹ ما را به متعهد بودن ترغیب کرد: «ممکن است جهان بیش از این به قهقرا برود. شاید هم نرود. قبلاً اشاره کرده‌ام که فکر می‌کنم مبارزه اساسی، مبارزه طبقاتی است... آنهایی که در آینده در قید حیات خواهند بود، کاری که می‌توانند بکنند این است که با خودشان مبارزه کنند که شاید این تغییر تغییری واقعی باشد».

والرشتاین به بحران نهایی سرمایه‌داری باور داشت، با این همه، این روشنفکر برجسته بسیار پیش از آن که جهانی بهتر ممکن شود، ما را ترک کرد. ■

۱. عنوان این کتاب در فارسی توسط احمد نادری «علوم اجتماعی نیندیشدنی» ترجمه شده است. این کتاب در سال ۱۳۹۵ با ترجمه احمد نادری از سوی انتشارات ترجمان منتشر شده است. (م)

2. Wallerstein, I. (January 1999) "The Heritage of Sociology, the Promise of Social Science." *Current Sociology* 47(1): 1-37.

3. Wallerstein I. (November 1971) "There is No Such Thing as Sociology." *The American Sociologist* 6(4): 328.

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Sari Hanafi <sh41@aub.edu.lb>

Stéphane Dufoix <stephane.dufoix@wanadoo.fr>

مجدداً حول محورهای تاریخ تطبیقی و اقتصاد سیاسی و نظریه‌های سرمایه‌داری قرار داد و بنیان جامعه‌شناسی ضد استعماری و پسا استعماری را گذاشت.

سهم بزرگ سازمانی او «گشودن» فضای انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی با برقراری ارتباط مستقیم با اعضایش بود که با آغاز سنت نامه‌های ریاست به اعضا و از طریق سازماندهی کنفرانس‌های منطقه‌ای انجام می‌شد و نسل‌های جدیدی از جامعه‌شناسان را پروراند که بعدها پیشگامان جامعه‌شناسی ملی کشورهای خود و انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی شدند.

کتاب والرشتاین که به زبان‌های زیادی ترجمه شده است، گواهی بر تأثیر او در سراسر جهان است. در جهان عرب پنج کتاب او و بسیاری از مقالاتش ترجمه شده است و دوستی‌اش با سمیر امین، نظریه‌پرداز وابستگی، وی را به یکی از قهرمانان جهان عرب تبدیل کرد. تحلیل این موقعیت پیچیده است. در نگاه اول، در کتاب مهمی مانند علوم اجتماعی نسجیده^۱ (۱۹۹۱) یا گزارش کمیسیون گلبنکیان درباره بازسازی علوم اجتماعی که او ریاستش را بر عهده داشت (۱۹۹۶)، به شمار اندکی از عالمان علوم اجتماعی غیرغربی ارجاع داده است (سمیر امین در اولی و انگلبرت مونگ در دومی). با وجود این، نگاهی دقیق‌تر نشان می‌دهد که «مرکز فرناند برودل» که او مدیریتش را در دانشگاه بیرمنگام بر عهده داشت جایی بود که تعداد زیادی از دانشمندان علوم اجتماعی آمریکای لاتین از گروه مدرنیته/استعمارگری (مانند آنیبال کیخانو و انریکه داسل و والتر مینولو و ریمون گراسفولگ) طی دهه ۹۰ میلادی مأمن یا دست‌کم جایی برای ارائه تحلیل‌هایشان یافتند. به علاوه، در سخنرانی ریاستش بر چهاردهمین کنگره جهانی جامعه‌شناسی در مونترال در سال ۱۹۹۸، دومین مسئله (از شش مسئله‌اش) با

< ایمانوئل والرشتاین:

انسجام بخشی جدید به جامعه شناسی

فرانک ولتز، دانشگاه اینسبورگ اتریش و عضو کمیته تحقیقاتی تاریخ جامعه شناسی (RC08) و نظریه جامعه شناختی (RC16) انجمن بین المللی جامعه شناسی و آناند کومار عضو ارشد موزه و کتابخانه نهرو دهلی نو هند

«او به این ضرورت تقدم داد که نه صرفاً
به عنوان پژوهشگر بلکه به عنوان معلم
جامعه شناسی، جامعه شناسان متعهدی باشیم»

فردریک واندنبرگ و استفان فوج، با تأمل بر کنگره جهانی انجمن بین المللی جامعه شناسی در سال ۲۰۱۸ در مجله کانادایی جامعه شناسی تأکید کردند که «جامعه شناسی از بین رفته است». به نظر آنها یک رشته جزء جزء شده، هسته و هویت خود را از دست داده است. یکی از قوی ترین عقاید علیه چندپارگی و تخصصی شدن جامعه شناسی در جهان از آن ایمانوئل والرشتاین بود. مرگ او در ۳۱ اوت ۲۰۱۹، در سن ۸۸ سالگی، ضایعه ای بزرگ برای علوم اجتماعی به وجود آورد. بار مسئولیتی که اکنون روی دوش ما - اجتماع جهانی جامعه شناسان - افتاده بسیار سنگین است، اما خوشبختانه میراث علمی ای هم که برایمان گذاشته بسیار وزین است. از آنجایی که از اواخر دهه ۷۰ میلادی (زمانی که آناند کومار در بیرمنگهام تحت راهنمایی والرشتاین درس می خواند) از خلال مجموعه متوالی جلسات (در سال ۱۹۹۹ مشترکاً مصاحبه ای ویدیویی با او در پاریس داشتیم)^۱ از ایده های اصلی ایمانوئل والرشتاین الهام گرفته ایم، می کوشیم برخی از ایده های او را ارائه دهیم که فکر می کنیم بیشترین ربط را با جامعه شناسی معاصر دارد.

اول، در مورد واحد تحلیل: در حالی که در آستانه سده جدید، جامعه شناسی بین المللی بر سر «ملی گرایی روش شناختی» این رشته مناقشه می کرد (به عنوان مثال ابیک و د. چرنیلو)، والرشتاین واحد تحلیل علوم اجتماعی را در دهه ۶۰ جایگزین کرده بود. او آن زمان به این نتیجه رسید که آفریقای غربی پس از استعمار را می توان نه به منزله جوامع ملی، بلکه فقط به منزله بخشی از نظام جهانی تاریخی مطالعه کرد - و این نقطه عزیمتش برای تألیف کتاب چهار جلدی نظام جهانی مدرن^۲ بود. دوم، در نظر گرفتن روش (معرفت شناسی) ما در درک امر اجتماعی: دعوت زودهنگام والرشتاین به علوم اجتماعی رابطه ای (relational) تبدیل به مسئله ای مهم و نویدبخش برای علوم اجتماعی شد. والرشتاین در دهه ۹۰ با استناد به علم پیچیدگی (science of complexity) ایلیا پریگوتزین، این بحث را آغاز کرد که علوم طبیعی و علوم انسانی با جایگزین شدن نگاه جدید مطالعات پیچیدگی نسبت به جهان تاریخی بی ثباتی و تطور و نوسان به جای جهان بینی نیوتونی تکرار و ثبات و تعادل، زمین مشترک تازه ای در علوم اجتماعی می یابند (و جامعه شناسی را دوباره در مرکزیت قرار می دهد). طبق این دیدگاه تعین تعادل عمومی در علم اقتصاد

نئوکلاسیک اشتباه است. همچنین عمل دیرینه ما در تفکیک امر اقتصادی (برای علم اقتصاد) و امر سیاسی (برای علوم سیاسی) اشتباه و امر جامعه شناختی (برای جامعه شناسی و علوم انسانی) اشتباه است. تحلیل یک پدیده باید الزاماً ترکیب رابطه ای آن با پدیده های دیگر را در نظر بگیرد. به عنوان مثال، قومیت را نمی توان فقط میراث فرهنگی رسیده از گذشته تلقی کرد، بلکه همزمان باید هم شیوه ای استراتژیک ملاحظه شود که برای سازماندهی اقشار پایین (از لحاظ اقتصادی) از بالا به جامعه تحمیل شده است و هم شیوه مقاومت پایین به بالا (از لحاظ سیاسی)^۳. سوم، انگیزه پنهان در پافشاری ایمانوئل والرشتاین روی پیش فرض های معرفت شناختی و هستی شناختی جامعه شناسی، تعهدش به تقویت انسجام و اثربخشی رشته مان بود. او قبلاً در دهه ۹۰ میلادی در مقام رئیس انجمن بین المللی جامعه شناسی، از تقسیم مداوم جامعه شناسی به بخش های روز به روز کوچکتر انتقاد کرده بود، موضوعی که فقط با بازاندیشی در منابع فکری مشترک جامعه شناسی می توان به آن غلبه کرد.

دست آخر، او به این ضرورت تقدم داد که نه صرفاً به عنوان پژوهشگر بلکه همچنین به عنوان معلم جامعه شناسی، جامعه شناسان متعهدی باشیم. او در جایگاه «روشنفکر ارگانیک» با مشارکت پیگیرانه در جنبش های عدالت و توازن این کار را انجام داد - از اعتراضات ضد جنگ دهه ۶۰ میلادی گرفته تا مقاومت ضد آپارتاید دهه ۷۰ تا ۸۰ میلادی و گردهم آیی های مجمع اجتماعی جهانی از آفریقا تا آمریکای لاتین. سخن کوتاه آن که، ایمانوئل والرشتاین در مقام استادی بزرگ در خاطره ها خواهد ماند که نه فقط در دهه ۶۰ میلادی با محدودیت های «جامعه شناسی غربی» مقابله کرد بلکه در نیمه دیگر قرن نیز با خلق مجموعه ای از مفاهیم و نظریات و روش های تازه (رویکرد نظام جهانی) به جامعه شناسی جانی دوباره بخشید تا پویایی های جامعه انسانی - به ویژه بین «سده کش دار شانزدهم» تا سده سرکش بیستم - بهتر درک شود. ■

۱. ویدیوی مصاحبه آناند کومار و فرانک ولز با ایمانوئل والرشتاین (۱۹۹۹) را در اینجا ببینید:

<https://www.youtube.com/playlist?list=PL49D592A64200367F>

۲. این کتاب با ترجمه سنا الدین سراجی (۱۳۹۶) توسط پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات به فارسی منتشر شده است. (م)

3. Kumar, A. and Welz, F (2001) "Culture in the World-System. An interview with Immanuel Wallerstein. *Social Identities. Journal for the Study of Race, Nation and Culture* 7(2): 221-231..

نامه های پتان را به این نشانی ها بفرستید:

Anand Kumar <anandkumarl@hotmail.com>

Frank Welz <frank.welz@uibk.ac.at>

< کاروان مهاجرتی

راهبرد جابه‌جایی در آمریکای مرکزی

ورونیکا مونتس، کالج برین مار ایالات متحده آمریکا

مهاجران در استادیوم جیزز مارتینز در مکزیکو
سیتی. صاحب امتیاز عکس: ورونیکا مونتس.



عبور مردمان آمریکای مرکزی از مکزیک پدیده جدیدی نیست، چرا کاروان مهاجرتی توجه چشم‌گیری را هم در سطح ملی و هم بین‌المللی به خود جلب کرد؟

سازمان‌های حقوق بشری اظهار کرده‌اند که در مکزیک آدم‌ربایی جمعی به یک نظام اخاذی دائمی و گسترده علیه مهاجران تبدیل شده است. ماریا دلورس در کتابش با عنوان *Violencias y migraciones centroamericanas en México* می‌گوید که مهاجران در امتداد مسیر مرزهای جنوبی و شمالی مکزیک در بازارهای جنسی و جنایی استثمار می‌شوند. در این بستر، رؤیت‌پذیری هزاران مهاجر آمریکای مرکزی راهبردی برای جابه‌جایی بود که به ایشان اجازه می‌داد تا از سرزمین مکزیک به صورت امن، سریع و از لحاظ اقتصادی ممکن، به مرز ایالات متحده و مکزیک برسند. بنابراین، هرچند تشکیل یک کاروان به عنوان راهبردی برای گذر از سرزمین مکزیک ابتکار تازه‌ای نبود، این بار ترکیبی از عوامل آن را متفاوت می‌ساخت. نخست این‌که، انبوهی از افراد ناهمگون - خانواده‌های جوان، مادران مجرد به همراه کودکان، مردان جوان مجرد، کودکان بدون همراه، افرادی از جامعه دگرباشان و تعداد انبوهی از سالمندان و معلولان - بودند که به سرعت به کاروان پیوستند. عامل دیگر، چابکی سازمان‌دهی بود. عامل سوم، عزم هزاران نفر از اهالی آمریکای مرکزی برای سفر در جاده‌های اصلی بود که حق خود برای عبور آزاد و ایمن از این سرزمین را طلب می‌کردند.

در بعدازظهری بهاری در ماه می ۲۰۱۹ لوسیا و هکتور را بار دیگر دیدم. در طول شش ماه، این سومین باری بود که آن‌ها را می‌دیدم. این بار در شهر مرزی تیخوانا در مرز ایالات متحده و مکزیک بودند. لوسیا و هکتور میان هزاران مهاجر آمریکای مرکزی بودند که در اکتبر و نوامبر ۲۰۱۸ بخشی از به اصطلاح «کاروان مهاجران آمریکای مرکزی» از قلمروی مکزیک گذر کردند. این مهاجران از این کاروان به عنوان راهبرد جابه‌جایی برای رسیدن به مرز ایالات متحده و مکزیک استفاده کردند. نخستین باری که لوسیا و هکتور را دیدم در ۵ نوامبر ۲۰۱۸ در مکزیکوسیتی بود که آمده بودم تا از استادیومی دیدن کنم که به عنوان پناهگاه هزاران تنی استفاده می‌شد که در سه نوامبر به این شهر رسیده بودند.

اولین کاروان (در مجموع چهار کاروان در سال ۲۰۱۹ بود) در ۱۲ اکتبر از شهر سان پدرو سولای کشور هنداروس حرکت خود را آغاز کرد و در ۱۲ نوامبر به تیخوانای مکزیک رسید. عبور مهاجران آمریکای مرکزی از سرزمین مکزیک در تلاش برای رسیدن به ایالات متحده چیز جدیدی نیست. به گفته مارتا سانچز سولر، هماهنگ‌کننده «جنبش مهاجرتی آمریکای میانه» (Mesoamerican Migrant Movement)، روزانه حدود ۸۰۰ الی ۱۰۰۰ مهاجر از آمریکای مرکزی وارد مکزیک می‌شوند. برای مثال تخمین زده می‌شود که در سال ۲۰۱۴ حدود ۳۹۲ هزار مهاجر از آمریکای مرکزی از سرزمین مکزیک عبور کرده بودند و این رقم در سال ۲۰۱۵ با اندکی کاهش به ۳۷۷ هزار نفر رسیده بود. اگر

تلاش برای مطلع نگه داشتن مهاجران نسبت به حقوق و انتخاب‌هایشان. صاحب امتیاز عکس: ورونیکا مونتس.



شغل ساختمانی در آن شهر.

کاروان سال ۲۰۱۸ آموزه‌های مختلفی می‌تواند برای ما داشته باشد. نخست این که کاروان به عنوان راهبرد جابه‌جایی، یک دوگانگی را نشان می‌داد؛ دوگانگی رؤیت‌پذیری‌ای که کاروان به عبور هزاران نفر از مردمان آمریکای مرکزی می‌داد که از سرزمین مکزیک رد می‌شدند و رؤیت‌ناپذیری این مهاجران هنگامی که در مرز ایالات متحده و مکزیک گیر می‌افتادند. دوم، هم‌زمان که بسیج جمعی مردم ملحق شده به کاروان، عامل تعیین‌کننده‌ای در کمک به آن‌ها برای رسیدن به مرز بود، این بسیج جمعی امروز با پراکنده‌شدنشان در تیخوانا و سایر شهرهای مرزی در مکزیک در جستجوی نجات خودشان، از میان رفته است. این موضوع اعضای کاروان را در موقعیت‌های بسیار آسیب‌پذیری قرار می‌دهد. سوم، این کاروان بحران مهاجرتی موجود در منطقه آمریکای مرکزی را به جهانیان نشان داد. تخمین زده می‌شود که تعداد مهاجرانی که به مرز ایالات متحده و مکزیک می‌رسند تا پایان سال ۲۰۱۹ ممکن است به یک میلیون نفر برسد. چهارم، دولت مکزیک در نتیجه این بحران مهاجرتی آمریکای مرکزی با مخمصه پیچیده‌ای مواجه است. مرز جنوبی مکزیک برای پذیرش هزاران مهاجر - از آمریکای مرکزی، آفریقا، کوبا، هایتی و سایر مهاجران فراقاره‌ای - که در انتظار ادامه مسیرشان به مرزهای شمال در آن‌جا گیر می‌افتند، زیرساخت لازم را ندارد. در ضمن، جمعیت سکونت‌یافته در پناهگاه‌های مهاجرین در مرز شمالی مکزیک فراتر از ظرفیت پناهگاه‌ها است؛ هزاران مهاجرانی که توانسته‌اند خود را به مرز برسانند و منتظرند تا از مرز ایالات متحده عبور کنند و درخواست پناهندگی بدهند یا در بدترین حالت به صورت غیرقانونی و مخفیانه به این کشور وارد شوند. در آخر این که، امروز هزاران مهاجر آمریکای مرکزی هم در مکزیک و هم ایالات متحده با عدم اطمینان و آسیب‌پذیری مواجهند. این مهاجران در موارد بسیاری نجات پیدا می‌کنند؛ به لطف هم‌دلی، هم‌بستگی و شفقت افراد و سازمان‌های جامعه مدنی که به افرادی مانند لوسیا و هکتور در جستجو برای یک زندگی بهتر کمک می‌کنند و از آن‌ها حمایت می‌کنند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Veronica Montes <vmontes@brynmawr.edu>

این افراد چرا خانه‌هایشان را ترک می‌کردند، زندگی خانواده‌های خود را به خطر می‌انداختند و عازم مرز آمریکا و مکزیک می‌شدند؟ پاسخ این سوال پیچیده است و هر کشور در منطقه آمریکای مرکزی پیشینه تاریخی خود را دارد. در گزارش کمیته بین‌المللی نجات با عنوان «بی‌نظمی هدفمند: شرایط اضطرار ساخت آمریکا و بحران واقعی در آمریکای مرکزی» پیشینه منجر به مهاجرت کشورها روشن‌تر شده است. در گزارش آمده است که پناهجویان سالوادوری که به ایالات متحده آمدند سطوح بالایی از عوامل روانی-اجتماعی استرس‌زا داشتند که در نسل‌ها انباشت شده بود و حاصل دهه‌ها جنگ داخلی، خشونت دولتی، فقر، بلایای طبیعی و در تازه‌ترین مورد، خشونت گسترده و بی‌حساب و کتاب گنگ‌ها است که خانواده‌ها در نسل‌های مختلف از سر گذرانده‌اند. گواتمالا نیز با پیشینه ۳۶ سال جنگ داخلی (از ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۶) قدمتی مشابه دارد؛ با آمار حدود ۲۰۰ هزار کشته که اغلب از تبار بومیان بوده‌اند. نکته تعیین‌کننده برای هنداروس سطح بالای فساد، کودتای سال ۲۰۰۹ و فقر و خشونت افراطی گنگ‌ها بود که باعث شده است تا هزاران هندوراسی از کشور خود فرار کنند. تحت این شرایط، زندگی میلیون‌ها نفر از مردمان آمریکای مرکزی را به طرز غیرقابل تحملی خطرناک و مفلسانه شده است.

اولین گروه حدوداً ۳۰۰ نفره از کاروان در روز یازده نوامبر به تیخوانا رسیدند. بنا بر گزارشی از El Colegio de la Frontera Norte (کالج مرزهای شمالی) یک مؤسسه پژوهشی در تیخوانا، تخمین زده شده بود که حدود شش هزار نفر در مجتمع ورزشی تدارک دیده شده توسط شهرداری اقامت دارند. این مؤسسه در گزارش منتشر شده در ۱۳ دسامبر، برای مهاجران همچنان مانده در تیخوانا پنج سناریوی ممکن طرح کرد: (۱) پناهجویی در ایالات متحده؛ (۲) درخواست وضعیت پناهندگی در مکزیک؛ (۳) ماندن در تیخوانا و یافتن شغل؛ (۴) بازگشتن اختیاری یا اجباری به کشور مبدأ؛ و (۵) عبور مخفیانه از مرز ایالات متحده. من سناریوی ششمی به این فهرست اضافه می‌کنم: رفتن به یک شهر مرزی دیگر در مرز ایالات متحده و مکزیک. انتخاب لوسیا و هکتور این مورد آخر بود. بار دومی که لوسیا و هکتور را دیدم اواخر نوامبر ۲۰۱۸ در تیخوانا بود؛ چند هفته پیش از آن که تیخوانا را برای رینوسا تامائولپاس ترک کنند، سفری ۱۱۱۲ مایلی و به سوی یکی از خطرناک‌ترین شهرهای مرزی در مکزیک، به قول خودشان به امید یافتن یک

< بوفالوی نیویورک:

رویه‌ای خردمندانه برای اسکان مجدد پناهندگان

عایشه گل بالتا اوزگن، مرکز مطالعه قومیت، نژاد و پناهندگی دانشگاه پنسیلوانیا ایالات متحده آمریکا و عضو کمیته پژوهشی جامعه‌شناسی مهاجرت (RC31) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

نمایندگان‌شان برای بررسی هر مورد از ورود پناهندگان به کشور به کرات جلسه دارند. آن‌ها برای تصمیم درباره محل اسکان هر پناهنده عواملی همچون حضور خانواده در ایالات متحده از قبل، موجود بودن مترجم، مسکن، کلاس‌های زبان و خدمات اشتغال را در نظر می‌گیرند. کلان‌شهرهایی مانند نیویورک و لس‌آنجلس مقصد معمول مهاجرین است، ولی محبوبیت شهرهای متوسط و کوچک‌تر برای اسکان پناهندگان به تازگی بیشتر و بیشتر شده است. شهرهای کوچک‌تر ارزان‌ترند، مسکن‌های آماده بیشتری دارند و بسیاری از آن‌ها برای مقاصد اقتصادی، نیاز دارند تا جمعیتشان را افزایش دهند.

شهر بوفالو در ایالت نیویورک یکی از این شهرهای متوسط است که از سال ۲۰۰۶ پناهندگان بیش از پیش در آن استقرار می‌یابند. شهر بوفالو با وجود چالش‌های اولیه در فرآیند اسکان، اکنون نمونه‌ای از رویه خردمندانه است. به علاوه، در حال حاضر پناهندگان نقش مهمی در احیای شهر ایفا می‌کنند.

بوفالو شهری معمولی در منطقه کمربند زنگار (Rust Belt) است؛ منطقه‌ای در غرب میانه و شمال شرقی ایالات متحده که شهره به داشتن صنایع سنگین - به ویژه کارخانه‌های آهن و استیل در قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم است. بخش عمده‌ای از جمعیت در شهرهایی مانند بوفالو، سینسیناتی، کلیولند، دیتون، دیترویت، پیتزبرگ و سنت‌لوییس به دلیل صنعت‌زدایی، جهانی‌شدن اقتصادی و خودکارسازی، شغل خود را از دست دادند و از لحاظ اقتصادی سقوط کرده‌اند. بوفالو با ازدست‌دادن نیمی از جمعیتش از دهه ۵۰ میلادی، طبق تخمین سال ۲۰۱۸ جمعیتی در حدود ۲۵۶ هزار نفر دارد و نرخ فقر در آن بالای ۳۰/۹ درصد است. منطقه آبخازهای بوفالو نیاگارا هشتمین منطقه در کشور از حیث تفکیک نژادی است و نابرابری‌های اقتصادی میان شهر و حومه فاحش است. بوفالو، مشابه بسیاری از دیگر شهرهای منطقه کمربند زنگار، اکنون به لطف مهاجران و پناهندگان در حال بازیابی جمعیتش است. بدون افزایش در جمعیت ساکنان غیربومی بوفالو، نرخ کاهش کل جمعیت در این شهر در سال‌های ۲۰۰۰ الی ۲۰۱۴ به ۴/۷ درصد می‌رسید؛ رقمی که در حال حاضر ۳/۳ درصد است.

از سال ۲۰۰۲، بیش از ۱۵ هزار پناهنده در بوفالو اسکان پیدا کرده‌اند. البته به دلیل مهاجرت ثانویه عدد واقعی پناهندگان بالاتر است، یعنی پناهندگانی که ابتدا در شهرهای دیگری سکونت یافتند بعداً به دلیل مسکن ارزان و شبکه قوی حمایتی اجتماع به بوفالو نقل مکان کرده‌اند. پنج کشور مبدأ با بیشترین جمعیت مهاجر ساکن در این منطقه عبارت است از برمه، سومالی، بوتان، عراق و جمهوری دموکراتیک کنگو است. جمعیت‌های پناهنده و مهاجر در کرانه غربی شهر متمرکز است؛ در این

کشور مبدأ	تعداد کل (۲۰۰۸-۲۰۱۶)
افغانستان	۱۴۰
برمه	۴۰۵۷
بوتان	۱۸۸۸
بوروندی	۷۹
کنگو	۵۶
جمهوری دموکراتیک کنگو	۹۵۸
کوبا	۹۶
اتیوپی	۷۷
اریتره	۳۲۱
عراق	۱۳۲۲
ایران	۵۴
سومالی	۱۸۵۱
سودان	۱۷۶
سوریه	۲۸۰

خلاصه گزارش بوفالو، فوریه ۲۰۱۸، نهاد مشارکت برای خیر عمومی.

ایالات متحده با تصویب قانون پناهندگی ۱۹۸۰، نظام اسکان تثبیت‌شده‌ای داشته است. «وزارت امنیت میهن» و «وزارت امور خارجه» هماهنگ‌کننده ورود پناهندگان به داخل کشورند و «اداره اسکان مهاجران وزارت خدمات انسانی و سلامت» به همراه نه سازمان داوطلب دیگر هماهنگی تدارک خدمات به مهاجران پس از رسیدن به ایالت متحده را بر عهده دارند. ایالات متحده، تا قبل از کاهش شمار پناهندگان در دو سال اخیر به دستور ترامپ رییس‌جمهور آمریکا، با اجازه ورود به حدود ۹۰ هزار پناهنده در سال، همواره بزرگترین کشور برای اسکان‌دهنده در جهان بوده است. برای پناهندگان مجوز ورود دائم صادر می‌شود و در مسیر اخذ سریع شهروندی قرار می‌گیرند. برخلاف سایر دسته‌بندی‌های مهاجرتی، پناهندگان به محض ورود مشمول حمایت پزشکی و نقدی و سایر مزایای عمومی قرار می‌گیرند.

چرا شهرهای متوسط و کوچک‌تر؟

نه سازمان داوطلب یادشده با وزارت کشور توافق همکاری دارند و

بخش از شهر نرخ جمعیت غیر بومی به ۱۶ درصد در سال ۲۰۱۷ افزایش پیدا کرده است.

< کنش گران کدام اند؟

چهار سازمان اسکان مجدد در بوفالو - سازمان خیریه های کاتولیک (Catholic Charities)، سازمان ارائه خدمت به خانواده های یهودی (Jewish Family Services)، سازمان خدمات پناهندگی «پایان سفر» (Journey's End Refugee Services)، مؤسسه بین المللی بوفالو (Institute of Buffalo) - پذیرش و خدمت جایابی پناهندگان در سه ماهه اول حضورشان در ایالات متحده را بر عهده دارند. مددکاران این ادارات قبل از رسیدن پناهندگان آپارتمانی پیدا می کنند و آن را برایشان مهیا می کنند، آن ها را از فرودگاه برمی دارند، آب و برق را به نامشان می کنند، تقاضای دریافت کارت های تأمین اجتماعی و حمایت عمومی را برایشان ارسال می کنند، فرزندان شان را در مدرسه نام نویسی می کنند، حساب بانکی برایشان باز می کنند، زمان مراجعه برای مراقبت سلامت را تعیین می کنند و به آن ها می آموزند که چگونه حمل و نقل عمومی استفاده کنند. کلاس های آموزش زبان انگلیسی، خدمات ترجمه و اشتغال و مشاوره حقوقی به آن ها اعطا می کنند. با این حال، سازمان های اسکان مجدد پس از دوره ۹۰ روزه بودجه چندان از دولت دریافت نمی کنند و انتظار آن است که پناهندگان باید تا پایان این دوره خودکفا شده باشند.

این چهار سازمان تنها کنش گرانی نیستند که در بوفالو با پناهندگان کار می کنند. بسیاری از سازمان های غیرانتفاعی دیگر شامل سازمان های اجتماع مذهبی/قومی خود پناهندگان، دفاتر شهرداری، مدارس و دانشگاه ها و رسانه های محلی فضایی خلق می کنند که پذیرای پناهندگان در بوفالو است. آن ها در حوزه های مختلفی که تخصص دارند با یکدیگر همکاری داشته و مراجعین را به جایی ارجاع می دهند که خدمات بهتری دریافت کنند. این همکاری اثربخش میان تمامی ذی مدخلان کمک می کند تا بوفالو نمونه خوبی از اسکان مجدد شود.

پناهندگان صرفاً افرادی نیازمند نیستند؛ آن ها پس از خو گرفتن با زندگی جدید مشارکت چشم گیری در اجتماع دارند. آن ها محله ها و مدارس خالی را پر می کنند، خانه می خردند و تعمیر می کنند، کسب و کارهای جدیدی راه می اندازند، نیروی کار را تأمین می کنند و مالیات می پردازند. مانند بسیاری از سایر شهرهای در حال احیای مجدد منطقه کمر بند زنگار، روایت فراگیری میان رهبران شهر و رسانه ها وجود دارد که پناهندگان برای تجدید حیات بوفالو سودمندند. البته، پناهندگان صرفاً خودشان به تنهایی نمی توانند منجی شهر باشند و تعداد پروژه های توسعه ای نیز رشد داشته است؛ مانند پروژه توسعه اسکله، یک کنسرسیوم دانشگاهی-بیمارستانی و سایر پروژه های توسعه ای شهری و مسکن. با وجود این، پناهندگان برای نقش شان در ثبات بخشی اقتصادی و توسعه به ویژه در غرب بوفالو، تقویت حس گوناگونی و چندفرهنگی در اجتماع و کمک به تجدید حیات اقتصادی شهر با کسب و کارهای کوچک محلی خود و کارآفرینی، تمجید می شوند. به این دلیل است که شهرهای منطقه کمر بند زنگار برای جذب پناهندگان بیشتر با یکدیگر رقابت دارند.

< چه چالش هایی وجود دارد؟

علیرغم همکاری در تأمین نیازهای پناهندگان و احیای مجدد شهر که

از آن با عنوان «رسانس پناهندگان» در بوفالو یاد می شود، فرآیند ادغام با چالش هایی روبه رو است. این چالش ها مشکلات ساختاری در سطح ملی و محلی است. ابتدا این که بودجه سازمان های اسکان دهنده برای هر مورد محدود به بازه ۹۰ روزه نخست است و این انتظار که پناهندگان در پایان این دوره خودکفا شوند غیرواقع گرایانه است. سقف تعداد پناهندگانی که مجوز ورود به کشور را پیدا می کنند در سال گذشته به ۳۰ هزار نفر و امسال به ۱۸ هزار نفر کاهش پیدا کرده است که کاهش شدیدتر بودجه را نیز به همراه خواهد داشت. سازمان های اسکان دهنده در سال گذشته پوشش های جمع آوری مالی بزرگی به راه انداختند و نیویورک با کمک ۲ میلیون دلاری به این سازمان ها در سراسر نیویورک کمک کرد، ولی ادامه این کمک ها در آینده نامعلوم است. رهبران شهر در مواجهه با آمار نزولی پناهندگان و کاهش کمک های فدرال هشدار می دهند که رشد اقتصادی بوفالو تهدید شده است. دیگر آن که، بسیاری از پناهندگان سوری که با ایشان مصاحبه کردم پس از ممنوعیت مسافرتی ترامپ نسبت به اخراج از کشور ابزار نگرانی و ترس داشتند. پناهندگان اذعان داشتند که از سوی اهالی بوفالو رفتار منفی تجربه نمی کنند، ولی همزمان ادبیات اسلام ستیز و ضد مهاجرتی در اخبار ملی به آن ها حس عدم تعلق می دهد. اگر پناهندگان احساس پذیرفته شدن نداشته باشند، احتمال ادغام شدن شان کمتر می شود.

چالش ها در سطح محلی گسترده تر است. بوفالو شهری به شدت تفکیک شده [از لحاظ نژادی] است و سازمان های اسکان دهنده، پناهندگان را به طور معمول در بخش غربی شهر اسکان می دهند. با این حال، شغل هایی که دارند (مثل ظرف شویی، رفتگری، آشپزی، بسته بندی، سرهم بندی و جابه جایی اجناس) اغلب در بخش غربی شهر نیست و تا زمانی که توانایی مالی خرید یک خودرو را نداشته باشند به حمل و نقل عمومی وابسته اند؛ سیستم حمل و نقلی که فراگیر و قابل اطمینان نیست. پول کمک عمومی اغلب برای حمایت از ایشان کافی نیست، بنابراین ممکن است چند شغل پاره وقت در ساعت های غیرمنظم داشته باشند که مانع می شود در ساعات معمول روز در کلاس های آموزش زبان انگلیسی شرکت کنند. اغلب خانواده های پناهنده توانایی پرداخت هزینه های مراقبت از کودکان را ندارد و زنانی که کودکان کم سنی در خانه داشته باشند، در صورتی که نتوانند به سایر اعضای خانواده تکیه کنند، قادر به شرکت در کلاس های زبان نیستند و نمی توانند شغلی اختیار کنند. این امر باعث انزوای زنان درون خانه هایشان می شود و مانعی بر سر ادغام اجتماعی-اقتصادی آن ها ایجاد می کند. در آخر این که بسیاری از رهبران اجتماع اشاره دارند که جامعه بومی بوفالو چیز زیادی از پناهندگان نمی داند. از آن جایی که ادغام دوطرفه است، صرف شناخت پناهندگان از شیوه زندگی آمریکایی و تلاش برای انطباق با آن کافی نیست.

اسکان علاوه بر مهیا کردن راهکاری پایا به اقلیتی کوچک از پناهندگان مهجور از سراسر جهان، به شهرهای میزبان هم کمک می کند و موجب شکوفایی آن ها نیز می شود. ایالت نیویورک رتبه سوم بیشترین تعداد اسکان مجدد پناهندگان را در کشور دارد و در این ایالت، بوفالو به بیشترین تعداد پناهندگان اسکان داده است. تجربه خوبی که بوفالو طی دهه پانزده سال اخیر کسب کرده، الگویی از رویه خردمندانه برای سایر شهرها است. ■

نامه هایتان را به این نشانی بفرستید:

Ayşegül Balta Özgen <aysegulb@sas.upenn.edu>